

بسم الله الرحمن الرحيم

به تو ای منجی عالم بشریت
به تو ای مصلح جهان و انتقام گیرنده از ظالمان
به تو ای یادگار سید مرسلین و وصی خاتم النبیین
به تو ای منتقم خون حسین بن علی و دیگر شهدای کربلاء
این هدیه ناقابل و ناچیز را تقدیم می‌نمایم
امیدوارم که مورد قبول واقع شود
برگ سبزیست تحفه درویش
چه کند بینوا همین دارد

عاشورا: قیام، شهادت عزادار

شناسنامه کتاب

نام کتاب: عاشورا: قیام، شهادت عزاداری

تألیف: حضرت آیت الله سید محسن حجت

ناشر: مؤسسه فرهنگی آیت الله العظمی میرعلی احمد حجت رحمۃ الله علیه

طراح جلد و صفحه آرا: سید احسان موسوی

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۲

چاپ: مالک اشتر

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۲۰ افغانی

۱۳.....	فصل اول:
۱۳.....	معرفی یزید بن معاویه
۲۱.....	آیا یزید به قتل امام حسین (ع) راضی بود؟
۲۵.....	فصل دوم:
۲۵.....	وظیفه مسلمین در برابر حکومت امثال یزید چیست؟
۳۱.....	فصل سوم:
۳۱.....	برکات و آثار قیام امام حسین (ع)
۳۲.....	معرفت نسبت به امام و پیشوا در جامعه اسلامی
۳۳.....	شجاعت و ایستادگی در برابر ظلم و ظالم
۳۶.....	جهانی و ماندنی بودن قیام امام حسین
۳۹.....	آثار تربیتی قیام امام حسین (ع)
۴۳.....	ایثار و مردانگی
۴۷.....	فصل چهارم:
۴۷.....	شهادت و مظلومیت امام حسین (ع)
۵۴.....	ورود به کربلاء
۶۵.....	روز عاشورا روز شهادت و مظلومیت
۶۶.....	عمر بن سعد کیست؟
۶۹.....	مهلت خواستن امام حسین (ع) برای شب عاشورا
۷۲.....	سخنرانی امام حسین (ع) برای یارانش در شب عاشورا
۷۲.....	خبر دادن امام حسین (ع) از شهادت خود و یارانش
۷۵.....	روز عاشورا روز ایثار و فداکاری
۸۰.....	آخرین لحظات
۸۵.....	فصل پنجم:
۸۵.....	در حوادث بعد از شهادت آن بزرگوار
۸۸.....	آتش زدن خیام حسینی
۹۰.....	اسارت اهل بیت (ع) به دست سپاه یزید
۱۰۵.....	فصل ششم:
۱۰۵.....	سنت عزاداری در اسلام
۱۱۱.....	سؤال و جواب
۱۲۰.....	فصل هفتم:
۱۲۰.....	عزاداری بر امام حسین (ع)

اشکال و جواب	۱۲۶
گریه امامان بعد از امام حسین (ع) بر مصیبت جانسوز کربلا	۱۳۰
اشکال و جواب	۱۳۹
فصل هشتم:	۱۴۵
شیوه های عزاداری	۱۴۵
شبهه اول	۱۵۱
سینه زنی و زنجیر زنی و حتی تیغ زنی	۱۵۳
دسته اول غیر مسلمانان	۱۵۳
دسته دوم مسلمانان غیر شیعه	۱۵۷
دسته سوم پیروان مذهب امام جعفر صادق (ع)	۱۶۷
اما ادله جواز و بلکه استحباب زنجیر زنی و تیغ زنی	۱۶۸
شبهه دوم	۱۷۷
شبهه سوم	۱۸۱
شبهه چهارم	۱۸۲
شبهه پنجم	۱۸۳
فصل نهم:	۱۸۷
در ثواب گریه بر شهدای کربلاء و مخصوصاً حضرت سیدالشهداء امام حسین (ع)	۱۸۷
اشکال و جواب	۱۹۲
فصل دهم:	۱۹۷
زیارت امام حسین (ع) و ثواب زائرین آن حضرت	۱۹۷
مقدمه:	۱۹۸
ثواب زیارت قبر امام حسین (ع)	۲۰۸
جواب از یک شبهه	۲۱۰
اشکال و جواب	۲۱۳
خاتمه:	۲۱۷
۱- آیا قاتلان امام حسین (ع) شیعه بودند؟	۲۱۸
۲- چرا امام حسن (ع) صلح کرد و امام حسین (ع) قیام نمود؟	۲۲۲

بسم الله الرحمن الرحيم

شکی نیست که محبت آل بیت پیامبر ﷺ، طبق نص قرآن کریم ﴿قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ «بگو من هیچ پاداشی بر رسالتم از شما درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم یعنی اهل بیت را»^۱ بر هر مسلمانی واجب است و تمام مسلمانان جهان، با اختلاف مذاهب و مشارب شان، در این مسئله اتفاق نظر دارند، و علاوه بر این روایات زیادی، در کتب فریقین در این زمینه وارد شده است.

به عنوان نمونه مرحوم صدوق‌المحدثین در کتاب فضایل الشیعه، با سند از امام صادق (ع) از پدرانش از رسول الله ﷺ، نقل می‌کند که فرمود: أثبتکم قدما علی الصراط أشدکم حبا لاهل بیتی؛ «آنکس از شما در صراط ثابت قدمتر و محکم‌تر است، که بیشتر از همه دوستی اهل بیت را داشته باشد».^۲

و در کتاب مشارق الانوار از پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ، روایت شده است که: حبّ اهل بیتی ینفع من احبهم فی سبعة مواطن مهولة عندالموت و فی القبر و عندالقیام من الاجداث و عند تطایرالصحف و عندالحساب و عندالمیزان و عندالصراط الحدیث؛ «دوستی اهل بیت در هفت جا نافع است: ۱- موقع مردن ۲- در قبر ۳- در حشر ۴- موقع تطایر کتب ۵- موقع حساب ۶- در موقع سنجش اعمال ۷- موقع گذشتن از صراط».^۳

همچنین در شرح‌الایخبار فی فضایل الأئمة الاطهار (ع)، با سند از ابی‌هریره از رسول خدا ﷺ، نقل می‌کند، که فرمود: لما خلق الله عزوجل آدم (ع)، و نفخ فیه من روحه نظر آدم (ع)، یمنة العرش فاذا من النور خمسة اشباح علی صورته رکعا سجداً، فقال یا رب هل

^۱. شوری ۲۳

^۲. بحار الانوار ج ۲۷ ص ۱۵۸

^۳. همان

خلقت من البشر قبلي؟ قال: لا، قال: فمن هؤلاء الذين أراهم على هيئتي و على صورتی؟ قال: هؤلاء خمسة من و لدك لولا هم ما خلقتك و لا خلقت الجنة و لا النار و لا العرش و لا الكرسي و لا السماء و لا الارض و لا الملائكة و لا الانس و لا الجن، هؤلاء خمسة اشتقت لهم اسماء من أسمائي فانا المحمود و هذا محمد و انا الاعلى و هذا علي و انا الفاطر و هذه فاطمه و انا الاحسان و هذا الحسن و انا المحسن و هذا الحسين آليت بعزتي أن لا يأتييني احد بمثقال حبة من خردل من حب احد منهم الا ادخلته جنتي و آليت بعزتي ان لا يأتييني احد مثقال حبة من خردل من بغض احد منهم الا ادخلته نارى و لا ابالي، يا آدم هؤلاء صفوتي من خلقي بهم انجي و بهم اهلك.

خلاصه ترجمه اين است كه «وقتي خداوند آدم ﷺ، را آفريد، نظر كرد به طرف راست عرش، و آنجا پنج شبح از نور ديد كه درحال ركوع و سجود بودند، و پرسيد خدايا آيا قبل از من كسي را آفريده‌اي؟ خداوند فرمود: نه ولي اين پنج نور از فرزندان تو هستند، كه نامهاي آنها را از نامهاي خود اشتقاق کرده‌ام، من محمودم و اين محمد، من اعلى‌ام و اين علي، من فاطرم و اين فاطمه، من احسانم و اين حسن، من محسنم و اين حسين و من به عزتم قسم خورده‌ام، كه هر كسي يكي از اين‌ها را ولوبسيار كم دوست داشته باشد، داخل بهشت شود و اگر يكي از اين‌ها را بسيار كم دشمن داشته باشد، و دشمني كند داخل جهنم شود، اين پنج نور برگزیدگان من از ميان خلقم هستند، و به سبب دوستي اين‌ها مردم نجات پيدا مي‌كنند، و با دشمني اينها هلاك مي‌شوند»^۱

قابل ذكر است كه اين روايت را جويني، كه از علمای بزرگ اهل سنت است، نيز نقل مي‌كند با اين اضافه: فاذا كان لك الى حاجة فبهؤلاء توسل، فقال النبي ﷺ: نحن سفينة النجاة من تعلق بها نجى و من حاد عنها هلك فمن كان له الى الله حاجة فليسأل بنا اهل البيت^۲ «اي آدم هر وقت به‌سوي من حاجتي داشتی، و خواستی برآورده شود به اين پنج نفر توسل كن، سپس پيامبر ﷺ فرمود: ما كشتي نجات هستيم هر كس

^۱. شرح الاخبار في فضائل الاثمه الاطهار ج ۲ ص ۵۰۰

^۲. فوائد السمطين ج ۱ ص ۲۷

بما بپیوندد نجات پیدا می‌کند، و هرکس از ما جدا شود هلاک می‌گردد، پس هرکس حاجتی دارد به‌ما متوسل شود، و از خدا بوسیله ما اهل بیت بخواهد».

ابن ماجه و ترمذی نیز از رسول خدا ﷺ نقل می‌کنند، که آنحضرت علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ را مخاطب قرار داده و فرمود: «أَنَا سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلْتُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ، «من در صلح با هرکس که با شما درحال صلح باشد، و در جنگ با هرکس که با شما درحال جنگ باشد».^۱

تا اینجا نسبت به کل اهل بیت ﷺ دو سه روایت نقل شد، و اما نسبت به امام حسین ﷺ نیز بالخصوص روایاتی در کتب فریقین آمده است، مثل این فرمایش رسول خدا ﷺ: «حسین منی و انا من حسین؛ «حسین از من و من از حسین» و احب الله من احب حسينا «خداوند دوست میدارد هرکس حسین را دوست بدارد» و یا اینکه اشاره کرد به سوی امام حسن و امام حسین ﷺ و فرمود: هذان ابنا و ابنتی اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما، «این دو فرزندان من و فرزندان دختر منند بار خدایا ایندو را من دوست می‌دارم تو هم آنها را دوست بدار، و دوست بدار کسانی را که ایندو را دوست می‌دارند».^۲

و محبت آثاری دارد، که از آن آثار می‌توانیم بدانیم آیا در کسی موجود است یا خیر، مثلاً پدری که پسرش را دوست می‌دارد، از او در مواقع خطر حمایت می‌کند، و اگر انسانی یا حیوانی به سوی او حمله کند، از او دفاع می‌کند و اگر او را از دست دهد برای او اشک می‌ریزد، و خوشحالی نمی‌کند و خلاصه که در شادی فرزند شاد، و در غم او غمگین می‌باشد.

حالا این مثال را در رابطه با اهل بیت ﷺ، که دوستی آنان از طرف خداوند و رسولش، بر ما لازم شده است تطبیق می‌کنیم، و نتیجه این می‌شود که هروقت

^۱. سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۲ حدیث شماره ۱۴۵ و سنن ترمذی ج ۱ ص ۲۶۰ حدیث شماره ۳۹۶۲

^۲. این دو روایت در منابع شیعه و اهل سنت مثل ترمذی و غیر آن آمده است.

مصیبتی بر یکی از اهل بیت (علیهم السلام) وارد شود، باید مسلمانان همه محزون و غمگین باشند، و این حزن و غم خود را یک‌طوری ابراز و اظهار کنند، و یکی از موارد حزن نسبت به اهل بیت (علیهم السلام)، ماه محرم و ایام عاشورای حسینی می‌باشد، که در آن سبط رسول الله ﷺ با نزدیک به بیست نفر از نزدیکان خویش، و عده‌ای از یاران باوفایش، به دست شقی‌ترین افراد به شهادت می‌رسند، و اهل بیت او که اهل بیت رسول الله ﷺ می‌باشند، به اسارت گرفته می‌شوند و طبق روایات فوق ما ملزمیم، که در این حزن محزون و در این غم غصه‌دار باشیم.

اما متأسفانه عده‌ای در رابطه با این محبت و آثار آن اشکال نموده، و شبهه پراکنی می‌کنند، و قصدشان هم خراب کردن ذهن آدمهای ساده نگر، و دور کردن آنها از مسیر اصلی اسلام می‌باشد.

البته نا گفته نماند که اشکال کنندگان یا به تعبیر بهتر شبهه افکنان به چند طائفه تقسیم می‌شوند:

الف: طائفه‌ای که اصل عزاداری و غمگین بودن و حزن داشتن را، مورد اشکال قرار داده و افرادی را که به روایات فوق عمل می‌کنند، مورد استهزاء و تمسخر قرار می‌دهند.

ب: طائفه‌ای که عزاداری را حرام و خلاف شریعت دانسته، و آنرا بدعت و نوعی مخالفت، با قضای الهی می‌دانند.

ج: کسانی که با اصل عزاداری و گریه بر مصائب اهل بیت (علیهم السلام)، مخالفت ندارند اما با نحوه برگزاری آن مخالفت می‌کنند، یا اینکه با بعضی از مظاهر عزاداری مخالفت نموده و بدعت می‌دانند، مثل سینه‌زنی یا زنجیر و تیغ‌زنی و قمه‌زنی و امثال آن.

ما در این مختصر برآنیم که انشاءالله با پاسخ دادن از اصل شبهه، فضیلت عزاداری برای اهل بیت، و مخصوصاً امام حسین (علیه السلام) را ثابت کنیم و اینکه تمام

مظاهر عزاداری امام حسین (علیه السلام)، مواسات و همدردی با اهل البیت (علیهم السلام) می باشد را، برای عزیزان خواننده به اثبات برسانیم.

در ضمن هم، بیشتر مدارک را از کتب برادران اهل سنت می آوریم، تا برادران ما که اینک از طرف عده‌ای معلوم الحال دارند به بعضی از شبهات آنها توجه می کنند، و حرفهای آن عده را اینجا و آنجا تکرار می نمایند، متوجه شوند که مطالب القاء شده شبهاتی بی پایه و بی اساس است، که به هیچ عنوان با فرهنگ غنی اسلامی سازگاری ندارد.

خداوند به همه ما توفیق ادای انجام وظائف شرعیه را عنایت فرماید.

کابل - تکیه خانه عمومی چنداول

۱۳۹۱/۱۰/۱۶

مصادف با ایام اربعین حسینی

۱۴۳۴

سید محسن حجت

فصل اول:

معرفی یزید بن معاویه

در سال ۲۶ یا ۲۷ هجری قمری، پسری در خانه معاویه بن ابی سفیان بدنیا آمد، که اسم او را یزید گذاشتند، این طفل چون تنها پسر معاویه بود، و معاویه هم داشت سلطنت می‌کرد، برای اینکه از خلافت اسلامی، دیگر در دستگاه او خبری نبود، و این مطلبی بود که رسول خدا ﷺ در حدیث معروف سفینه، از آن قبلاً خبر داده بود «الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم يكون ملكاً» خلافت بعد از من سی سال است، و سپس تبدیل به سلطنت می‌شود.^۱

اصحاب سنن و مسانید این روایت را نقل کرده‌اند، و برای آن توجیهات و توضیحاتی هم ذکر نموده‌اند، و خود سفینه که راوی حدیث است، این حدیث را تا زمان علی علیه السلام تطبیق می‌کند و طبق این حدیث بعد از خلفای راشدین دوران خلافت اسلامی به پایان می‌رسد. اقبال لاهوری نیز می‌گوید:

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت حریت را زهر اندر کام ریخت
یزید پادشاه زاده ایست، که در قصر سبز پادشاهی با تمام آزادیها و امکانات رفاهی، که سزاوار یک شاهزاده است بزرگ می‌شود کسی او را از چیزی منع نمی‌کند و هرچه بخواهد برای او فراهم است، و اسباب عیش و نوش و خوشگذرانی، نیز برای او مهیا است برای همین جهت است که در تاریخ آمده است، یزید ابن معاویه از دوران کودکی معتاد به شرب خمر بود^۲ و باز در تاریخ آمده است که یزید شهوترانی بود، که نمازش را هم مرتب نمی‌خواند.^۳

ابن سعد و دیگران نقل کرده‌اند که وقتی عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه، با یزید دیدار کرد و به مدینه برگشت، مردم از او درباره یزید و اعمال و کردار او سؤال کردند، او این چنین سیمای یزید را برای مخاطبان تصویر کرد: یا قوم

^۱. السنة لابن ابی عاصم ص ۵۴۸ و الترمذی ج ۴ ص ۳۴۶ و ابی داود ج ۵ ص ۳۶ و مسند احمد بن حنبل ج ۵ ص

۲۲۱ و البداية والنهاية ج ۶ ص ۲۵۰

^۲. البداية والنهاية ج ۸ ص ۲۲۸ و تاریخ مدینه دمشق ج ۶۵ ص ۴۰۳

^۳. البداية والنهاية ج ۸ ص ۲۲۸ و تاریخ مدینه دمشق ج ۴ ص ۳۷

مَآخَرَجْنَا عَلٰی يَزِيدٍ حَتَّى خَفْنَا أَنْ نَرْمِيَ بِالْحِجَارَةِ مِنَ السَّمَاءِ أَنَّهُ رَجُلٌ يَنْكُحُ امْهَاتِ الْأَوْلَادِ وَ الْبَنَاتِ وَ الْأَخَوَاتِ وَ يَشْرِبُ الْخَمْرَ وَ يَدْعُ الصَّلَاةَ، «ای مردم بخدا قسم قیام ما علیه یزید از این جهت است که می ترسیم خداوند ما را از آسمان سنگ باران کند برای اینکه یزید از حرام چشم نمی پوشد، کنیزان دیگران را که از آنها صاحب طفل شده اند، مورد تجاوز قرار می دهد، و با دختران و خواهران خود زنا می کند، و شرب خمر نموده و نماز نمی خواند».^۱

و با این خوی و خصلت بعد از پدرش معاویه، در سال ۶۰ هجری قمری بر تخت سلطنت نشست، آنهم نه به خواست مردم و مسلمانان، بلکه با استفاده از قدرت و سلطنتی که پدرش معاویه، فراهم کرده بود برای اینکه مسلمانان واقعی حاضر به حکومت یزید آنهم به عنوان امیرالمؤمنین نبودند، زیرا کسی که نماز نمی خواند و شراب می خورد، و از محرمات اجتناب نمی کند، و آمر به معروف و ناهی از منکر نیست، بلکه خود عامل منکر و تارک معروف است، چگونه می تواند حاکم اسلامی، و مجری قوانین خدا باشد، و به نقل آقای ابن عساکر: بویع له بالخلافة بعد ابيه بعهدمنه، «یزید بعد از پدرش به عنوان خلیفه بر اریکه قدرت تکیه زد، و شامیان با او بیعت کردند به سبب عهد و پیمانی که معاویه بسته بود»، و قبلاً پایه های حکومت را برای او استوار، و زمینه به حکومت رسیدن او را بعد از خودش مهیا نموده بود.^۲

لازم به ذکر است که ولایت عهدی یزید بعد از پدرش، خلاف عهد و پیمانی بود که معاویه با امام حسن مجتبی (علیه السلام) به آن متعهد شده بود، زیرا در آن صلح نامه وی تعهد کرده بود که بعد از خودش، خلافت را به شوری واگذار کند، و کسی را به جای خودش نصب ننماید، و خلافت را در خاندان خودش موروثی نکند.

در بند دوم این صلح نامه این چنین آمده است: و ليس لمعاوية بن ابي سفيان ان يعهد من بعده عهداً بل يكون الامر من بعده شوري بين المسلمين، «و معاویه حق ندارد که

^۱. الطبقات الكبرى ج ۵ ص ۵۵ تاریخ مدینة دمشق ج ۲۷ ص ۴۲۹ الکامل ج ۳ ص ۳۱

^۲. تاریخ مدینة دمشق ج ۶۵ ص ۳۹۴

خلافت را بعد از خودش بکسی واگذار نماید بلکه باید بعد از او تصمیم با شورای مسلمانان باشد»^۱ و این خلف وعده و جانشینی یزید به امر پدرش معاویه، چیزی نبود که از دیدگاه مسلمانان مخفی بماند، خصوصاً که یزید ملتزم به احکام شریعت نبود.

ابن کثیر دمشقی نقل می‌کند، که از عبدالرحمن بن ابی‌بکر نقل شده است، که وقتی خبر بیعت مردم با یزید به مدینه آمد، عبدالرحمن به مروان گفت که خلافت را مثل حکومت هرقل و کسری موروثی قرار دادید، مروان با عبدالرحمن تندی کرد، و آیه‌ای از قرآن خواند که مدعی بود، درباره مذمت او نازل شده است، ام‌المؤمنین عائشه در جواب مروان گفت: این آیه در رابطه با برادر من نیست، بلکه خداوند هیچ آیه‌ی در قرآن در رابطه با ما نازل نکرده است، جز آیه‌ای که برای برائت من نازل شده است.^۲

ذهبی از زیاد حارثی روایت می‌کند که گفت: سقانی یزید شراباً ماذقت مثله فقلت یا امیرالمؤمنین لم اسلس مثل هذا قال: هذا رمان حلوان بعسل اصبهان بسکر الاهواز بزبيب الطائف بماء بردی؛ «یزید به من شرابی را نوشانید که تا آن لحظه نخورده بودم، پرسیدم چنین شرابی را تا کنون ندیده بودم، گفت: این شراب از انار حلوان و عسل اصفهان و شکر اهواز و کشمش طائف و آب بردی تهیه شده است».^۳

به‌همین جهت است که ذهبی از شخصیت‌های برجسته اهل سنت، درباره او می‌گوید: کان ناصبياً فظاً غليظاً جلفاً يتناول المُسْكِرَ وَ يَفْعَلُ الْمُنْكَرَ؛ «یزید ناصبی (با اهل بیت پیامبر دشمنی می‌کرد) و تندخو و سبک سر بود، شراب می‌خورد و منکرات را انجام می‌داد».^۴

^۱. الفتوح ابن اعثم کوفی ج ۴ ص ۲۹۱

^۲. البداية و النهاية ج ۸ ص ۸۹

^۳. سير اعلام النبلاء ج ۴ ص ۳۷

^۴. سير اعلام النبلاء ج ۴ ص ۳۷

و ابن‌کثیر دمشقی که بسیار مدافع یزید است، خودش اقرار می‌کند که یزید شارب خمر بود، و بعضی از افعال محرمه و پست و کثیف را، انجام می‌داد و فاسق بود.^۱

و در همان صفحه می‌گوید: قلت: یزید بن معاویه اکثر ما تقم علیه فی عمله شرب الخمر و إتيان بعض الفواحش؛ «نظر من این است، که بیشترین چیزی را که می‌شود برای یزید بیان کرد، شرب خمر و انجام بعضی از فواحش است».^۲ مراد او از بعضی از فواحش، زنا و امثال آن می‌باشد.

یک شخصیتی این‌چنین که نه دین دارد و نه ظاهرش را حفظ می‌کند، و نه حکومتش مبنای شرعی و اسلامی دارد، بر اریکه حکومت اسلامی تکیه زده است و می‌خواهد خود را بر مسلمانان، حتی بر اهل‌بیت رسول‌الله ﷺ و صحابه آن‌حضرت تحمیل نماید.

کسی که بسیاری از علمای اسلامی، نه‌تنها حکومت او را غیر شرعی می‌دانند، بلکه او را کافر و خارج از دین و ملعون می‌دانند.

ذهبی از علمای برجسته اهل سنت در تاریخ الاسلام این روایت را نقل می‌کند که رسول‌الله ﷺ فرمود: أوّل من يُبدّل سنتی رجل من بنی امیّه یقال له یزید؛ «اول کسی که سنت من را تغییر می‌دهد مردی از بنی‌امیه و اسم او یزید است».^۳ و باز می‌گوید مردی نزد عمر بن عبدالعزیز، یزید را امیرالمؤمنین گفت، عمر بن عبدالعزیز به او خطاب کرد: یزید را امیرالمؤمنین می‌گوئی، و فرمان داد که او را بیست تازیانه بزنند.^۴

آقای ابن‌خلدون در تاریخ خودش علت رجوع مردم را به ابن‌زبیر اینگونه بیان می‌کند: ولما ولیّ یزید بن معاویه و شهر من عسفه و جوره و ادالته الباطل من الحق ما هو معروف؛ «و چون یزید بن معاویه بر مسند قدرت نشست، و آشکار شد برای مردم

^۱. البدایة و النهایة ج ۸ ص ۲۳۲

^۲. همان

^۳. تاریخ الاسلام ج ۵ ص ۲۷۳

^۴. تاریخ الاسلام ج ۵ ص ۲۷۵

خروجش از هدایت و ظلمش، و برتری دادن باطل بر حق آنچه که از او معروف و بر همه روشن است»^۱.

ابن جوزی که از علمای بزرگ اهل سنت است، کتابی دارد بنام الرد علی المتعصب العنید المنکر للعن یزید؛ یعنی این کتاب ردی است بر متعصبی که با کینه توزی، منکر لعن یزید است، و این کتاب را بر رد ابن تیمیه نوشته است، وی در این کتاب می‌گوید: ان انکاره علی من استجاز ذم المذموم و لعن الملعون من جهل صراح، فقد استجازه كبار العلماء منهم الامام احمد بن حنبل رضی الله عنه و قد ذکر احمد فی حق یزید مایزید علی اللعنة؛ یعنی اینکه آقای ابن تیمیه منکر جواز لعن یزید، و بدگویی این شخص مذمت شده و ملعون، شده است، گمراهی است آشکار، زیرا که لعن او را اکابر علماء من جمله احمد بن حنبل جایز دانسته‌اند، بلکه احمد بن حنبل در مورد یزید مطلبی گفته که از لعنت بیشتر است^۲.

آلوسی از مفسران و علمای بزرگ اهل سنت می‌گوید: و قد جزم بکفره و صرح بلعنه جماعة من العلماء منهم الحافظ ناصر السنة ابن الجوزی و سبقه القاضي ابویعلی و قال العلامة التفتازانی لا نتوقف فی شأنه بل فی ایمانه لعنة الله علیه و علی انصاره و اعوانه و ممن صرح بلعنه الجلال السيوطی علیه الرحمة؛ «و جزم پیدا کرده‌اند به کفر یزید و تصریح کرده‌اند به لعن او جماعتی از علماء مثل حافظ ابن جوزی، و قبل از او قاضی ابویعلی و علامه تفتازانی گفته، که تردید در لعن و کفر او نداریم، خداوند او و اعوان و انصارش را لعنت کند، و از کسانی که تصریح بلعن یزید کرده است حافظ جلال الدین سیوطی است»^۳.

^۱. تاریخ ابن خلدون ج ۲ ص ۳۵۲

^۲. الرد علی المتعصب العنید ص ۱۳

^۳. روح المعانی ج ۱۳ ص ۲۲۸

و از امام احمد بن حنبل اینگونه نقل شده است، که فرزندش به وی گفت: جمعی ما را متهم به محبت یزید می‌کنند، چه باید کنیم؟ امام احمد بن حنبل جواب داد: آیا کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، می‌تواند یزید را دوست داشته باشد؟ پس فرزندش گفت: چرا او را لعنت نمی‌کنی؟ وی جواب داد: چگونه لعنت نکنم کسی را، که خداوند او را در قرآن لعنت کرده است، خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ﴾.^۱

ای (منافقان) آیا امیدوار هستید روزی را که قدرت پیدا کنید، و در روی زمین فساد نموده و قطع پیوند و خویشاوندی کنید، آنها کسانی هستند، که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته (آنها را لعنت کرده) گوشه‌ایشان را کر و چشم‌هایشان را کور کرده است، و آیا فساد بزرگتر از غارت مدینه و اسیر کردن اهل آن، و قتل هفتصد نفر از قریش و انصار و قتل ده‌ها هزار نفر از مردم عادی، بحدی که خونهای جاری شده در سطح شهر به قبر رسول الله ﷺ رسید، و روضه شریفه پر از خون شد، و بعد از آن کعبه و بیت الله را با منجنیق، مورد حمله قرار داد و با آتش زدن خانه خدا آن را خراب کرد.

و رسول خدا ﷺ فرمود: به درستی که قاتل و کُشنده حسین (علیه السلام) در تابوتی از آتش قرار دارد، و عذاب او به اندازه نصف عذاب اهل جهنم است، و باز آن حضرت فرمود: غضب خداوند و غضب من بسیار شدید است بر کسی که خون اهل بیت مرا بریزد، و مرا به سبب اذیت و آزاری که به اهل بیتم برساند اذیت کند.^۲

^۱. محمد ۲۲ و ۲۳

^۲. المنتقی من منهاج الاعتدال ج ۱ ص ۲۸۹ و تفسیر روح المعانی ج ۱۳ ص ۲۲۷

از همه مهم‌تر، خداوند تبارک و تعالی نیز یزید را در قرآن کریم لعن کرده است به عناوین مختلف از جمله آنجا که می‌فرماید: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ لعنت خداوند بر ظالمان باد.^۱ شکی نیست در اینکه یزید ظالم ترین فرد بوده و هیچ عاقلی نمی‌تواند در این مسئله شک کند.

باز در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾ به درستی کسانی که اذیت می‌کنند خدا و رسول خدا را، خداوند آنها را مورد لعنت خود قرار می‌دهد در دنیا و آخرت، و برای آنها عذاب خوار کننده مهیا نموده است.^۲

شکی نیست که قتل امام حسین (علیه السلام) و جوانان و یاران او، و اسیر کردن اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، بزرگترین اذیتی است که نسبت به خدا و رسولش، صورت گرفته است.

درجائی دیگر می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ کسانی که مردان و زنان با ایمان را بخاطر کاری که انجام نداده‌اند، اذیت و آزار می‌دهند بار بهتان و گناه آشکاری را بدوش کشیده‌اند.^۳

شکی نیست که امام حسین (علیه السلام) و یاران و جوانان و خانواده‌اش، از بهترین مؤمنان و مقربان درگاه خداوند می‌باشند.

ابن عماد حنبلی نیز از تفتازانی نقل می‌کند، که در شرح عقاید نسفیه گفته است: همه علماء اتفاق نظر دارند بر اینکه، جایز است لعن قاتل حسین (علیه السلام) و لعن کسی که امر به قتل او کرده است، یا اجازه قتل او را داده است یا به قتل او راضی شده است (بعد می‌گوید:)، و حق این است که یزید بقتل امام حسین (علیه السلام)

^۱. هود ۱۸

^۲. احزاب ۵۷

^۳. احزاب ۵۸

راضی بود، و وقتی خبر به او رسید خوشحال و مسرور شد، و اهل بیت رسول خدا ﷺ را مورد اهانت قرار داد، و این مطلب متواتر است و جای انکار در آن نیست، (پس چنین نتیجه گیری می کند که) بنا بر این ما در مورد یزید سکوت نمی کنیم، بلکه حتی در کافر یا مؤمن بودن او شک نداریم، خداوند او و انصار و اعوانش را لعنت کند.^۱

و از یافعی نقل می کند، که حکم کسی که امام حسین (ع) را به شهادت رسانیده، یا امر به قتل او کرده و این کار را جایز دانسته کفر است.^۲ بنابراین جای بسی تعجب است که هنوز هم کسانی پیدا می شوند، که از یزید دفاع نموده و مسلمانان را بخاطر لعن یزید، مورد اشکال و اعتراض قرار می دهند.

آیا یزید به قتل امام حسین (ع) راضی بود؟

ممکن است گفته شود که یزید خود به قتل امام حسین (ع) راضی نبوده، و این عمل را عبیدالله بن زیاد والی کوفه انجام داده است. جواب می دهیم که گرچه در بعضی از کتابها بخاطر دفاع از یزید این گونه نوشته شده است، ولی در آن صورت این سؤال مطرح می شود، که اگر یزید به قتل امام حسین (ع) راضی نبود، و اینکار بدون خواست او شده بود، چرا عبیدالله بن زیاد را از ولایت بر کوفه خلع نکرد، و چرا قدر و منزلت او پیش یزید بعد از این قضیه بیشتر شد، بلکه کسانی که سر امام حسین (ع) و یاران او را به همراه خانواده اسیرش نزد یزید آوردند، مورد سیاست و تنبیه قرار نداد؟

^۱. شذرات الذهب ج ۱ ص ۲۷۷

^۲. همان ص ۲۷۹

اگر او راضی به کشته شدن امام حسین (ع) نبود، و امر به قتل آن بزرگوار ننموده بود، باید همه را در حبس و زندان می‌کرد، و بعد آنها را بسزای اعمالشان می‌رسانید.

ابن کثیر دمشقی که خود از شاگردان ابن تیمیه است، از ابو مخنف روایت می‌کند، که وقتی سرهای شهداء را نزد یزید آوردند، یحیی بن حکم برادر مروان بن حکم بلند شد و گفت:

لهم بجنب الطف ادنی قرابة من ابن زياد العبد ذی الحسب الوغل

سمية اضحى نسلها عدد الحصى وليس لآل المصطفى اليوم من نسل

خلاصه ترجمه: آن کسانی که در کنار طف (کربلا) بودند، به ما نزدیکترند از ابن زیاد که برده هست، و دارای نسب نا معلوم (یعنی پدر او معلوم نیست)، نسل سمیه (اسم مادر بزرگ عییدالله بن زیاد است که زن بدکاره ای بوده) به شماره ریگها می‌باشد، اما از پیغمبر خاتم النبیین (ص) امروز نسلی به جای نمانده است. می‌گوید: تا یزید این شعر را شنید محکم به سینه یحیی بن حکم زد و به او گفت خاموش باش^۱.

خوب اگر یزید راضی به قتل امام حسین (ع) نبود، و امر به آن نکرده بوده، چرا یحیی بن حکم را مورد ضرب قرار داد، و او را امر به سکوت کرد، او که به یزید چیزی نگفته بود بلکه ابن زیاد را مورد مذمت قرار داده بود، این نکته نیز می‌رساند که خود یزید به اینکار امر کرده و راضی بوده است.

بلکه خود همین آقای ابن کثیر می‌گوید: و قد لعن ابن زياد على فعله ذلک و شتمه فيما يظهر و يبدو و لكن لم يعزله على ذلک ولا عاقبه و لا ارسل يعيب عليه ذلک.

^۱. البداية و النهاية ج ۸ ص ۱۹۳

یعنی یزید وقتی قضیه کربلاء را شنید، ابن زیاد را لعن کرد و به او ناسزا گفت، اما او را بخاطر اینکار عزل نکرد، و او را به سزای عمل ننگینش نرساند، و کسی را نفرستاد که او را ملامت کند، بخاطر این ظلمی که کرده بود.^۱

بعد آقای ابن کثیر می‌گوید: علماء اختلاف کرده‌اند که آیا ابن زیاد سر امام حسین را، به شام فرستاد برای یزید یا نفرستاد؟ می‌گوید: ظاهرتر آن است که سر را فرستاد، برای یزید (و بعد) از ابی مخنف نقل می‌کند که وقتی آن سر مبارک را مقابل یزید گذاشتند، جعل ینکت بقضیب کان فی یده فی ثغره، «با چوبی که در دست داشت به دندانهای امام حسین علیه السلام زد»، و گفت:

یغلن هاماً من رجال اعزة علینا و هم کانوا اعق و اظلماً

یعنی سرهای از مردانی که عزیز بودند بر ما شکسته شد، درحالیکه آنها آزار دهنده‌تر و ظالم‌تر بودند.

در اینجا ابوبرزه اسلمی صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله، خطاب به یزید گفت: ترا به خدا چوب دستیت را بردار از این لب و دهان، چکار می‌کنی با چوب به دهانی می‌زنی، درحالیکه دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را این لبها را می‌مکید و می‌بوسید، بعد گفت: ای یزید بدان که روز قیامت خونخواه و شفیع حسین علیه السلام، جدش محمد صلی الله علیه و آله است، و شفیع تو ابن زیاد خواهد بود پس بلند شد و مجلس را ترک کرد.^۲

طبری می‌نویسد: وقتی ابن زیاد سرهای شهدای کربلاء را برای یزید فرستاد، یزید با دیدن آن سرها خوشحال شد، و عبیدالله بن زیاد بخاطر عمل ننگینش، جایگاه بهتری نزد یزید پیدا کرد.^۳

^۱. البدایة و النهایة ج ۸ ص ۲۰۳

^۲. همان ص ۱۹۲

^۳. تاریخ طبری ج ۵ ص ۵۰۶

خلاصه که یزید بن معاویه، در دوره حکومت تقریباً نزدیک به چهار ساله خویش، علاوه بر جنایات زیادی که انجام داده مرتکب سه جنایت عظیم شد. در سال اول سید جوانان اهل بهشت، و پاره تن رسول الله ﷺ را با برادران و فرزندان و بستگان و یارانش، به شهادت رسانید، و بدستور او اهل بیت رسول الله ﷺ را اسیر نمودند، و پس از عبور دادن در شهرها و قصبات از کربلا تا به کوفه و از کوفه تا به شام با وضعی فجیح بردند.

در سال دوم دستور به نهب و غارت، و قتل عام مردم مدینه صادر کرد، و مسلم بن عقبه را که بسیاری از علماء اسم او را از مسلم به مصرف یا مجرم تبدیل نمودند، به سرکردگی لشکری عظیم بسوی مدینه گسیل داشت، و سه روز مدینه را برای او مباح کرد، و لشکر او در آن سه روز عده‌ای از اصحاب و تابعین و امت اسلامی را، که تعداد آنها به ده‌ها هزار نفر می‌رسید به شهادت رسانده، و به ناموس مسلمین تجاوز کردند، و صدها دختر باکره مورد تعدی قرار گرفت، و صدها کودک از آن تعدی‌ها بدنیا آمدند، که بعداً معروف به اولاد حرّه شدند، و این قضیه در تاریخ به نام واقعه حرّه ثبت شده است.

در سال سوم هم لشکرش را به سوی مکه گسیل داد، و به امر او مسجد الحرام را به منجنیق و پرتاب گلوله‌های آتشین بستند، که خانه کعبه سوخت و ویران شد.

تا بالاخره پس از آن قضیه خداوند متعال به او مهلت نداده، و در سال ۶۴ هجری به جهنم واصل گردید لعنة الله علیه و علی اعوانه و انصاره.

فصل دوم:

وظیفه مسلمین در برابر
حکومت امثال یزید چیست؟

یقیناً تحمل این حکومت، با ویژگی‌های که برای حاکمش ذکر شد، به‌هیچ عنوان عقلانی و قابل قبول نیست، شریعت مقدسه نیز مسلمانان را مأمور نمی‌کند، که این حکومت را بپذیرند و نسبت به آن هیچ اعتراضی نداشته باشند، زیرا سکوت در مقابل یک حکومتی مثل حکومت یزید، مخصوصاً از ناحیه کسانی که عالم به دین هستند، و در بین مردم دارای وجهه می‌باشند، خیانت به اسلام و مسلمین حساب می‌گردد، و روی همین لحاظ بوده که مسلمانان در دوران نزدیک به چهارسال حکومت یزیدبن معاویه، با او به مخالفت و جنگ پرداختند، و عمال او را از هر شهر و منطقه که می‌توانستند بیرون کردند، و بیشتر این حرکات بر ضد یزید تحت رهبری صحابه بزرگوار رسول‌الله ﷺ صورت گرفت.

ابن حجر می‌نویسد که وقتی معاویه از دنیا رفت، عبدالله بن زبیر از بیعت با یزید سرباز زد، و اصرار بر عدم بیعت کرد، به‌حدی که یزید مسلم‌بن عقبه را برای سرکوب او و یارانش به مدینه فرستاد، و واقعه حَرّه بوجود آمد و بعد لشکر یزید متوجه مکه شدند، و عبدالله بن زبیر را محاصره نموده، و کعبه را با گلوله‌های آتشین مورد حمله قرار دادند.^۱

مسلماً عدم بیعت عبدالله بن زبیر با یزیدبن معاویه و زیر بار نرفتن او در این قضیه توجیهی ندارد جز اینکه گفته شود آنان یزید را مسلمان نمی‌دانستند و حکومت او را، حکومت دینی نمی‌دیدند.

اگر یزید شخصیت قابل قبولی در بین مسلمانان می‌داشت، امکان نداشت که همه با او به مقابله برخیزند، و در هرگوشه‌ای ندای مخالفت با این حکومت بلند شود، یک روز در مدینه، صحابه و تابعین او را از خلافت عزل کنند، و روز دیگر در مکه آقای ابن زبیر ادعای خلافت نماید، و مردم کوفه از امام حسین (ع) بخوانند که به‌سوی آنان بشتابد، زیرا برای خود امام و پیشوایی ندارند.

^۱. فتح الباری ج ۸ ص ۲۴۵

پرواضح است که این حرکات، نتیجه عدم مشروعیت حکومت یزید بوده، و مسلمانان می‌دانستند که نباید از این حکومت تبعیت کنند.

و باز معلوم است که تبعیت نکردن، فقط به سکوت و عدم بیعت نیست، بلکه باید دیگران را نیز از مضار این حکومت و فساد آن باخبر ساخت، تا جامعه از پرتگاه سقوط حفظ بشود.

خصوصاً این وظیفه بیشتر به عهده علماء قرار دارد، تا جلو فساد را بگیرند و مانع گسترش آن شوند.

حکومتی مثل حکومت یزید، سبب دوری مردم از دین می‌شود، زیرا وقتی حاکم اسلامی بی‌بند و بار باشد، و هر فسقی را که بخواهد انجام دهد، رعیت نیز بی‌بندوبار خواهند شد، و فساد همه جای مملکت اسلامی را فرا خواهد گرفت. اینجاست که بر عموم مسلمین خصوصاً کسانی که نفوذی بین مردم دارند، و از جایگاه خاصی برخوردارند، واجب می‌شود که با این حکومت به مخالفت برخیزند، و مردم را امر به معروف و نهی از منکر کنند، و اگر با زبان و گفتار نشد، با جهاد و مبارزه علیه فاسد و ظالم، شرّ او را از سر مسلمانان کوتاه بگردانند.

نه اینکه با او از در مسالمت و دوستی پیش بیایند، و بخاطر مصالح شخصی، حکومت ظالم را توجیه نمایند خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ﴾، و به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل نشوید، که آتش دوزخ شمارا فرا می‌گیرد، و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود، و سرانجام یاری نخواهید شد.^۱

ابن عماد حنبلی می‌گوید: وَالْعُلَمَاءُ مُجْمَعُونَ عَلَى تَصْوِيبِ قِتَالِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِمُخَالَفَتِهِ لِأَنَّهُ الْإِمَامُ الْحَقُّ وَ نَقَلَ الْإِتِّفَاقُ أَيْضًا عَلَى تَحْسِينِ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ عَلَيَّ يَزِيدَ وَ خُرُوجِ ابْنِ الزُّبَيْرِ وَ أَهْلِ الْحَرَمَيْنِ عَلَيَّ بَنِي أُمَيَّهٍ؛ «همه علما اجماع دارند بر اینکه جنگ و مبارزه علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ با مخالفانش درست بوده، زیرا که او امام بر حق بود(بر خلاف مخالفانش که بر

^۱. هود ۱۱۳

باطل بودند) و نقل شده است اتفاق و اجماع علماء، بر درست بودن خروج امام حسین (ع) بر یزید، و خروج ابن زبیر و اهل مکه و مدینه بر بنی امیه.^۱ آقای صالحی شامی و غیر او این حدیث را از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند که فرمود: «إِن أَبْنِي هَذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ يَقْتُلُ بَارِضَ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ فَمَنْ شَهِدَ ذَلِكَ فَلْيَنْصِرْهُ؛ «فرزندم حسین (ع) در زمینی به نام کربلا، به شهادت می‌رسد، و هرکس آنجا حاضر باشد باید او را یاری کند»^۲، و مسلم است که این دستور برای یاری کردن آنحضرت، و برای تقویت دین و نابودی فسّاقی مثل یزید لعین است، و این نکته خود می‌رساند که وظیفه در آن زمان، قیام علیه یزید و اتباع او بوده است. و این مطلب بیانگر این نکته می‌باشد که یزید و اتباع او، به هیچ عنوان حق نداشتند بر اریکه قدرت، به عنوان حاکمان اسلامی باقی بمانند.

و لذا وقتی مروان بن حکم از امام حسین (ع) خواست، که بایزید بیعت کند و اینکه خیر دنیا و آخرت تو در بیعت با یزید است، آنحضرت اینگونه جواب داد: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأَمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفْيَانَ؛ «به‌درستیکه ما از خدا هستیم و به‌سوی خدا باز می‌گردیم و باید فاتحه اسلام را خواند، وقتی که زمام دار آن شخصی مثل یزید باشد، (که ملتزم به احکام شرع نیست) و من از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابی سفیان حرام است»^۳.

هم‌چنین آقای بلاذری می‌نویسد: امام حسین (ع) برای بزرگان بصره نامه نوشت، و آنها را بسوی کتاب خدا دعوت نمود، و به آنها گفت: سنت پیامبر (ص) از بین رفته و بجای آن بدعت زنده شده است، و نفس می‌کشد.^۴

^۱. شذرات الذهب ج ۱ ص ۲۷۶

^۲. سبیل الهدی والرشاد ج ۱۱ ص ۷۵ - اسدالغابة ج ۱ ص ۴۱۸ - الاصابة ج ۱ ص ۲۷۱ - امتاع الاسماع ج ۱۲

ص ۲۴ و البداية والنهاية ج ۸ ص ۱۹۹

^۳. بحارالانوار ج ۴۴ ص ۳۲۶

^۴. انساب الاشراف ج ۲ ص ۷۸

یعنی در یک همچو زمانی وظیفه، دفاع از قرآن و سنت است، به هر قیمتی که تمام شود، زیرا در صورت سستی و کاهلی از ناحیه مسلمانان، دستگاه یزید با قوت بیشتری پیش خواهد رفت، و جهان اسلام را به بی‌بندوباری خواهد کشاند.

و آقای دینوری اینگونه می‌نویسد: امام علیه السلام به شیعیانش در بصره نوشت: من شمارا دعوت می‌کنم برای زنده کردن نشانه‌های حق، و نابود کردن بدی‌ها، اگر با من همکاری کنید هدایت می‌شوید به راه درست.^۱ از این بیان نیز استفاده می‌شود که حکوت یزید سبب محو سنت نبوی می‌گردید، و بدعتها فراگیر می‌شد.

طبری از ابو مخنف نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام در منزلی بنام بیضه، اصحاب خود و اصحاب حربن یزید را مخاطب قرار داده فرمود: جدم رسول‌الله فرمود: کسی که ببیند حاکم ظالمی که حرام خدا را حلال نموده و عهد خدا را شکسته، و مخالف سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله عمل می‌کند، و از گناه و دشمنی اجتناب نمی‌کند، و در این صورت اقدامی علیه او نکند، بر خداوند است که او را به کیفر اعمالش برساند.^۲

شکی نیست که در این صورت و وظیفه کسانی، که نسبت به اسلام و مسلمین احساس مسئولیت می‌کنند، اقدام علیه یک چنین حکومتی است، تا از بین برود و درس عبرتی برای آیندگان باشد.

امام حسین علیه السلام می‌دانست که او از نظر ظاهر با آن نفرات محدود، و عدم امکانات کافی، و ترس مردم از یزید و مزدورانش، و همچنین وجود افراد خشکه مقدسی، که روح اسلام را شناخته‌اند، و مردم را با تبلیغات سوءشان از حق دور می‌کنند، و امکاناتی که یزید در اختیار دارد، و از بیت‌المال مسلمین هر جور که بخواهد استفاده می‌کند، و با زر و زور و تزویر، مردم را علیه آن امام

^۱. الاخبار الطوال ص ۲۳۱

^۲. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۰۳ و الکامل ج ۴ ص ۴۸

برحق می‌شوراند، پیروز نخواهد شد، ولی این‌را هم می‌دانست که این قیام در آینده نه‌چندان دور، سبب استحکام پایه‌های دین شده، و به مردم جهان و بویژه مسلمانان یاد خواهد داد، که تسلیم ظالم نشده و به ظالم اجازه ندهند، که بر جان و مال و نوامیس مردم تسلط پیدا کند، خصوصاً که بخواهد به حکومت خود رنگ مذهب و دین هم بدهد، و عده‌ای چاپلوس هم دور او را بگیرند و او را امیرالمؤمنین بگویند.

سبط ابن‌جوزی از جدش در کتاب تبصره نقل می‌کند که خروج امام حسین (علیه السلام) برای این بود که آنحضرت میدید، دین دارد از بین می‌رود، پس قصدش نجات دین و پیاده شدن قواعد آن بود، اما آن ظالمان او را محاصره کردند، و گفتند حکم ابن زیاد را قبول کن، او نپذیرفت و شهادت را بر ذلت ترجیح داد.^۱

قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بود، که هیمنه قدرت بنی امیه را شکست، طائفه‌ای که جز ضرر از ناحیه آنها، نفعی به اسلام نرسیده است، و در طول دوران حکومت شان چه فجایعی که از آنها صادر نشده است.

^۱. تذکرة الخواص ۲۴۵

فصل سوم:

برکات و آثار قیام امام حسین علیه السلام

گرچه بیان برکات و آثار این قیام مبارک، در این جزوه مختصر نمی‌گنجد، اما برای اینکه تا حدودی آشنائی پیدا کنیم، به مواردی اشاره می‌کنیم.

معرفت نسبت به امام و پیشوا در جامعه اسلامی

۱- از بدعت‌های مروج در زمان بنی امیه، تبعیت از هر صدائی و دنباله روی از هر شخصی بود، که نفع مادی برای مردم داشته باشد، امام حسین (ع) با قیام خویش اعلام کرد، که منصب رهبری امت و امامت بر مسلمین و امارت مؤمنین چیزی نیست که هر کسی بتواند از آن دم بزند، و هر آلوده‌ای خودش را به این عنوان بر مسلمین تحمیل نماید، و لذا در نامه‌ای که همراه مسلم بن عقیل (ع) به پسر عم خویش برای اهالی کوفه فرستاد این‌چنین نوشت: ولعمری ما الامام الآء العامل بالكتاب القائم بالقسط الدائن بدین الحق والحابس نفسه علی ذات الله؛ «بجانم قسم امام و پیشوای مسلمانان باید کسی باشد، که به کتاب خدا عمل نموده و از مقررات آن سرپیچی نکند، و راه عدالت و عدالت‌خواهی را پیش گیرد، و با تمام وجود از حق حمایت نموده، خود نیز به آن عمل کند».^۱

و با این بیان زیبا در درجه اول امامت و رهبری یزید، و هرکسی، مثل یزید باشد را، باطل اعلام نمود زیرا از بیانات گذشته فهمیده شد، که یزید نه تنها عامل به کتاب نبود، بلکه ایمان به کتاب هم نداشت، و در درجه دوم ویژگی‌ها و خصوصیات امام بر حق را برای مردم بیان کرد، و اینکه اگر با امام باطلی بیعت صورت بگیرد، آن بیعت شرعیت ندارد بلکه ادامه آن بیعت و تبعیت از امام باطل، از اشدّ محرّمات است.

^۱. مثیر الاحزان ص ۲۶ و وقعة الطف ص ۹۶

علاوه بر حرام بودن، این عمل تبعات فاسد دنیائی زیادی نیاز دارد، زیرا فقر در جامعه زیاد می‌شود، و ثروتمندان بیشتر زر اندوزی می‌کنند، و از مظلومان و مستمندان کسی حمایت نخواهد، کرد و دستگاه حکومت نیز به تبع حاکم فاسدی که دارد، جز چپاول و غارت‌گری کار دیگری نخواهد داشت.

گذشته از این فساد اخلاقی، جامعه را گرفته و انواع و اقسام فسق و بی‌بند و باری در میان مردم حاکم خواهد شد، و از باب «الناس علی دین ملوکهم» مردم در دین داری و عدم آن تابع سلاطین و حکام خود هستند، فسق و فجور و گناه، قبح و زشتی خود را از دست خواهد داد.

چنانکه مسعودی می‌نویسد: یزید اهل طرب بود و پرندگان شکاری، و سگان و میمون‌ها و حیوانات شکاری داشت، و دائماً شراب می‌خوردد، روزی بر سر بساط شراب نشسته بود و طرف راست او ابن زیاد قرار داشت، بعد از شهادت امام حسین (ع) پس یزید، به ساقی خود نگاه کرد و شعری خواند، که خلاصه ترجمه‌اش این است، شراب بنوشان مرا بحدی که به استخوانهایم برسد، و بعد به ابن زیاد شراب بده که او امین و صاحب سر من است، و غنیمت‌های زیادی برای من می‌آورد، و دشمنم را دفع می‌کند، بعد به آواز خوانان و رقاصان دستور رقص و پایکوبی داد، و تمام اصحاب یزید اهل فسق بودند، و در ایام او غناء در مکه و مدینه رایج شد، و اسباب لهو و لعب مورد استعمال قرار گرفت، و مردم علنی شراب می‌خوردند، و میمونی داشت که اسم او را ابوقیس گذاشته بود.^۱

شجاعت و ایستادگی در برابر ظلم و ظالم

۲- ترس نداشتن از حکام ظالم و اعتراض در برابر آنها

^۱. مروج الذهب ج ۳ ص ۶۷

تا قبل از قیام امام حسین (ع)، مسلمانان خودشان را در یک سانسور شدید می‌دیدند، که حتی اجازه نداشتند به عنوان سؤال هم که شده، چیزی در رابطه با حاکم یا حکومت بپرسند، دستگاه بنی امیه با ترویج مکتب جبر و اینکه هرچه هست و تحقق پیدا کرده همان است که خداوند می‌خواهد، و اعتراض به حاکم یعنی اعتراض به خداوند، چون اعتراض به خواست و اراده خداوند است، و ما همه مجبوریم از آن اطاعت کنیم تمام مشکلات موجود در جامعه، از بی عدالتی و فسق و فجور و هرج و مرج، و زورگوئی زورگویان و همه کارهای فاسد خودشان را به خداوند نسبت می‌دادند، و مردم ساده لوح نیز آنرا می‌پذیرفتند، وعاظ السلاطین و علمای جیره‌خوار نیز در منابر و در خطبه‌های جمعه، روی این مطلب تأکید می‌کردند، و اینکه اگر کسی علیه حاکم قیام کند این قیام حرام است، و خون قیام کننده هدر است و اجرای در پیشگاه خداوند نخواهد داشت، مردم بیچاره و مستضعف را به استعمار کشانیده، و آنها را مجبور به اطاعت می‌کردند.

به تعبیر دیگر، دین را وسیله‌ای برای عیاشی و کیافی، و فسادهای اخلاقی خود قرار داده بودند.

خروج امام حسین (ع) علیه یزید این مرز را شکست، و به دنیا فهماند که حکومت از آن صالحان است، تا مطابق فرمان قرآن و سنت، در میان مردم با عدل و انصاف حکومت کنند، و هرکه از این مرحله بیرون برود قیام در برابر او واجب بلکه از اهم واجبات است.

در همین زمینه از رسول خدا ﷺ نیز منقول است که فرمود: افضل الجهاد كلمة حق عند سلطان جائر؛ «بالاترین مرتبه از مراتب جهاد، گفتن یک کلمه حق در برابر حاکم ظالم و ستمکار است».^۱

که با این حرکت ولو کوچک هیمنه او شکسته شود، و نتواند در میان مردم ادعای خدائی کند، و فرعونیت را دوباره زنده نماید.

سر سلسله مردم آزاد حسین است آنکس که در این ره سروجان داد حسین است
مردی که چو کوهی به بر تیشه بیداد دامن به کمر بر زد و استاد حسین است

درسی به بشر داد به دستور الهی درسش عملی بود نه کتبی نه شفاهی
آئین یزدی که بری بود ز انصاف نمود به تهدید و به تطمیع گواهی

در معرکه دشمن چو به او خط امان داد رد کرد و خروشان شد و در معرکه جان داد
نهاد به زنجیر ستم گردن تسلیم خنجر به دم خنجر بیداد گران داد

مردانه در این معرکه بنهاد قدم را بر ضد ستمکار بر افراشت علم را
با نیروی یزدانی و با دست خدائی بشکست به هم قدرت ارکان ستم را

اعلامیه از قتلگه کرب و بلا داد با زینب و سجاد سوی شام فرستاد
این جمله ز خون بود در آن نشریه مستور باید بشر از قید اسارت شود آزاد

او کرد به نوع بشر این قاعده تعلیم کاندل ره آزادگی از جان نبود بیم
دیگر نهراسد ز ستمکار ستمکش مظلوم به ظالم نکند کرنش تعظیم

هر وحشی ناکس نزند کوس تمدن هرکافر ناحق نزند لاف تدین
اشرار نگیرند به احرار سر راه ناکس نفروشد به کسان ناز و تفرعن

شمشیر نباشد به کف زنگی بدمست خائن نشود عالی و عالی نشود پست

^۱. عوالی اللالی ج ۱ ص ۴۳۳

باشد که نبالند و ننازند و نتازند ارباب زر و سیم به اشخاص تهی دست
 برچیده شود قاعده و رسم توحش ازمسند حق دور شود قاضی حق کش
 از بین رود منکر و معروف بیاید جاهل رهد از جهل چو عالم بزید خوش
 مردم همه با کافر و ظالم بستیزند پویند ره حق ز ناحق بگریزند
 کوبند همه سنگ الم بر سر بدخواه بر فرق تبهکار همی خاک بریزند
 این حکم صریح است و بدیه است و محقق چیره نشود حق کش و کشته نشود حق
 بیدادگری را اثری نیست به عالم زنده است حسین بن علی آن حق مطلق^۱
 خداوند تبارک و تعالی نیز کسانی را، که در برابر ظلم و ظالم سکوت کنند،
 مورد ملامت و سرزنش قرار داده می‌فرماید: ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا
 وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾ چرا در راه خدا، و در راه نجات
 مردان و زنان و کودکانی، که بدست ستمکاران تضعیف شده، و به بیچارگی و
 درماندگی کشیده شده‌اند، جهاد نمی‌کنید، ستم دیدگانی که می‌گویند: پروردگارا
 ما را از این شهر، که اهلش ستمگرند بیرون ببر، و از طرف خود برای ما
 سرپرستی قرارده، و برای ما یار و یآوری تعیین فرما^۲.

جهانی و ماندنی بودن قیام امام حسین

۳- قیام امام حسین (ع) حد و مرز نمی‌شناسد

مهمترین اثر این قیام این است، که سرمشقی برای همه عقلاء عالم از مسلمان
 و غیر مسلمان شد، بلکه پیام انقلاب او یک پیام ابدی است.
 به همین جهت است که دانشمندان بزرگ جهان، او را به‌عنوان یک الگو و
 سمبل شناخته، و به او در پیشرفت و مبارزات خود اقتداء می‌کنند.

^۱. بصیر اصفهانی

^۲. نساء ۷۵

از خود آن بزرگوار نیز نقل شده است، که وقتی در منزل بیضه (یکی از منازل بین مکه و کوفه) با سپاه خود، و با سپاه حرّ سخن می‌گفت فرمود: فَلَكُمْ فِي أُسُوةٍ؛ «پس من برای شما اسوه و الگو هستم».^۱

کارلایل توماس دانشمند بزرگ انگلیسی می‌گوید: بهترین درسی که از تراژدی کربلا می‌گیریم این است، که حسین (ع) و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند، آنان با عمل خود روشن کردند که تفوق عددی، درجای که حق و باطل روبرو می‌شوند اهمیت ندارد، پیروزی حسین (ع) با وجود اقلیتی که داشت، موجب شگفتی من است.^۲

مهاتما گاندی، رهبر بزرگ انقلاب هندوستان می‌گوید: من زندگی امام حسین (ع) آن شهید بزرگوار اسلام را، به دقت خوانده‌ام و توجه کافی به صفحات کربلا نموده‌ام، بر من روشن است که اگر هندوستان بخواهد پیروز گردد، بایستی از سرمشق حسین (ع) پیروی کند.^۳

مادام انگلیسی از نویسندگان دائرةالمعارف قرن نوزدهم فرانسه می‌گوید: بزرگترین دلیل بر اثبات مظلومیت امام حسین (ع)، قربانی دادن بچه شیرخواره‌اش بود، که در هیچ تاریخی سابقه ندارد، بچه شیرخواری را برای طلب آب بیاورند، و آن قوم در عوض دادن آب، او را طعمه تیر جفا قرار دادند، این عمل دشمن اثبات مظلومیت حسین (ع) را نمود، و به همین نیروی مظلومیت، بساط عزّت خاندان مقتدر بنی امیه را برچید، و رسوای عالمشان نمود، و در اثر جانبازی او و اهل بیت بزرگوارش، دین محمد (صلی الله علیه و آله) حیات نوینی به خود گرفت.^۴

^۱. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۰۳، کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۴۸

^۲. درسی که حسین به انسانها آموخت ص ۴۴۸

^۳. همان ص ۴۴۷

^۴. چهره درخشان امام حسین بن علی (ع) ص ۱۳۴

موریس دوکبوری اندیشمند فرانسوی می‌گوید: پیروان حسین (ع) بواسطه عزاداری حسین (ع) می‌دانند، که پستی و زبردستی استعمار را نباید قبول کنند، زیرا شعار پیشرو و آقای آنها، تن ندادن زیر بار ظلم و ستم بود.^۱

جمس فردریک می‌گوید: درس امام حسین (ع)، و هر قهرمان شهید دیگر این است که در دنیا، اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد، که تغییر ناپذیرند، همچنین می‌رساند که هرگاه کسی برای این صفات ابدی مقابله کند، و بشر در راه آن پا فشاری نماید، آن اصول همیشه در دنیا پایدار و باقی خواهد ماند.^۲

توندول بورشو تامداس می‌گوید: شهادت حسین (ع) از همان زمان که طفلی بیش نبودم، در من تأثیر عمیق و حزن آوری می‌بخشید، من اهمیت برپا داشتن این خاطره بزرگ تاریخ را می‌دانم، این فداکاریهای عالم، از قبل شهادت امام حسین (ع) سطح بشریت را ارتقاء بخشیده است، و خاطره آن شایسته است همیشه بماند و یادآوری شود.^۳

مان طوماس متفکر آلمانی می‌گوید: اگر بین فداکاری مسیح (ع) و حسین (ع) مقایسه شود، حتماً فداکاری حسین (ع) پر مغزتر و با ارزش‌تر جلوه خواهد نمود، زیرا مسیح روزی که آماده برای فدا شدن گردید، زن و فرزند نداشت، و در فکر آنان نبود، که بعد از او به چه سرنوشتی دچار خواهند شد، اما امام حسین (ع) زن و فرزند داشت، و بعضی از آنها کودک خردسال بودند و احتیاج به پدر داشتند.^۴

این چند جمله را بعنوان مشت نمونه خروار در اینجا آوردم، و الا از این نمونه‌ها در کلمات عقلا و دانشمندان عالم زیاد وجود دارد.

۱. درسی که حسین به انسانها آموخت ص ۴۵۱

۲. همان ص ۴۴۹

۳. همان ص ۴۴۸

۴. تحریف شناسی عاشورا در پرتو امام شناسی مجله مکتب اسلام قم ۱۳۷۸ ش ص ۶۵

و چون امام حسین (ع) و ارزش حرکت و قیام او، تا حدودی برای مسلمانان روشن است، زیرا که پیشوائی و امامت آن بزرگوار، و جایگاه و عظمت آن رادمرد حریت و آزادی جزء باورهای مسلمانان است، از کلمات و گفته‌های غیر مسلمانان آوردم، تا بیشتر تأثیر گذار باشد، زیرا که گفته‌اند:

خوشتتر آن باشد که سر دلبران گفته آید از دهان دیگران

آثار تربیتی قیام امام حسین (ع)

۴- آثار تربیتی این قیام مبارک نیز از اموریست که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد، به‌عنوان مثال توجه به انجام وظایف شرعیه، حتی در سخت‌ترین مراحل جنگ، و برپا داشتن نماز آنهم به جماعت درحالیکه تعداد دشمنان بی‌شمار، و دوستان اندک است، درسی است که هرگز تاریخ آنرا فراموش نخواهد کرد، و این نکته است که فرق بین قیام برای خدا، را با دیگر حرکات نظامی یا سیاسی مشخص و واضح می‌سازد.

ابو ثمامه صیداوی یکی از یاران امام حسین (ع)، روز عاشورا و در وسط جنگ درحالیکه نبرد شدت گرفته، و تعدادی از یاران امام (ع) نیز به شهادت رسیده‌اند، به آقا امام حسین (ع) عرض کرد: یا ابا عبدالله خداوند جانم را فدای شما بگرداند، این مردم شمارا محاصره کرده‌اند، و به‌خدا قسم تا من زنده‌ام نمی‌گذارم آسیبی به شما وارد کنند، اما من دوست دارم، در این لحظات حساس که چیزی به لقاءالله نمانده است، آخرین نمازم را با شما برپا کنم.

امام (ع) نگاهی به آسمان کرد و خطاب به او فرمود: از نماز یاد کردی خداوند ترا از نمازگزاران قرار بدهد، بلی الآن اول وقت نماز است، به سپاه عمرین سعد بگو که دست از حمله و جنگ بردارند تا ما نماز بگذاریم.

وقتی ابو ثمامه از طرف امام حسین (ع) به آنان ندا داد، که ما نماز می‌خوانیم و لحظاتی باید جنگ متوقف شود، حصین بن نمیر که از فرماندهان لشکر یزید بود، با صدای بلند داد زد، ای حسین نماز شما قبول نیست.

حبیب ابن مظاهر اسدی یکی از یاران شجاع و فداکار امام (ع) به او گفت: ای ظالم غدار فکر می‌کنی نماز فرزند رسول خدا (ص) قبول نمی‌شود، و نماز تو قبول می‌شود، و بین آندو درگیری واقع شد، و با حمله حبیب بن مظاهر، حصین بن نمیر و افراد زیر دستش مجبور به عقب نشینی شدند.

آنگاه امام حسین (ع) به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله دستور داد، که بعنوان سپر جلو روی ما ایستاده شوید تا نماز ظهر را بخوانیم، و آن دو نفر با چند نفر دیگر که نصف اصحاب امام حسین (ع) را تشکیل می‌دادند، در یک صف پیش روی امام ایستاده شدند، تا سپر تیرهای دشمن باشند، و امام (ع) با نصف دیگر سپاه خود مشغول نماز شدند و در آنحالت نماز خوف خواندند.^۱

روایت شده که سعید بن عبدالله حنفی که سپر امام شده بود، هدف تیرهای دشمن قرار گرفته و از هر طرف که تیر می‌آمد او آنرا به جان می‌خرید، تا اینکه از شدت جراحات وارده بر زمین افتاد، درحالیکه خطاب به آنقوم کافر و از خدا بی خبر می‌گفت: خداوند شمارا به همان لعنتی گرفتار کند، و همان عذابی را بر شما نازل کند، که قوم عاد و ثمود را به آن گرفتار کرد.

^۱. نماز خوف نمازیست که در مواقع خطر مثل جنگ خوانده می‌شود، و این نماز مثل نماز مسافر قصر است، یعنی چهار رکعت دو رکعت می‌شود و نصف سربازان به امام جماعت اقتدا می‌کنند، یک رکعت را با جماعت و رکعت دوم را فردای و سریع می‌خوانند، و جای خود را با نصف دیگر عوض نموده و آنان رکعت اول را با امام و رکعت دوم را فردای می‌خوانند.

سپس خطاب به خداوند متعال عرض کرد: خدایا از طرف من به پیامبرت سلام برسان، و به او بگو که من برای دفاع از فرزندش چه کردم، و ای خدا تو می‌دانی که من با اینکار قصد نصرت و یاری فرزند پیامبر تورا داشتم و سپس شهید شد، رضوان خداوند بر او باد.

پس در بدن او سیزده تیر اصابت کرده بود، علاوه بر زخمهای شمشیرها و سر نیزه‌ها.

البته ابن‌نما که یکی از مقتل‌نویسان عاشوراء است می‌گوید: امام حسین (ع) و یارانش از شدت جنگ نمی‌توانستند نماز را به جماعت بخوانند، لذا آنان نماز خویش را فردی و به‌صورت ایماء و اشاره انجام دادند.^۱

حالا خوب دقت کنید که در هیچ کتابی نقل نشده، که سپاه یزید هم در آن‌موقع به نماز ایستاده باشند، نه تنها نماز نخواندند، بلکه با حمله به سپاه امام حسین (ع) آنهم با تیر و نیزه و شمشیر مانع آن بزرگوار و یارانشان از اقامه نماز می‌شدند.

امام حسین (ع) یک قدم هم عقب نشینی نکردند، و به‌دنیا اعلام نمودند که جنگ با سپاه یزید جنگ با سپاه کفر است و این جنگ برای ابقای اسلام و احیای دین می‌باشد، پس کسی که برای دفاع از کتاب و سنت قد علم نموده، و می‌خواهد مردم را به‌سوی سنتهای الهی سوق دهد، و سنتهای جاهلی را که بین مردم توسط دستگاه بنی‌امیه رایج شده است از بین ببرد، باید هم لفظاً و هم عملاً تمام قوانین را اجرا نموده، و اول بخود و نزدیکانش تطبیق نماید.

^۱. بحار الانوار ج ۴۵ ص ۲۱

آری امام حسین (ع) با اقامه نماز در میدان جنگ عاشوراء، اهمیت نماز را به مسلمانها یاد داد، و مارا متوجه این نکته نمود، که ارتباط با خداوند متعال و انجام فرمان او، در هیچ حالتی نباید قطع بشود، و مسلمان کسی است که به عبادات اهمیت بدهد، و زمینه بندگی کردن را برای دیگران فراهم نماید، و حتی اگر شده با نثار خون و فدا کردن زندگیش از ارکان دین حمایت کند.

به همین لحاظ است که در زیارت نامه آنحضرت (ع)، که از طرف امامان معصوم (ع) به ما رسیده است این چنین می خوانیم: اشهد انک قد اقامت الصلاة و آتیت الزکاة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اتبعت الرسول و تلوت الکتاب حق تلاوته و دعوت الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة.^۱

«شهادت می دهم که تو برپا کردی نمازرا، و اداء کردی زکات را (یعنی اگر قیام تو نبود دیگر از نماز و زکات خبری نبود)، و امر به معروف نمودی و نهی از منکر کردی، و از جدت رسول خدا ﷺ تبعیت نمودی (که اجازه ندادی فساق، منبر و محراب او را وسیله رسیدن به امیال خود قرار بدهند) و کتاب یعنی قرآن را آنچنان که باید تلاوت شود تلاوت کردی (و همه مفاهیم و معارف آن را عملاً به دیگران تعلیم نمودی) و مردم را بسوی پروردگارت، به حکمت و موعظه حسنه دعوت نمودی».

و در زیارت دیگری آمده است: و جاهدت فی سبیل الله حتی اتاک الیقین فصلی الله علیک حیاً و میّتاً؛ «حسین جان تمام عمرت را در راه خدا جهاد نمودی، تا دین

^۱. الکافی ج ۴ ص ۵۷۴

خدا زنده بماند پس صلوات و رحمت خدا بر تو باد هم در زندگی و هم بعد از شهادت».^۱

بنابراین بر ما مسلمانان است که امام حسین (ع) را الگو قرار داده، و بندگی نسبت به خداوند متعال را از آنحضرت بیاموزیم و مخصوصاً نماز را سبک نشماریم.

ایثار و مردانگی

۵- مردانگی و جوان مردی

معمولاً در جنگ‌ها دو طرف جنگ می‌خواهند، با خدعه و نیرنگ و اذیت و آزار طرف مقابل، او را وادار به شکست کنند، و حیل‌های جنگی زیاد است، حتی در بعضی از موارد دیده می‌شود، که یک طرف جنگ برای شکست دادن طرف مقابل خود، از کارهای ضد انسانی و ضد ارزشی هم دست بردار نیست مثل حمله به مناطق مسکونی و کشتن زنان و کودکان و پیرمردان، یا خراب کردن مزارع و آتش زدن خانه‌ها و باغها و امثال آن.

و بدترین حيله و نیرنگ برای شکست دادن طرف مقابل، منع آب است، زیرا تحمل تشنگی بسیار مشکل و مایه سست شدن انسان، و از بین رفتن قوای بدن می‌شود، چنانکه به فرمان عیدالله بن زیاد، عمر بن سعد از روز هفتم محرم آب را بر روی امام حسین (ع) و اهل بیت آنحضرت و یاران و اصحابش بست، تا آنان را بیشتر در مضیقه قرار دهد.

اما انسانهای خدا جو و حقیقت طلب، حتی در جنگ هم رادمردی و جوانمردی را کنار نمی‌گذارند، و دشمن را با مردانگی از پا در می‌آورند، نه با

^۱. الکافی ج ۴ ص ۵۷۷

گرسنگی و تشنگی و جنگ روانی، حتی اگر دشمن دست به چنین کارهای بزند، باز عمل دشمن موجب نمی‌شود، که انسان کار غیر انسانی کند، مثلاً اگر دشمن کشته‌های مسلمانان را مثله کرد، مسلمان به‌عنوان یک انسان واقعی حق ندارد، دست به مقابله به مثل بزند و کشته‌های دشمن را مثله کند بلکه مسلمان تابع قرآن کریم است و خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ مبدا دشمنی با جمعیتی شمارا به گناه و ترک عدالت بکشاند، عدالت کنید که به تقوی و پرهیزگاری نزدیک تر است^۱.

امام حسین (ع) جوانمردی است، که هیچ وقت حتی دشمنان خودش را در مضیقه قرار نداده است، و به همه جهانیان بویژه مسلمانان درس جوانمردی داده است.

طبری و دیگران نقل کرده‌اند: وقتی سپاه حربن یزید ریاحی، با سپاه امام حسین (ع) قبل از رسیدن به کربلا بهم رسیدند، امام (ع) دیدند که حرّ و سپاهیان‌ش سخت تشنه هستند و نزدیک است به‌خاطر تشنگی از بین بروند، (حر فرمانده هزار نفر بود، که از طرف عبیدالله بن زیاد از کوفه آمده بود، تا راه را بر امام حسین (ع) و یارانش ببندد و اجازه ندهد آنها بکوفه بروند، و در آن‌موقع دشمن امام حسین (ع) محسوب می‌شد، و بهترین راه این بود که آنها را از پا در بیاورند، مخصوصاً که حر و سپاهش تشنه بودند، و آب هم نداشتند و بهترین راه برای از پا در آوردن آنها همان تشنگی بود، و این ملاقات هم در وسط گرمای روز اتفاق افتاده بود).

^۱. المائدة ۸

اما امام حسین (ع) به جوانانش دستور داد، که فوراً حر و سپاهیان را سیراب کنند، و دستور داد که به اسبها و مرکبهای آنها نیز آب بدهند، پس جوانان هاشمی برای اطاعت از دستور امام حسین (ع)، دست بکار شده مشکهای آب را از پشت شتران پائین آوردند، و تمام آن سپاه را آب داده، حتی به اسبهای آنان نیز آب دادند.

طبری از هشام نقل می‌کند، علی بن طعان محارب (یکی از سپاه حر) گفت: من آخرین نفر از سپاه حر بودم، که رسیدم و وقتی امام حسین (ع) وضع من و اسبم را دید، که نزدیک است از شدت عطش از بین برویم، به من گفت: انخ الراویة؛ «شتری را که آب بر پشت او است بخوابان»، (البته امام حسین (ع) به لهجه حجازی سخن گفت) علی بن طعان می‌گوید: و الراویة عندی السقاء «راویة (در لهجه عراقی)، در نزد ما یعنی مشک» (لذا متحیر ماندم چکار کنم) امام حسین (ع) فرمود: یابن اخ انخ الجمل؛ «برادرزاده شتر را بخوابان»، پس شتر را خوابانیدم فرمود: اشرب «نوش جان کن»، می‌گوید: وقتی شروع به نوشیدن کردم، آب از دهنه مشک به زمین می‌ریخت، امام حسین (ع) فرمود: اخنث السقاء ای اعطفه «یعنی دهن مشک را با دست جمع کن» که به اندازه دهانت شود، و آب بنوش، می‌گوید: چون باز امام (ع) به لهجه حجازی سخن گفت، متوجه نشدم و متحیر ماندم و نمی‌دانستم چه کنم، که خود امام حسین (ع) از جا برخاست، و نزدیک من آمد و دهن مشک را با دست مبارک جمع نموده و مرا و اسبم را سیراب کرد.^۱

^۱. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۰۰-کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۴۶

و این مردانگی و جوانمردی در تاریخ بی نظیر است، که دشمن را احترام کند و جوانهای هاشمی آب به آنان بدهند، و خود آنحضرت به یکی از آنها کمک کند، و دشمن را برادر زاده خطاب کند، و در آب نوشیدن او را یاری نماید.

گفته نشود که مگر امام حسین چقدر آب داشت که توانست، هزار نفر را سیراب کند و به اسبهای آنها نیز آب دهد، زیرا در جواب گفته می‌شود: که قبل از عاشورا جمعیتی نزدیک به هزار نفر یا بیشتر از آن با امام حسین (ع) بودند، که وقتی نزدیک عاشورا امام (ع) به آنها فرمود: من برای حکومت قیام نکرده‌ام، بلکه هدفم نجات دین خدا است، و در این راه هر که با من باشد به شهادت می‌رسد، جز آن هفتاد و دو نفر همه رفتند و آن امام بزرگوار را تنها گذاشتند.

از طرف دیگر آقای ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود می‌نویسد: چون امام حسین (ع) به منزلگاه، شرف (که یکی از منازل بین مکه و کوفه بود) رسید، به جوانها و یاران خود دستور داد، تا آنجا که می‌توانند آب بردارند، و ذخیره کنند و بعد از این منزل با حرّ و سپاه او ملاقات صورت گرفت^۱، که این خود دلیل بر کرامتی است که از آنحضرت در آن موقع ظاهر شده است.

لازم به تذکر است که چون مبنای ما بر اختصار است، به همین مقدار در ذکر آثار و برکات قیام آنحضرت بسنده می‌کنیم، و گرنه آثار قیام امام حسین (ع) بیش از این موارد است.

^۱. البدایة النهایة ج ۸ ص ۱۷۲

فصل چہارم:

شہادت و مظلومیت امام حسین علیہ السلام

باید تذکر داده شود که قصد نویسنده از این عنوان، نوشتن مقتل یا مصیبت‌های وارده به آنحضرت (ع) نیست، زیرا اولاً در آن زمینه کتابهای متعددی وجود دارد، و ثانیاً از موضوع این رساله خارج است، و آنچه نگاشته می‌شود مختصری از تاریخ کربلا است، تا مقدمه باشد برای فصول بعدی کتاب، و ندای بیدار باشی باشد برای آنها که از قضیه کربلاء چیزی نمی‌دانند، جز همین مقدار که در روز عاشورا امام حسین (ع) و یارانش شهید شدند، و قضیه تمام شد و با این نگرش از کنار قضیه عاشورا براحتی می‌گذرند، مثل اینکه طوری نشده است و یک قضیه ساده بیش نبوده است.

حتی از بعضی گفته‌ها و بیانات اینگونه استفاده می‌شود، که امام حسین (ع) در قضیه خروج بر یزید اشتباه کرده، و بزرگان صحابه هم آنحضرت را از این کار منع کردند، ولی آنحضرت با وجود این مطالب بسوی کوفه روان گردید، و شد آنچه نباید می‌شد.

این دسته از هدف قیام و مبارزه ابا عبدالله الحسین (ع) بطور کامل غافلند، و نمی‌دانند که اگر آنحضرت خروج نمی‌کرد، و مسئله شهادت آنحضرت اتفاق نمی‌افتاد، بنی امیه روز به روز قوی‌تر می‌شدند، و با قوت و قدرتی که کسب کرده بودند، هرکاری که دلشان می‌خواست انجام می‌دادند، و از عنوان امیرالمؤمنین نیز برای رسیدن به امیال و هوس بازیهای خویش تا آنجا که می‌توانستند، سوء استفاده می‌کردند.

جای بسی تعجب است که اینجور سخنها و ایرادات، نسبت به عبدالله بن زبیر که در مقابل دستگاه اموی بساط خلافت گسترده بود، و تا پای جان هم در آن مسیر ایستادگی کرد، و حتی وقتی فرستادگان اموی خانه کعبه را به منجنیق بستند، آنجا را ترک نکرد تا در سر آن قضیه جان داد گفته نمی‌شود.

آیا علت ایراد بر امام حسین (ع) به آنجهت است، که از اهل بیت و از گوشت و خون رسول الله (ص) است، که اگر این باشد این خود خروج از دین و

ایستادگی در مقابل کتاب و سنت است، یا اینکه علتی دیگری دارد که ما نمی‌دانیم؟

امام حسین (ع) قبل از خروج می‌دانست که آخر این راه منتهی به شهادت می‌شود، چون قضیه شهادت آن بزرگوار را سالها قبل از قیام عاشورا، خداوند توسط جبرئیل به پیامبرش ﷺ خبر داده بود، و آنحضرت نیز این قضیه را به ام‌المؤمنین ام سلمه و بعضی از خواص بیان کرده بود.

ذهبی از امام احمد بن حنبل نقل می‌کند، که شخصی که نجی نام داشت و ظرف آب علی (ع) با او بود، همراه علی (ع) در طریق صفین به نینوا رسیدند، پس علی (ع) با صدای بلند فرمود صبر کن ابا عبدالله در کنار شط فرات، پرسیدم: مراد شما از این فرمایش چه بود؟ فرمود: بر رسول خدا ﷺ وارد شدم، درحالیکه چشمان آنحضرت گریان بود، و فرمود: جبرئیل نزد من بود و به من خبر داد، که حسین (ع) کنار شط فرات کشته می‌شود، و گفت آیا می‌خواهی بوی تربت او را استشمام کنی؟ گفتم: بله، پس مشتی از خاک وی را به من داد، و نمی‌توانم پس از شنیدن این ماجرا و بوئیدن تربت، از ریختن اشک خود جلوگیری کنم.^۱

شبهه این حدیث، حدیث‌های دیگر هم هست، که آنحضرت قضیه شهادت امام حسین (ع) را به ام سلمه خبر داد که بعضی از آنها در فصول آتیه ذکر خواهد شد.

و در روایت ابن عساکر دارد که آن مشت خاک را ام‌المؤمنین ام سلمه از پیامبر ﷺ گرفت و در لباسی قرار داد.^۲

و باز ابن عساکر نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ به ام سلمه فرمود: این خاک نزد تو امانت بماند، پس پیامبر ﷺ آن خاک را استشمام کرد، و فرمود بوی کرب

^۱ تاریخ الاسلام ج ۵ ص ۱۰۲، محقق کتاب نیز در باورقی کتاب می‌گوید: حدیث را طبرانی در معجم و هیثمی در مجمع الزوائد نقل کرده اند و از هزار نقل نموده است که سند حدیث صحیح است.

^۲ تاریخ مدینه دمشق ج ۱۴ ص ۱۹۰

و بلا، ام سلمه می گوید: پیامبر ﷺ به من فرمود: این خاک را در ظرفی بگذار، و هروقت خواستی به آن نگاه کن، و بگو روزی که این خاک تبدیل به خون شود روزی بزرگ خواهد بود.^۱

با مطالب فوق مشخص شد که این قیام فقط و فقط برای حفظ دین، و دفاع از آن در مقابل معاندین صورت گرفته، نه برای اینکه هدف از قیام بدست آوردن حکومت بر ممالک اسلامی باشد، و روی همین لحاظ، بود که وقتی امام حسین (ع) به طرف عراق حرکت کرد، وصیت نامه ای خطاب به بنی هاشم نوشت، که در آن این چنین مذکور است.

بسم الله الرحمن الرحيم. من الحسين بن علي بن ابي طالب الي بنی هاشم اما بعد فاتّه من لحي بي منكم استشهد و من تخلف لم يبلغ مبلغ الفتح و السلام، «این نامه ایست از حسین بن علی بن ابی طالب به سوی همه بنی هاشم، اما بعد بدانید که هرکه از شما با من بیاید شهید خواهد شد، و هرکه در مکه یا مدینه بماند، و از آمدن با من تخلف کند به فتح پیروزی نخواهد رسید والسلام».^۲

و باز نقل شده است در شبی که امام حسین (ع) فردای آن شب بسوی عراق حرکت کرد، محمد بن حنیفه برادر آنحضرت خدمت امام (ع) رسید، و حضرت را از رفتن بسوی عراق منع کرد، و عرض کرد که مردم کوفه را می شناسی، آنها به پدرت علی (ع) و برادرت امام حسن (ع) وفا نکردند، و من می ترسم که ترا نیز تنها رها کنند، بهتر آنست در مکه که حرم امن خداوند است ساکن شوی، و از این جا بطرف عراق نروی.

امام حسین (ع) او را مخاطب قرار داده فرمود: برادر، من می ترسم از اینکه یزید بن معاویه، مرا در حرم خدا ترور کند، پس من اول کسی باشم که حرمت این خانه را مباح کرده باشم، و بعد از آن دیگر هرکسی با هرکسی دشمن باشد، او را در همین جا ترور خواهد کرد.

^۱. تاریخ مدینه دمشق ج ۱۴ ص ۱۹۳

^۲. بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۳۰

محمد حنیفه گفت: پس بهتر است که به یمن بروی، یا به یکی از مناطق دیگر سفر کنی، تا از مکر و کید یزید در امان بمانی، و کسی نتواند به تو آسیبی وارد کند، امام (ع) فرمود: باشد من در رابطه با سخنان تو فکر می‌کنم، اما وقتی سحر شد از مکه بسوی عراق راه افتاد.

محمد بن حنیفه وقتی خبردار شد که امام عزم سفر کرده است، آمد و راه را بر امام حسین (ع) گرفت، و درحالی‌که امام سوار بر شتر بود گفت: برادر تو دیشب به من وعده دادی که در سخنان من تأمل نمائی و فکر کنی و بعد تصمیم بگیری، امام حسین (ع) فرمود: بلی همان طور است که تو می‌گوئی، و لکن بعد از آنکه، تو از پیش من رفتی و من خوابیدم، جدم رسول خدا (ص) را در خواب دیدم، که به من امر کرد و فرمود: یا حسین (ع) اخرج الی العراق فان الله قد شاء ان یراک قتیلًا، «حسین جان بسوی عراق حرکت کن، خدا می‌خواهد تورا کشته ببیند».

محمد حنیفه با شنیدن این کلام گفت: انالله و انا الیه راجعون، پس عرض کرد برادر حالا که خودت یک چنین مأموریتی داری و می‌دانی کشته می‌شوی، پس این زنان و کودکان را همینجا بگذار و با خود نبر، امام (ع) در جواب فرمود: جدم رسول خدا (ص) به من فرمود: ان الله قد شاء ان یراهن سبا یا، «خدا می‌خواهد که آنان را اسیر ببیند».

همچنین وقتی عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر خدمت امام حسین (ع) رسیدند، و از آنحضرت خواستند که در مکه بماند، امام حسین (ع) فرمود: رسول خدا (ص) مرا مأمور کرده است به امری و من باید اطاعت کنم، ابن عباس درحالی‌که از مجلس خارج می‌شد می‌گفت: واحسینا (یعنی حزن و غم و اندوه خود را اظهار می‌کرد).

همچنین عبدالله بن عمر آمد، و آنحضرت را از رفتن به سوی عراق بر حذر داشت، اما حضرت امام حسین (ع) در جواب او فرمود: ای ابو عبدالرحمن آیا می‌دانی که از پستی روزگار و بی ارزشی آن در نزد خداوند این بود، که سر حضرت یحیی بن زکریا (ع) را هدیه دادند به یک زنا کار از زنا کاران بنی

اسرائیل، و آیا می‌دانی که بنی اسرائیل از طلوع صبح تا طلوع آفتاب در یک روز هفتاد پیامبر را شهید کردند و بعد مثل اینکه هرگز خبری نشده باشد، بازارها را باز کردند و مشغول داد و ستد شدند.

خداوند متعال گرچه آنها را فوراً عذاب نکرد، اما بعداً آنها را مبتلا به انواع عذاب و بلا نمود، ای اباعبدالرحمن تقوی خدا پیشه نموده و مرا یاری کن.^۱ پس این حرکت یک حرکت از پیش تعیین شده بود، و امام (ع) برای انجام وظیفه الهی خویش، بسوی عراق حرکت کرد.

اما معنی این مطلب این نبود که مردم مسلمان، او را تنها بگذارند و یاریش نکنند، زیرا که او برای یاری دین خدا قیام کرده بود، ولی متأسفانه اکثر مردم آن زمان که هنوز چهره کثیف یزید برای‌شان آشکار نشده بود، فکر می‌کردند که کار به جنگ و قتال نکشد، و بین امام حسین (ع) و یزید صلح برقرار گردد، چون باور نمی‌کردند که یزید و اعوان او بخود جرأت بدهند، و پاره تن رسول خدا (ص) و ریحانه آنحضرت را با اعوان و انصارش به همراه تعدادی از بنی‌هاشم که همه یا از فرزندان رسول‌الله (ص) بودند، یا از اقارب آنحضرت به شهادت برسانند، و دختران رسول خدا (ص) و عیالات حسین بن علی (ع) را به اسارت ببرند، و سر آنحضرت را پیش یزید برده و از آن ملعون طلب جایزه کنند.

بلی باید حسین بن علی (ع) و یارانش به شهادت می‌رسیدند، تا چهره واقعی بنی‌امیه برای عموم مسلمین آشکار می‌شد، و می‌فهمیدند که یزید پایبند دین و ایمان نیست، و لذا پس از شهادت آنحضرت قیام مردم مدینه، و قیام توابعین برای خونخواهی آنحضرت و قیام‌های دیگر صورت گرفت.

سخنان حضرت مخصوصاً مطلبی را که به عبدالله بن عمر گفت، اخبار آنحضرت از انقراض حکومت بنی‌امیه، و بدنام شدن آنها بین مسلمانان و دیگر مردم جهان بود، و همچنین چهره واقعی بنی‌امیه برای مسلمانان بطور واضح

^۱. بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۶۴

شناخته شد، و اینکه هدف آنها فقط هدم اسلام و سنت نبوی است، برای مسلمانان بعد از قضیه عاشورا منکشف شد.

این حرکت کربلا بود که دیگر اجازه نفس کشیدن، به بنی امیه را نداد و روز بروز آنان ذلیل شدند، و ذلیل شدند، تا حکومت شان منقرض گردید، و خود یزید بن معاویه اولین کسی است، که متوجه این مطلب شد و اینکه خون حسین (ع) سیلابی شد که کاخ و شوکت آنان را از بین برد.

ابن کثیر دمشقی می نویسد: و چون ابن زیاد پس از شهادت امام حسین (ع)، سر آنحضرت و باقی شهداء را به نزد یزید فرستاد، یزید خوشحال شد و مقام و جایگاه ابن زیاد در نزد او بالا رفت، اما بعد از مدتی پشیمان شده و گفت: خدا لعنت کند ابن زیاد را که امام حسین (ع) را به قتل رسانید و مرا به سبب کشتن حسین مبعوض مسلمین گردانید، بحدی که عداوت و دشمنی با من در قلوب آنها جا گرفت، و بدان و خوبان از من بدشان آمد، بخاطر گناه عظیم و بزرگی که متوجه من می دانند، و آن کشتن حسین بن علی (ع) می باشد.^۱

تاریخ نیز شاهد و گواه هست، که هرکه قصد براندازی حکومت بنی امیه را می کرد، عنوان قیامش خونخواهی حسین بن علی (ع) بود، و قیام های دیگری که اتفاق افتاد چون قیام مختار برای کشتن قتله کربلاء و قیام تواین که با شعار یا لثارات الحسین آغاز شد، و رهبری این قیام را سلیمان بن صرد خزاعی، یکی از صحابه رسول الله ﷺ بعهده داشت.

قیام عاشورا ظلم و قساوت و بی بندوباری امویان، و در رأس آنان یزید و اتباع یزید را، برای جهانیان روشن نمود و دنیا متوجه شد که بنی امیه برای رسیدن به حکومت و استقرار آن، حتی به خانواده و اهل بیت رسول الله ﷺ نیز رحم نمی کنند.

^۱. البدایة و النهایة ج ۸ ص ۲۳۲

ورود به کربلاء

در روز دوم محرم الحرام سال ۱۳۶۱ هـ ق امام حسین (ع)، با یاران خویش به سرزمین کربلا رسید، و پرسید: اسم این زمین چیست؟ گفتند کربلاء پس آنحضرت فرمود، کرب و بلاء یعنی محل گرفتاری و مصیبت.^۱ و در آنجا خیمه‌های خویش را برپا داشتند.

حربن یزید ریاحی که از طرف عبیدالله بن زیاد والی یزید در کوفه با لشکری هزار نفری راه کوفه را بر امام حسین (ع) بسته بود، امام (ع) را در آنجا متوقف ساخت تا دستور عبیدالله ابن زیاد به او برسد.

عبیدالله پسر زیاد که در دشمنی با آل پیامبر (ص) شهره آفاق بود، و ابن‌کثیر دمشقی می‌نویسد: یزید که قبلاً از ابن زیاد بدش می‌آمد، و میخواست او را از ولایت بصره عزل کند، ولی پس از مشوره گرفتن از سرجون آزاد شده یزید مستشار معاویه بن ابی‌سفیان، ابن‌یزید را والی بصره و کوفه ساخت، و به او نوشت که وقتی وارد کوفه شدی، مسلم بن عقیل بن ابی‌طالب فرستاده حسین را پیداکن، و او را یا بقتل برسان یا از کوفه بیرونش کن.^۲

ابن زیاد پس از آنکه خبر شد، امام حسین (ع) در کربلاء توسط سپاه حربن یزید ریاحی متوقف شده است، فوراً عمر بن سعد ابن ابی وقاص را با لشکری انبوه که در بعضی از کتاب‌ها چهار هزار نفر نوشته‌اند، به کربلاء اعزام کرد. اما اعزام او نه بخاطر برگشتاندن امام حسین (ع) به مدینه یا مکه، و یا نگه داشتن آنحضرت در سرزمین کربلاء بود، بلکه به‌نوشته آقای ابن‌کثیر دمشقی برای جنگیدن با امام حسین (ع) بود.^۳

اما عمر بن سعد وقتی به کربلاء رسید، اول با امام به مذاکره و گفتگو حاضر شد، و وقتی امام حسین (ع) به عمر بن سعد گفت که من برای جنگ خروج نکرده‌ام، و قصد من اصلاح است، و هدفش را از خروج بیان کرد، و اینکه

^۱ البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۷۰

^۲ همان ص ۱۵۳

^۳ البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۷۰

آنحضرت را مردم کوفه دعوت کرده‌اند، تا امام و پیشوای آنان باشد، و آنها را بسوی حق رهنمائی کند، یا اینکه اگر شما نمی‌خواهید من بکوفه بروم پس راه را باز کنید، تا من دوباره به مدینه برگردم.

ابن سعد وقتی پیشنهاد امام حسین (ع) را شنید، پسندید و گفت باشد من به ابن زیاد می‌نویسم و نامه‌ی به ابن زیاد نوشت، و در آن ماجرا را بیان کرد، شمر بن ذی الجوشن مرادی به ابن زیاد گفت، که به ابن سعد فرمان بده تا حسین تابع حکم و فرمان تو باشد، و هرچه تو بخواهی عمل کند و نتیجه اینکه با یزید بیعت کند.

وقتی ابن سعد قضیه را به امام حسین (ع) گفت، امام (ع) فرمود: قسم به خدا من اینکار را نخواهم کرد.

ابن کثیر می‌نویسد: و چون ابن سعد در جنگیدن با امام حسین (ع) تعلل می‌کرد، عبیدالله بن زیاد شمر بن ذی الجوشن را بسوی کربلاء فرستاد، و به او چنین گفت: اگر عمر بن سعد حاضر شد با حسین بجنگد پس تو هم زیر نظر ابن سعد با حسین بجنگ، و اگر ابن سعد حاضر بجنگ نشد، او را بکش و خود فرماندهی سپاه یزید را بعهده بگیر.^۱

مرحوم علامه مجلسی (ره) از امالی صدوق (ره) نقل می‌کند، که وقتی معاویه بن ابی سفیان از دنیا رفت، یزید والی جدیدی به مدینه فرستاد، و از او خواست تا از امام حسین (ع) بیعت برای یزید بگیرد.

امام (ع) در جواب والی که عتبه بن ابی سفیان و عموی یزید، بود (در بعضی کتابها ولید بن عتبه ذکر شده است) فرمود:

شما می‌دانید که ما اهل بیت کرامت و بزرگواری، و معدن رسالت و نشانه‌های حقیقت هستیم، که قلب‌ها و زبانهای ما در دست قدرت خداوند عالم است، ما اگر کاری کنیم یا حرفی بزنیم، فقط با اذن خداوند متعال است، و من از جدم رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است.

^۱. البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۷۰

حال چگونه انتظار داری که من با کسی بیعت کنم، که حق خلافت ندارد، والی مدینه این سخنان و شرح ماجرا را برای یزید نوشت و تذکر داد: ای خلیفه بدان که حسین بن علی (ع) تورا به عنوان خلیفه قبول ندارد، و با تو بیعت هم نمی کند.

یزید پس از خواندن نامه به او نوشت: بعد از رسیدن این نامه، زود جواب آنرا بفرست، و هرکس که مرا اطاعت می کند و یا از بیعت من خارج است نیز برای من بنویس، و با جواب نامه سر حسین بن علی (ع) را نیز برای من بفرست. چون امام حسین (ع) از این قضیه باخبر شد، تصمیم گرفت از حجاز به سوی عراق حرکت کند، و شبانگاه برای وداع با قبر جدش رسول خدا (ص) به مسجد پیامبر (ص) رفت، و بسیار نماز خواند و سر به سجده گذاشت، و در آن سجده طولانی، خواب سبکی بر آن حضرت (ع) عارض شد.

در عالم خواب جدش رسول خدا (ص) را دید که حسینش را به بغل گرفته و بین دو چشم آنحضرت را می بوسد، و خطاب به امام حسین (ع) فرمود: پدرم فدای تو باد مثل اینکه می بینم تورا، که به خون خودت آغشته شده ای، آنهم توسط جماعتی از امت من، که در عین حال که تورا می کشند، امیدوار به شفاعت من نیز در روز قیامت هستند (تا آنجا که می نویسد) تا اینکه امام حسین (ع) به کربلا رسید و سؤال کرد اسم اینجا چیست؟ گفته شد کربلا، فرمود اینجا به خدا قسم روز کرب و بلا است، و اینجا است که خونهای ما ریخته خواهد شد، و مردم به اهل بیت ما احترام نخواهند کرد.

عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد را با چهار هزار سوار، به کربلا فرستاد و پشت سر او عبدالله بن حصین تمیمی را با هزار سوار، و شُبث بن ربعی را با هزار سوار، و محمد بن اشعث بن قیس کندی را نیز با هزار سوار، برای جنگیدن با حسین (ع) فرستاد.

و چون عبیدالله خبر شد، که عمر بن سعد با امام حسین (ع) جدی برخورد نمی کند، و می خواهد از زیر بار جنگ با فرزند رسول خدا (ص) شانه خالی کند،

شمر بن ذی الجوشن را با چهار هزار سپاه سواره دیگر، فرستاد و نامه‌ای به ابن سعد نوشت، که بعد از رسیدن این نامه با حسین بجنگ و آب را به روی فرزندان رسول خدا ﷺ ببند، همچنانکه آب را بر روی عثمان بن عفان بستند. چون نامه به عمر بن سعد رسید دستور داد جارچیان در میان سپاه یزید جار بزنند، که ایها الناس ما به حسین امروز و امشب را مهلت دادیم، و دیگر مهلتی در کار نیست.

امام حسین (ع) و اصحابش چون این مطلب را شنیدند، برایشان بسیار گران تمام شد، سپس امام (ع) بین یاران خویش بپا ایستاده و فرمود: خداوندا تو میدانی که من اهل بیته نیکوکار تر، با وفاتر، پاک‌تر و خوش سیرت تر از اهل بیت خود نمی‌شناسم، و اصحابی که بهتر از اصحاب من باشند سراغ ندارم، سپس اهل بیت و اصحابش را مخاطب قرار داده فرمود: می‌بینید که چه گرفتاری برای من پیش آمده، و ابن سعد می‌خواهد فردا با ما بجنگد، پس من بیعتم را از شما برداشتم و دیگر هیچ توقعی از شما ندارم، از تاریکی شب استفاده کنید و هر جا می‌خواهید بروید، زیرا این مردم فقط با من کار دارند، و چون بر من پیروز گردند، دیگر با کسی جنگ و نزاع نخواهند داشت، پس هر کدام از اهل بیت و اصحاب آنحضرت از جا برخاسته و اعلان وفا داری کردند، و گفتند خداوند ما را بکشد اگر شما را در این معرکه تنها بگذاریم، و گفتند: جواب جدت رسول خدا ﷺ را چه بدهیم و گفتند: اگر صد بار کشته شویم و زنده شویم، دست از یاری تو برنخواهیم داشت، امام (ع) در حق آنان دعا کرد.^۱

وقتی عطش بر امام حسین (ع) و یاران و اهل بیت او خصوصاً بر کودکان غالب شد، و صدای العطش العطش در آن هوای گرم و طفتیده کربلای ۶۱ هـ ق بلند شد، بعضی از یاران امام با سپاه شام و کوفه صحبت کردند، و آنها را موعظه کردند که بستن آب بر روی فرزندان پیامبر ﷺ، گناهی بس بزرگ و عظیم است، آنها آب که حیوانات و پرندگان و همه از آن استفاده می‌کنند، و چون سپاه یزید

^۱. بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۱۲-۳۱۶

به این موعظه‌ها ترتیب اثر ندادند، خود امام حسین (ع) درحالی‌که به شمشیرش تکیه کرده بود، با صدای بلند، آن قوم غدار و نامردان جنایتکار را مخاطب قرار داده فرمود: شمارا به‌خدا قسم آیا می‌دانید که جدم پیامبر اسلام و رسول خدا است؟ گفتند: بلی می‌دانیم، فرمود: شمارا به‌خدا قسم آیا می‌دانید که پدر من علی بن ابی طالب (ع) است؟ گفتند: بلی می‌دانیم، فرمود: شمارا به‌خدا قسم آیا می‌دانید که اول زنی که اسلام آورد خدیجه (ع) جدّه من است؟ گفتند بلی می‌دانیم، فرمود: شمارا به‌خدا قسم آیا می‌دانید که حمزه سیدالشهداء عموی پدر من است؟ گفتند بلی می‌دانیم، فرمود: شمارا به‌خدا قسم آیا می‌دانید که جعفر طیار در بهشت، عموی من است؟ گفتند بلی می‌دانیم، فرمود: شمارا به‌خدا قسم آیا می‌دانید این شمشیر که در دست من است شمشیر رسول خدا (ص) است؟ گفتند بلی می‌دانیم، فرمود: شمارا به‌خدا آیا می‌دانید این عمامه که بر سر من است، عمامه رسول خدا (ص) است؟ گفتند بلی می‌دانیم، فرمود: شمارا به‌خدا قسم آیا می‌دانید که پدر من علی (ع) اول کسی بود که اسلام را تصدیق کرد، و از همه عالم‌تر و علمش از همه بیشتر بود، و او ولی هر مؤمن و مؤمنه می‌باشد؟ گفتند بلی می‌دانیم (آنوقت پس از گرفتن اینهمه اقرار و اعتراف) فرمود: پس به کدام دلیل ریختن خون من را حلال می‌دانید، درحالی‌که پدر من علی (ع) ساقی حوض کوثر، در روز قیامت است و در آنروز لوای حمد، در دست جدم رسول خدا (ص) می‌باشد.

سپاه در جواب گفتند: هرچه گفتی همه را می‌دانیم، اما در عین حال تورا رها نمی‌کنیم، آب هم به تو نمی‌دهیم تا در حال تشنگی مرگ تورا فرا بگیرد^۱.
طبری نیز می‌نویسد: امام حسین (ع) وقتی از قصر بنی مقاتل، که منزلگاهی است در مسیر کوفه با سپاهیان‌ش کوچ کرد، همانطور که سوار بر اسب بود، خواب سبکی بر آنحضرت عارض شد، وقتی بیدار شد فرمود: انا لله و الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین، و دوبار یا سه بار این جملات را تکرار کرد.

^۱. بکار الانوار ج ۴ ص ۳۱۸

فرزندش علی اکبر که این وضعیت را مشاهده می‌کرد، نزدیک پدر آمد و عرض کرد انا الله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین، پدرجان دلیل این حمد کردن و کلمه استرجاع جاری کردن بر زبان مبارک چه بود؟ فرمود: فرزندم در آن خواب سبک که بر من عارض شد، دیدم سواری می‌گفت: اینها می‌روند و مرگ نیز بسوی اینها می‌آید، پس دانستم که این ندا، ندای جان ماست و ما داریم بسوی مرگ می‌رویم.

علی اکبر عرض کرد: پدرجان خداوند شمارا از هرگزندی حفظ کند، آیا ما بر حق نیستیم؟ فرمود: چرا نور دیده ما بر حقیم، علی اکبر عرض کرد: به خدا قسم دیگر از مردن و کشته شدن ابائی نداریم، زیرا بر حق و در راه حق کشته می‌شویم.

امام حسین (ع) خیلی از این جملات علی اکبر خوشحال شد و فرمود خداوند تو را جزای خیر دهد.^۱

طبری در ادامه می‌نویسد: امام حسین (ع) بعد از این منزل به هر طرف که می‌خواست برود، حر بن یزید ریاحی با سپاه خود مانع می‌شد، و شدیداً منع می‌کرد که حضرت با یارانش به طرف کوفه برود، تا بالاخره به سرزمین نینوا رسیدند، جای که امام (ع) در آنجا رحل اقامت افگند.

سپس دیدند سواری که مسلح است از طرف کوفه می‌آید، همه منتظر بودند ببینند، این سوار چکاره است و برای چه می‌آید، وقتی به هردو سپاه نزدیک شد، به حر بن یزید و سپاهش سلام کرد و به حسین (ع) و اصحابش سلام نکرد، و نامه‌ای را بدست حر داد که از جانب عیدالله بن زیاد بود، و در آن نامه نوشته شده بود، اما بعد، بر حسین بن علی (ع) سخت بگیر و او را در مکانی که نامه به دست تو می‌رسد، نگاهدار تا نامه‌ی بعدی من بدست تو برسد، و حسین (ع) را در سرزمینی نگاهدار که خشک و سوزان باشد، و حصارى نداشته باشد که پناه

^۱. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۰۷

بگیرند، و دور از آب باشد، و کسی که نامه را بتو رسانیده است مأمور من است، که با تو باشد تا تورا وادار کند که مطابق فرمان من عمل کنی و السلام. حر امام حسین (ع) را از مضمون نامه آگاه کرد و گفت که مأموریتش این است و حق تخلف ندارد.^۱

طبری در ادامه می‌نویسد: زهیر بن قین (یکی از اصحاب امام حسین (ع)) عرض کرد: یابن رسول الله ﷺ اجازه بده با سپاه حر بجنگیم، زیرا جنگیدن با این هزار نفر آسانتر است، از اینکه بعد بخواهیم با سپاه عظیمی که خواهد آمد وارد جنگ شویم، امام حسین (ع) فرمود: من دوست ندارم شروع کننده جنگ باشم (تا آنجا که می‌نویسد) پس امام در همانجا یعنی نینوا رحل اقامت افکند، و آنروز پنج شنبه و روز دوم محرم سال ۶۱ هـ ق بود، و روز بعد عمر بن سعد رسید با لشکری که چهار هزار نفر بودند.

علت خروج ابن سعد بسوی حسین (ع) این بود، که ابن زیاد اول او را با چهار هزار نفر برای جنگ با دیلم به منطقه دبستی که نزدیک ری است فرستاده بود، و چون بر آنها پیروز شده بود، ابن زیاد به عنوان جایزه حکومت ری را برای او نوشت، ولی از تصمیم خود منصرف شده به او فرمان داد، که اول بسوی کربلا حرکت کن و وقتی از کار حسین فارغ شدیم، آنوقت به عنوان حاکم و والی ری به طرف آن سامان حرکت کن.

ابن سعد گفت: آیا می‌شود مرا در این مأموریت معاف کنی؟ ابن زیاد جواب داد بلی می‌شود به شرطی که تو هم از حکومت بر ولایت ری صرف نظر کنی، و چون عمر بن سعد این مطلب را شنید، گفت پس امروز را به من مهلت بده تا با کسانی مشورت نموده و کمی فکر کنم.

جالب اینجاست که با هرکس مشورت کرد، او را از رفتن به سوی حسین (ع) منع می‌نمود، اما نصیحت ناصحان در او تأثیر نگذاشت و بالاخره، شیرینی

^۱. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۰۷

حکومت ری اورا وادار به قبول این عمل ننگین نمود، و با سپاهی چهار هزار نفری به سوی امام حسین (ع) حرکت کرد، و در روز سوم محرم به کربلا رسید. بعد از رسیدن به کربلاء با امام حسین (ع) از طریق فرستادن نماینده خود صحبت کرد، تا علت آمدن آن امام را جویا شود، حضرت در جواب فرمود: شما مردم کوفه مرا دعوت کردید، و اگر دوست ندارید بکوفه بیایم بر می گردم. عمر بن سعد که از این جواب امام حسین (ع) خوشحال شده بود، به ابن زیاد شرح ماجرا را نوشت اما ابن زیاد به او پیغام داد، که از حسین بخواه با یزید بیعت کند، خودش با تمام یارانش، اگر بیعت کرد بعداً مطابق آنچه لازم دیدیم عمل خواهیم کرد.

(طبری میگوید) طبق نقلی، نامه ابن زیاد این چنین بود، اما بعد بین امام حسین (ع) و اصحاب آنحضرت و آب فاصله بینداز، و اجازه نده یک قطره آب بنوشند.

ابن سعد بخاطر همین فرمان پنج صد سوار را به فرماندهی عمرو بن الحجاج به سوی شریعه فرات فرستاد، تا بین حسین و اصحاب آنحضرت و آب حایل شوند، و فرمان منع آب بر روی حسین (ع) و اصحاب آنحضرت، سه روز قبل از شهادت آن امام (ع) از طرف ابن سعد صادر شد (یعنی روز هفتم محرم).^۱ و آبی که وحوش و طیور بدون هیچ منعی از آن استفاده می کردند، تا چه برسد به آدمیان، بر روی فرزندان پیامبر عالمیان و اصحاب ایشان بسته شد، و مسلماً شقاوت از این بالاتر دیده نشده و نخواهد شد.

خصوصاً که در سپاه امام (ع) بر علاوه زنان، اطفال خورده سال نا بالغ وجود داشت، که در آن گیرودار آمدوشد لشکر، و شنیدن صدای طفل جنگ و تهدید، ناله های العطش آنان گوش فلک را کر کرده بود. از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلاء

^۱. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۰۹-۴۱۲ ضمناً ممنوع ساختن اهلیت و یارانش از آب در البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۷۵ و دیگر کتب تاریخ هم ذکر شده است.

بودند دیو و دد همه سیراب و می‌مکید خاتم ز قحط آب سلیمان کربلاء
زان تشنه‌گان هنوز بعیوق می‌رسد فریاد العطش زیبابان کربلاء^۱
حالا حسین است با هفتاد و دو نفر و تعدادی زن و کودک در یکطرف، و
عمر ابن سعد است با لشکر ده‌ها هزار نفری که بنا بنقل محمد بن طلحه شافعی،
عمر بن سعد با لشکری که تعداد آنها به بیست و دو هزار نفر از پیاده و سواره
می‌رسید^۲ در طرف دیگر، قرار داشتند، که قصدشان به شهادت رساندن حسین بن
علی (ع) ریحانه رسول الله (ص)، و یاران باوفایش و اسیر گرفتن زن و فرزندان
آن حضرت (ع)، و به‌خواری کشاندن اهل بیت رسول خدا (ص) بود، درحالی‌که
قرآن‌کریم مارا و همه مسلمانان را امر می‌کند تا محبت آنها را، در دل‌های خود جا
دهیم و با دشمنان آنان دشمن باشیم.

اما آیا سپاهیان یزید که خود را مسلمان می‌دانستند، و به یزید کلمه
امیرالمؤمنین را اطلاق می‌کردند، به نص صریح قرآن و آنهمه روایت در رابطه با
مقام اهل بیت (ع) بطور عموم، و امام حسین (ع) بطور خصوص عمل کردند، یا
در برابر قرآن و سنت ایستاده شدند و با فرزند قرآن و سنت جنگیدند؟
تازه وقتی آب را بستند و صدای العطش تشنگان و مخصوصاً کودکان بلند
شد، نه تنها آب ندادند بلکه عبدالله بن ابی حصین ازدی (یکی از سپاهیان یزید)
صدا زد: ای حسین آیا به آب نگاه نمی‌کنی، که چون آسمان نیلگون و صاف
است، به‌خدا قسم تا زنده ای یک‌قطره از آن را نخواهی چشید.^۳

پس یا با یزید بیعت کن و یا اینکه برای کشته شدن آمده باش اما مگر
حسین بن علی (ع) که در آغوش رسالت و دامن پر مهر و عطوفت عصمت، و
مکتب امامت و عدالت تربیت شده می‌تواند، این ذلت را بپذیرد؟

به همین جهت است که وقتی دید آن‌قوم دغا، او را مخیر بین ایندو مطلب
کرده‌اند، یا بیعت با یزید و قبولی ذلت و نابودی دین، و یا کشته شدن و اسارت

^۱. محتشم کاشانی

^۲. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ص ۲۶۳

^۳. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۱۲

زنان و کودکان، خطاب به اصحاب خود و سپاه ابن سعد و در واقع به همه دنیا اعلام کرد: ألا و ان البغی قد رکن (رکز) بین اثنتین بین المسألة و الذلة و هیئات منالدنیة، ابی الله ذلك و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و بطون طهرت و انوف حمیة و نفوس ابیة (ان) تؤثر مصارع الکرام علی ظئار اللثام؛ «آگاه باشید که بدکار زنا کار (عبیدالله بن زیاد) مرا بین دو امر مخیر کرده است، بین کشته شدن و پذیرفتن ذلت و خواری، (که به سبب بیعت با یزید حاصل خواهد شد) هرگز بیعت نخواهم کرد و چقدر دور است از ما ذلت و فرومایگی، خداوند متعال و رسولش و مؤمنان، بر ما ذبونی و ذلت را نمی‌پسندند، و دامن‌های پاک و پاکیزه‌ی که مارا در خود پرورش دادند، و سرهای سرافراز و نفس‌های استواری که ابداً زیر بار ظلم و تعدی نمی‌روند، بر ما نمی‌پسندند که اطاعت فرومایگان و دیو سیرتان را بر قبلگاه کریمان و شرافتمندان ترجیح دهیم».^۱

مرحوم سید بن طاووس (ره) نیز این کلام را اینگونه نقل می‌کند: الا انّ الدعی و بن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السلة و الذلة و هیئات منا الذلة، یأبی الله ذلك لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیة و نفوس آبیة من ان تؤثر طاعة اللثام علی مصارع الکرام؛ «بدانید که زنازاده پسر زنا زاده (عبیدالله بن زیاد) مرا بین انتخاب یکی از دو امر مخیر کرده است، یا با شمشیر بجنگم تا کشته شوم، و یا ذلت را با بیعت با یزید بپذیرم، هیئات منالذلة «هرگز زیر بار زور نخواهم رفت»، و ذلت بسیار دور است از ما، خداوند و رسولش و مؤمنان و دامن‌های پاکی که مارا تربیت کردند، و سرهای با حمیت و نفوس با غیرت، بر ما نمی‌پسندند، که شهادت در راه خدا را با اطاعت پستان و فرومایگان بدل کنیم».^۲

و با این بیان اعلام فرمود، که مأموریتش را بنحو احسن انجام خواهد داد، و از خطر و بالاتر از آن یعنی مرگ در راه خدا، بشایستگی استقبال خواهد کرد.

^۱. تاریخ مدینة دمشق ج ۱۴ ص ۲۱۹

^۲. اللهوف ص ۹۷

و باز فرمود: بدانید که من با همین تعداد کم و دشمن زیاد و نداشتن یاور، با دشمنان خدا می‌جنگم و آنگاه این شعر را که از ابیات فروة بن مسیک مرادی است قرائت کرد.

فان نهزم فهزامون قدماً و ان نهزم فغیر مهزّمینا
و ما ان طبنّا جبن و لکن منایانا و طعمة (دولة) آخرینا

اگر پیروز شدیم کار جدیدی نکردیم، بلکه از قدیم الایام پیروزیم، و اگر مغلوب شدیم پس هیچگاه مغلوب نخواهیم بود، زیرا که حرکت ما برای خدا و اراده ما اصلاح جامعه و امت رسول‌الله ﷺ می‌باشد.

ترس از مرگ هرگز در ما وجود ندارد، (و به همین جهت آماده ایم که بجنگیم، چون تا ما زنده‌ایم دشمن بر ما غلبه نخواهد کرد) لکن دولت و حکومت دشمن پیوسته به مرگ ما است، (و اگر ما کشته شویم او نابود خواهد شد و ظالم رسوا خواهد گردید).^۱

و آن قوم نابکار فرمایش رسول خدا ﷺ را نشنیده گرفتند، که انس بن حارث نقل می‌کند و می‌گوید: سمعت رسول الله ﷺ يقول: ان ابني هذا (یعنی الحسین (ع)) یقتل بارض یقال لها کربلاء فمن شهد ذلک منکم فیلنصره؛ «شنیدم که پیامبر بزرگوار اسلامی می‌فرمود: فرزندم حسین در زمینی که اسمش کربلاء است کشته خواهد شد، و هرکس که در آن روز آنجا حاضر باشد، باید او را یاری کند»،^۲ و با آن امام بزرگوار از در جنگ و مخاصمه وارد شدند، و حرمت رسول خدا ﷺ را نگاه نداشتند، درحالی‌که در حدیث نبوی آمده است: ان الله یحفظ الرجل فی ولده و ولد ولده و دویرات حوله؛ «خداوند حفظ می‌کند انسان را (یعنی احترام او را بواسطه احترام کردن) فرزندان و فرزندان فرزندان و اقوام او اقاربش»،^۳ یعنی اگر می‌خواهی احترام بزرگی را نگه داری پس به نزدیکان و خویشان او احترام بگذار.

^۱. تاریخ مدینه دمشق ج ۱۴ ص ۲۱۹ و اللهوف ص ۹۷

^۲. همان ص ۲۲۴

^۳. ارشاد القلوب ج ۱ ص ۱۴۳

اما مگر سپاهیان یزید دین داشتند که باید این موارد را رعایت می‌کردند؟ بلکه آنچنان در شقاوت و بی‌دینی پیشرفت کرده بودند، که عبیدالله بن زیاد، در نامه ای به عمر بن سعد می‌نویسد: اگر حسین و اصحابش بیعت کردند آنها را زنده نزد من بفرست، و اما اگر از بیعت با یزید سرباز زدند، به آنها هجوم ببر تا وقتی که همه آنها را به قتل برسانی، بعد آنها را مثله کن زیرا که مستحق این عمل هستند، و وقتی حسین کشته شد، اسپ‌ها را به سینه و پشت او بتازان، و او را پامال سم اسپها کن، زیرا که حسین عصیان‌گر و طاغی و قاطع رحم و بسیار ظالم است، و من گرچه می‌دانم که پامال کردن جسم او توسط اسپان، بعد از مرگ ضرری برای او ندارد (زیرا که دیگر از دنیا رفته و احساس درد نمی‌کند) اما سخنی است که از دهانم بیرون آمده و تو باید آن را عملی کنی.^۱

روز عاشورا روز شهادت و مظلومیت

و بالاخره روز عاشورا سال ۶۱ هـ ق فرا رسید و عمر بن سعد، کمر به انجام فرمانهای ابن زیاد که والی یزید بود بست، و با تمام قوا فرمان جنگ را صادر کرد.

آنها جنگی نابرابر که یکطرف تشنگی بیداد می‌کند و صدای العطش مخصوصاً از اطفال بلند است، و طرف دیگر ساز است و آواز و صدای دهل، که گوئی از خوشحالی در لباسهای خود نمی‌گنجند.

یکطرف اولاد رسول خدا ﷺ، و در طرف دیگر پیروان ابناء طلقاء که تمام لطف رسول خدا ﷺ را نسبت به خودشان فراموش کرده‌اند.

البته ناگفته نماند که به مجرد رسیدن نامه عبیدالله بن زیاد، که در آن به عمر بن سعد فرمان جنگیدن با امام حسین (ع) داده شده بود، و این نامه عصر تاسوعا بدست عمر بن سعد رسید، آن ملعون برای خوشخدمتی به یزیدیان، تمام اصالت خانواده‌گی خویش را بباد فنا داد، و همانروز میخواست حمله را آغاز و کار را قبل از عاشورا به اتمام برساند.

^۱. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۱۵

عمر بن سعد کیست؟

او پسر سعد ابی وقاص صحابی رسول خدا ﷺ است، که شمشیر سعد برای اسلام افتخار آفرین بود، و علاقه‌مند به اهل بیت پیامبر ﷺ خصوصاً امیرمؤمنان علی (ع) بود.

طبق نص صحیح مسلم وقتی معاویه بن ابی سفیان به او گفت که چرا علی (ع) را دشنام نمی‌دهد؟ سعد در جواب گفت: بخاطر سه مطلبی که رسول الله ﷺ در رابطه با علی (ع) فرموده است، نمی‌توانم او را دشنام دهم، اگر یکی از آن سه مطلب را پیامبر (ع) بمن اختصاص می‌داد، بیشتر دوست داشتم از این‌که شتران سرخ موی زیادی داشته باشم.

اول: آنکه از پیامبر ﷺ شنیدم که وقتی علی (ع) از آنحضرت پرسید: که مرا با زنان و کودکان در مدینه گذاشته‌ای، و با خود به جنگ نبرده‌ای فرمود: اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة بعدی، «آیا راضی می‌شوی که برای من مثل هارون برای موسی باشی، مگر بعد از من نبوت وجود ندارد».

دوم: از پیامبر در روز خیبر شنیدم، که فرمود: لأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، «بیرق و علم اسلام را بدست مردی می‌دهم، که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند»، سپس فرمود: علی را بخوانید بسوی من، و آنحضرت به فرمان رسول خدا ﷺ حاضر شد درحالی‌که چشمان مبارکش درد می‌کرد، رسول الله ﷺ از آب دهان مبارک خویش به چشمان علی (ع) مالید و در دم مشکل رفع شد، و علم را بدست او داد و فتح و پیروزی بخاطر علی (ع)، برای اسلام حاصل گردید.

سوم: وقتی آیه مبارکه مَبَاهِلُهُ نَازِل شد، ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمُ﴾، رسول الله ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را پیش خودش خواند، و خطاب به خداوند عرض کرد: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي «خدایا اینها خاندان من هستند».^۱

^۱. صحیح مسلم به شرح نووی ج ۱۵ ص ۱۷۵

ابن ماجه در سنن خویش این قضیه را به این شکل نقل می‌کند، که معاویه بن ابی سفیان در بعضی از سفرهای حجی که داشت، و جمعی به دیدن او آمده بودند، سعد بن ابی وقاص نیز بر او وارد شد، و در آن جمع علی (ع) یاد شد، معاویه آنحضرت را دشنام داد^۱، سعد غضب ناک شده و رویش را به طرف معاویه کرد و گفت: این حرف را به کسی می‌گویی، که شنیدم رسول‌الله (ص) درباره او فرمود: من کنت مولاہ فعلی مولاہ؛ «هرکس من مولای او هستم، علی (ع) مولای اوست»، و شنیدم که پیامبر (ص) به او فرمود: انت منی بمنزلة هارون من موسی الاّنه لا نبی بعدی؛ «تو برای من مثل هارون برای موسی هستی، جز اینکه بعد از من پیامبری نمی‌آید»، و شنیدم که فرمود: لا عطين الراية اليوم رجلاً يحب الله و رسوله؛ «امروز علم اسلام را بدست کسی می‌دهم، که خدا و رسولش را دوست می‌دارد»^۲.

از سعد بن ابی وقاص که حاضر نبود به علی (ع) اهانت کند، بخاطر آنچه که از رسول خدا شنیده بود، یا حتی اگر کسی دیگری به علی (ع) اهانت می‌کرد، ناراحت می‌شد، فرزندی بوجود آمده که نه تنها در فحش دادن و شنیدن آن نسبت به فرزند پیامبر (ص) ناراحت و خشمگین نمی‌شد، بلکه فرمان جنگ علیه حسین بن علی (ع) را نیز صادر می‌کند، و خود نیز در آن جنگ شرکت می‌کند. این شخص پلید یعنی عمر بن سعد بعد از آگاهی از نامه عیدالله زیاده، و اینکه اگر با امام حسین (ع) نجنگد باید فاتحه ملک ری را بخواند، بخاطر حب دنیا و ریاست بر ملک ری، خودش را به لعنت و عذاب ابدی خداوند متعال گرفتار کرد، و در عصر نهم محرم «تاسوعا» سوار بر اسبش شد، و خطاب به آن شقاوت پیشگان روی زمین گفت: یا خیل‌الله ارکبی و ابشری، «ای لشکر خدا سوار

^۱ در سنن ابن ماجه کلمه «نال» دارد و در لغت آمده است که نال من فلان ای وقع فيه - المنجد ماده نيل

^۲ سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵ باب فضل علی بن ابی طالب رضی الله عنه

شوید، و شمارا بشارت باد بر فتح و پیروزی» (در بعضی از کتب دارد که وبالجنة ابشری و بشارت باد شمارا به بهشت).^۱

عجبا دشمنان پیامبر و آل پیامبر ﷺ می‌شوند لشکر خدا! چقدر دنیا پست است و تا چه اندازه دنیا پرستان پستند.

عمر بن سعد حتی قبل از آمدن به کربلاء، وقتی دید که اگر با حسین بن علی (ع) نجنگد، ملک ری را از دست خواهد داد، با بعضی از بستگان و خویشانش مشورت کرد، و وقتی به او گفتند اینکار غلط است و نباید بخاطر دنیا دست از آخرت برداشت، یکشب فکر کرد و فردای آن شب شنیده شد که می‌گفت:

أترک ملک الرّی و الرّی رغبة ام ارجع مذموماً بقتل حسین
و فی قتله النار الّتی لیس دونه‌ها حجاب و ملک الرّی قرّة عین

آیا ملک ری را ترک کنم درحالی‌که ملک ری آرزوی من است، و یا بخاطر ملک ری با حسین (ع) بجنگم و بعد برگردم تا مردم مرا مذمت کنند بکشتن حسین بن علی (ع).

در کشتن حسین گرفتار جهنم می‌شوم آتشی که هیچ چیز نمی‌تواند آنرا از من دور کند، اما چه کنم که ملک ری نور چشم من است.^۲

تعجب اینجاست که آقای ذهبی، که از بزرگان علم رجال و تاریخ در نزد اهل سنت بحساب می‌آید، وقتی می‌خواهد در رابطه با عمر بن سعد سخن بگوید، این‌چنین می‌گوید: هوفی نفسه غیر متهم، لکنه با شر قتال الحسین و فعل الافاعیل؛ «عمر بن سعد آدم متهمی نیست، تنها کاری که کرده است در جنگ با حسین (ع) مباشرت داشته، و یک کارهای کرده».^۳

یعنی کسی که خودش اقرار می‌کند که اهل آتش است، و دنیا را بر آخرت ترجیح داده است چطور می‌تواند متهم نباشد، آیا برای کسی که ریحانه رسول

^۱. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۱۶ - البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۷۶

^۲. الکامل ج ۴ ص ۵۳

^۳. میزان الاعتدال ج ۳ ص ۱۹۸

خدا ﷻ را به شهادت رسانیده، جعل و وضع چند حدیث کار مشکلی خواهد بود؟

و باز از عجلای نقل می‌کند که گفت: روی عنه الناس، تابعی ثقة؛ «از عمر بن سعد مردم روایت نقل می‌کنند و او تابعی و ثقة می‌باشد»^۱.

آقای عجلای در کتاب معرفة الثقات می‌گوید: عمر بن سعد بن ابی وقاص مدنی ثقة کان یروی عن ابيه احادیث، «عمر بن سعد مدنی و ثقة است، و از پدرش روایت نقل می‌کرد»^۲.

جالب اینجاست که آقای عجلای که خود از اکابر علم رجال و درایه و حدیث، در نزد اهل سنت می‌باشد، بعد از عبارت قبلی می‌گوید: و هو الذی قتل الحسین قتل: کان امیرالجیش و لم یباشر قتله؛ «عمر بن سعد کسی است که امام حسین (ع) را به شهادت رسانیده است، اما من می‌گویم که او فقط فرمانده لشکر بود و خودش امام حسین (ع) را بقتل نرسانیده است»^۳.

و با این دفاع مستمیت می‌خواهد توثیق خودش را نسبت به او موجه جلوه بدهد، درحالی‌که او همان کسی است که به سپاه یزید خیل الله می‌گوید، و معلوم است وقتی که سپاه یزید لشکر خدا باشد، لشکر مقابل دیگر لشکر خدا نخواهد بود، بلکه نستجیر بالله لشکر شیطان محسوب خواهد شد، آنوقت آقای عجلای می‌گوید: او مباشر قتل نبوده یعنی فرماندهی لشکر و دستور حمله به حسین (ع)، و یارانش و غارت خیمه‌ها و اسارت عیالات اهل بیت (ع) خیلی مهم نیست.

مهلت خواستن امام حسین (ع) برای شب عاشورا

طبری و دیگران می‌نویسند، که پس از صدور فرمان حمله از ناحیه عمر بن سعد، سپاه یزید حمله را آغاز کردند، و عمر بن سعد نیز در بین آنها سوار بر

^۱. میزان الاعتدال ج ۳ ص ۱۹۸

^۲. معرفة الثقات ج ۲ ص ۱۶۶ شماره ۱۳۴۳

^۳. همان ص ۱۶۷

اسب شده، و با لشکریان خود به سوی خیمای حسین (ع) راه افتادند، در موقعی که تازه نماز عصر را خوانده بودند.

امام حسین (ع) مقابل خیمه خود نشسته بود، درحالیکه به شمشیر خود تکیه داده و خوابش برده بود.

خواهرش زینب (ع) صدای آمدن سپاه را شنید، پس نزدیک برادرش آمده عرض کرد برادر جان، آیا این صداها را نمی‌شنوی دارند نزدیک می‌شوند.

امام (ع) سرش را از روی زانویش برداشته فرمود: خواهرم در خواب رسول خدا (ص) را دیدم که به من فرمود: تو به سوی ما می‌آیی.

زینب (ع) تا این جمله را شنید با دست به صورت خود زد، و فریاد یا ویلتا سرداد پس امام (ع) او را امر کرد که ساکت باشد.^۱

پس آنحضرت به برادرش عباس بن علی (ع) فرمان داد که برود، و علت این هجوم را از سپاه یزید جویا شود.

وقتی آن بزرگوار علت را جویا شد، گفتند: فرمان عبیدالله بن زیاد است، که یا باید مطابق دستور او عمل کرده بایزید بیعت کنید، یا اینکه با شما وارد جنگ خواهیم شد.

حضرت عباس (ع) فرمود: عجله نکنید تا من خدمت برادرم امام حسین (ع) برسم، و مطلب شمارا به ایشان عرض کنم.

در این مدت که حضرت عباس (ع) خدمت برادرش رفت، حبیب بن مظاهر اسدی و چند تن دیگر از یاران امام حسین (ع)، وقت را غنیمت شمرده و آن سپاه غدار را از کاری که در پیش گرفته بودند، بر حذر داشتند اما چه سود که بر سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنین در سنگ

^۱. در بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۹۱ دارد که وقتی زینب کبری (ع) با دست به صورت خود زد امام حسین (ع) فرمود: خواهرم آرام باش تا دشمنان ما را شماتت نکنند یعنی گمان نکنند که ما از جنگ و حمله آنها ترسیده‌ایم

حضرت عباس (ع) دوباره برگشت، و خطاب به آن نامسلمانان گفت: ای مردم برادر بزرگوارم ابوعبدالله الحسین (ع)، از شما می‌خواهد، که یک امشب را مهلت بدهید، و فردا معلوم خواهد شد، که چکار باید بکنیم.

عمر بن سعد از شمر سؤال کرد: چکار کنیم، آیا به حسین مهلت بدهیم یا خیر؟ او گفت: تو امیری و خود تصمیم بگیر، آنگاه رویش را جانب سپاه خود نموده گفت: نظر شما چیست مهلت بدهیم یا نه؟

عمر بن حجاج زبیدی که از فرماندهان سپاه او بود، در جواب گفت: سبحان الله به خدا قسم اگر اینها مسلمان هم نبودند و یک شب مهلت می‌خواستند، سزاوار آن بود که برایشان مهلت می‌دادی، و قیس بن اشعث یکی دیگر از فرماندهان گفت: امشب را به آنها مهلت بده، فردا با تو خواهند جنگید. عمر بن سعد گفت: به خدا قسم اگر می‌دانستم، که برای چه مهلت می‌خواهند امشب به آنها مهلت نمی‌دادم.

امام حسین (ع) به برادرش فرمود: برو به آنها بگو که امشب را به ما مهلت دهید، که نماز بخوانیم و شب را تا صبح عبادت نمائیم، و دعا و استغفار داشته باشیم، زیرا خداوند می‌داند که من نماز و تلاوت قرآن و بسیار دعا کردن و استغفار نمودن را، چقدر دوست می‌دارم.^۱

و بالاخره شب عاشورا برای حسین (ع) و یارانش شب دعا و مناجات بود و آن راست قامتان جاوید و پاک طیتان خوش اقبال از اینکه می‌دیدند، فردا در رکاب سید جوانان اهل بهشت، به شهادت می‌رسند، و با سرافرازی و سربلندی رسول خدا ﷺ را ملاقات می‌کنند، آنچنان خوشحال بودند که گوئی استقبال رسول الله ﷺ را از خود می‌دیدند، و جایگاه خود را در بهشت بالعیان مشاهده می‌کردند.

^۱. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۱۶-۴۱۷ و البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۷۶ و الکامل ج ۴ ص ۵۶

سخنرانی امام حسین (ع) برای یارانش در شب عاشورا

شیخ مفید(ره) می‌نویسد: پس امام حسین (ع) اصحاب خودش را شب عاشورا جمع کرد، تا با آنان صحبت کند، امام زین‌العابدین (ع) (که در آن شب مریض بود) می‌فرماید: من خودم را نزدیک تر کردم تا صدای پدرم را بشنوم و ببینم، به اصحاب و جوانان خود چه فرمایشاتی می‌فرماید، پس شنیدم که پدرم برای اصحابش اینگونه سخن آغاز کرد: خداوند را ستایش می‌کنیم به بهترین ستایش‌ها، و او را سپاس می‌گوییم در تمام سختی‌ها، بار خدایا تورا حمد می‌کنم که ما را به سبب نبوت جدم رسول خدا ﷺ کرامت بخشیدی، و علم قرآن به ما آموختی، و ما را در دین فقیه و آگاه کردی، و به ما گوشه‌های شنوا و چشم‌های بینا و دل‌های بیدار عنایت کردی، پس ما را جزء شکر گزاران قرار بده.

سپس خطاب به جوانان بنی هاشمی و اصحابش فرمود: به خدا قسم من اصحابی با وفاتر از اصحاب خودم، و اهل‌بیتی فداکارتر از اهل‌بیتم سراغ ندارم، خداوند به همه شما جزای خیر دهد، و من گمان می‌کنم که فردا روز آخر ما با این مردم است، شما آزادید که به هر جا خواستید بروید.

پس هریک از بنی‌هاشم و اصحاب، به آن‌حضرت اعلان وفاداری کردند و قسم خوردند که آن‌بزرگوار را تنها نخواهند گذاشت، و تا زنده اند اجازه نخواهند داد که به امام (ع) و بنی هاشم زخمی وارد شود.

خبر دادن امام حسین (ع) از شهادت خود و یارانش

امام سجاد (ع) می‌فرماید: من در آن شب که فردایش پدرم به شهادت رسید، در بستر مریضی بودم و عمه‌ام زینب کبری (ع) پرستاری مرا می‌کرد، دیدم پدرم به گوشه رفت و شروع کرد به این شعر تمثیل جستن.

یاد هراف	لک من خلیل	کم لک بالاشراف والاصیل
من صاحب اوطالب	قتیل	والدهر لایقنع بالبدیل
و انما الامر الی الجلیل	و کل حیّ سالک سیلی	

ای دنیا اف بر تو از دوستان که هر بامداد و شبانگاهی، بسیاری از یاران و دوستان را نابود می‌سازی، و به عوض هم اکتفاء نمی‌کنی، آری سر رشته همه در دست خداوند است، و هر موجودی به راهی خواهد رفت که من می‌روم.

امام زین العابدین (ع) می‌فرماید: پس پدرم دوبار یا سه بار این شعر را تکرار کرد، تا آنکه من متوجه مقصد آنحضرت (ع) شدم، و اینکه داشت خبر از مرگ و شهادت خود می‌داد، پس مرا گریه گرفت، اما به‌خاطر عمه‌ام زینب سکوت کردم و دانستم که بلا و مصیبت بر ما نازل شده است.

اما عمه‌ام زینب (ع) تا شنید آنچه را که من شنیدم، چون زنان دارای رقت قلب بیشتری هستند، نتوانست آنچه را که شنید تحمل کند، و دوان دوان به‌سوی پدرم راه افتاد درحالی‌که افتان و خیزان بود، صدا زد: ای وای ای وای ای کاش قبل از این مرده بودم، امروز مادرم زهرا و پدرم علی و برادرم حسن را از دست دادم، ای یادگار گذشتگان و فریادرس ماندگان.

پس امام حسین (ع) نگاهی به خواهرش زینب (ع) کرد و فرمود: خواهرم مبادا حلم تورا شیطان ببرد، و چشمهای آنحضرت پر از اشک شده فرمود: اگر پرنده بلند پرواز را به‌حال خودش وا می‌گذاشتند، از آشیانه‌اش بیرون نمی‌آید.

عمه‌ام زینب (ع) درحالی‌که واویلتا می‌گفت عرض کرد: برادرم خود را برای مرگ آماده ساخته‌ای، و این آمادگی شما قلب مرا می‌رنجانند، و قبول آن برای من خیلی مشکل است، پس با سیلی به‌صورت خود زد و یخه پیراهن خود را پاره کرده بیهوش به زمین افتاد.^۱

آنشب را امام (ع) با یاران خویش به دعا و استغفار و نماز و تضرع سپری کردند، ضحاک‌بن عبدالله می‌گوید: گروهی از سپاهیان عمر بن سعد، از کنار اردوی اباعبدالله عبور می‌کردند درحالی‌که امام حسین (ع) این آیه مبارک را تلاوت می‌فرمود: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ، مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ

^۱. الارشاد ج ۲ ص ۹۱-۹۳- الکامل ج ۴ ص ۵۸

الطَّيِّبُ ﴿گمان نکنند آنهاییکه کافر شدند، اینکه خداوند به آنها مهلت داده است به خیر و صلاح آنها است، ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند و آنگاه عذابی خفت آور خواهند داشت، خداوند هرگز بنا ندارد که مؤمنان را به این حالی که شما بر آن هستید واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک جدا کند.^۱

پس از میان آن سواران شخصی به نام عبدالله بن سمیر، این آیه را از زبان مبارک امام (ع) شنید، و او مردی مسخره و شجاع و خونریز بود، به مجردی که آیه شریفه را شنید، گفت: به‌خدا کی کعبه قسم پاکیزگان ما هستیم که خداوند می‌خواهد ما را از شما جدا سازد، بریر بن خضیر یکی از یاران امام حسین (ع) به او گفت: ای فاسق خداوند تو را از پاکیزگان قرار داده است؟ پس بین آندو مشاجره لفظی شروع شد، و به‌همدیگر بدو بیراه گفتند.^۲

عجیب است که با اینکه در برابر فرزند رسول خدا (ص) قرار گرفته‌اند، و برای کشتن او و فرزندانش و برادران و اقوام و یاران او گردهم آمده‌اند، و دستورات کتاب و سنت را زیر پا گذاشته‌اند، بازهم خود را از پاکان و فرزندان رسول خدا و یارانشان را، جزء ناپاکان قلمداد می‌کنند.

این جاهلان که اختیار خود را به‌دست جاهل‌تران از خود داده بودند، در اثر تبلیغات سوء دستگاه اموی همه چیز را برعکس می‌دیدند، خوب را بد و بد را خوب دانسته و یک لحظه کوتاه هم که شده فکر نکردند، که برای چه آمده‌اند و چه عمل زشتی را می‌خواهند مرتکب شوند.

براستی که خداوند متعال چه زیبا می‌فرماید: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ قطعاً بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی هستند که نمی‌اندیشند.^۳

^۱. آل عمران ۱۷۸ و ۱۷۹

^۲. الارشاد ج ۲ ص ۹۴ البداية و النهایة ج ۸ ص ۱۷۸

^۳. انفال ۲۲

امروز هم یک عده این چنین اند، که بدون تفکر هر چه خواستند می گویند، و هرکاری را که از نظر خود خوب دانستند انجام می دهند، بدون آنکه بیندیشند و دقت کنند، یکی را مشرک و دیگری را کافر می خوانند و گمان می کنند که اسلام را فقط آن ها فهمیده اند و بس.

حتی خون مسلمانها را براحتی می ریزند، و با کشتن مسلمانان صدای شان را به تکبیر بلند می کنند، و چه خوش گفته شده که:

گر حسین علی شود پیدا این زمان نیز شمر بسیار است

تاریخ کربلاء درس عبرتی است که ما مسلمانان باید در آن تفکر کنیم، و میزان شناخت حق را از باطل از این طریق بدست بیاوریم، نه اینکه هم حسین بن علی (ع) را احترام کنیم، و هم یزید را امیرالمؤمنین بخوانیم، بلکه باید ظالم را محکوم و از مظلوم حمایت کنیم، و راه و هدف شخصیتی مثل امام حسین (ع) را برای دیگران تبیین نمائیم، که راه او راه خدا است.

روز عاشورا روز ایثار و فداکاری

بالاخره روز عاشورا روز فداکاری و ایثار برای امام حسین (ع) و یاران او، و روز پستی و فرومایگی و ناجوانمردی برای سپاه یزید فرا رسید، و دو لشکر در مقابل هم صف آرائی کردند، و آماده نبرد باهم شدند یک طرف برای رسیدن به خدا و نجات دین، برای امر به معروف و نهی از منکر، شمشیرها را بدست گرفته و آمده جان فشانی شدند، و طرف دیگر برای خوش خدمتی به یزید و یزیدیان و کشتن فرزندان پیامبر آخرالزمان، کمر بسته و به میدان آمدند، تا شاید از جوایزی که توسط یزید و مزدورانش به آنها داده می شود، بهره مند گردند.

اصحاب و یاران امام (ع) با اجازه گرفتن از آنحضرت، یکی یکی به میدان می رفتند، و در مقابل هزاران نفر از سپاه دشمن با سرسختی عجیب می جنگیدند،

و پس از کشتن و به درک واصل کردن عده‌ای از سپاه دشمن، به شهادت می‌رسیدند.

هم‌چنین جوانان بنی‌هاشم نیز برای حفظ دین جدشان رسول‌الله ﷺ، و یاری امام زمان شان حسین بن علی (ع)، محضر آن بزرگوار رسیده اجازه میدان رفتن حاصل نموده، به طرف آن سپاه نابکار حمله می‌کردند و هرکدام آنها که به میدان می‌آمد، پشت سپاه به لرزه می‌افتاد، مخصوصاً با آمدن فرزند رشید علی (ع) عباس بن علی (ع) که یادگار پدر بود و شمشیر زدنش مردم را به یاد شمشیر زدن علی (ع) می‌انداخت.

و بر همین اساس یکی پس از دیگری تا ساعتی بعد از ظهر عاشورا به شهادت رسیدند، و تنها خود امام باقی مانده بود، با زنها و کودکان و امام زین‌العابدین (ع) که مدهوش و بیهوش در بستر بیماری بود.

دشمن هم برای اینکه کار جنگ یکسره شود، صدای هل من مبارز سر داده و خود امام (ع) را به میدان جنگ دعوت می‌کرد.

علامه مجلسی می‌نویسد: در بعضی از کتابها آمده است، که امام حسین (ع) وقتی دید هفتاد و دو نفر از یارانش همه به شهادت رسیده‌اند، به طرف خیمه‌گاه خودش توجه کرده و صدا زد: یا سکینه یا فاطمه یا زینب یا ام کلثوم علیکن منی السلام «ای دختران و خواهرانم من هم رفتم، خدا حافظ»، فنادته سکینه یا ابه استلمت للموت، «پس دخترش سکینه گفت: پدرجان مگر تن به مرگ داده ای؟» امام (ع) فرمود: کیف لا یستسلم من لا ناصر له ولا معین، «چگونه تن به مرگ ندهد، کسی که نه یاری دارد و نه یآوری».

پس صدای گریه و ناله زنان بلند شد، و امام (ع) آنها را ساکت نموده، و پس از خدا حافظی به طرف دشمن رفت.^۱

تا یکبار دیگر آنها را به یاد ضرب شصت حیدر کرار بیندازد، و دمار از روزگار آن قوم نابکار درآورد.

مرحوم سید بن طاووس می نویسد، که امام حسین (ع) در موقع رفتن به سوی میدان به خواهرش زینب فرمود: فرزند کوچک و شیرخواره ام را بیاور، تا با او هم خدا حافظی کنم، پس آن کودک را در آغوش گرفت، و می خواست صورت او را ببوسد، که حرملة بن کاهل اسدی لعنة الله علیه، تیری را به طرف آن کودک پرتاب کرد، و گلوی آن کودک شیرخوار توسط تیر پاره شد، حضرت به خواهرش زینب فرمود: کودک را بگیر، بعد دستهایش را زیر گلوی آن کودک شهید گرفته، و بعد از آنکه پر از خون شد، آن خون را به طرف آسمان انداخته فرمود: آنچه تحمل این مصیبتها را برای من آسان می کند این است که خداوند متعال همه را می بیند.

از امام باقر (ع) روایت است که حتی یک قطره از آن خون هم به طرف زمین نیامد.^۲

سبط بن جوزی قضیه را اینگونه می نویسد: امام (ع) متوجه شیرخواره اش شد که از شدت تشنگی گریه می کند، پس آن طفل را روی دست گرفته و فرمود: ای قوم اگر به من رحم نمی کنید، به این کودک شیرخواره رحم کنید و آبی برایش

^۱. بحار الانوار ج ۴۵ ص ۴۷

^۲. اللهوف ص ۱۱۷ - این قضیه را طبری نیز در تاریخ خود ج ۵ ص ۴۴۸ با مقداری تغییر در لفظ ذکر کرده است. همچنین با کمی تغییر در لفظ ابن کثیر نیز نقل کرده است البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۸۷

بدهید، پس مردی تیری به گلوی آن کودک زد که سرش به پوست آویزان گردید، امام (ع) درحالیکه که گریه می کرد و آن مردم را نفرین می نمود، صدائی شنید که می گفت: یا حسین طفل را به ما بسپار که دایه ای برای او در بهشت وجود دارد.^۱

و بعضی نقل کرده اند که این طفل، در وقتی که امام حسین (ع) در حال جنگ بود به دنیا آمد، پس او را نزد حضرت آوردند، امام (ع) او را در آغوش گرفت، و اسم او را عبدالله گذاشت، و در همان حال تیر حمله به گلویش نشست.^۲

و آنگاه روانه میدان شد درحالیکه با خدای خویش مشغول مناجات بود بلی
هرکه پیمان بست با ربّ و دود شد رها از بند شیطان عنود
دل چو عاشق بر جمال یار شد خانه دل خالی از اغیار شد
گر تورا میلی سوی غیری بود مانع وصل تو در این ره شود
دل جدا کن از کهان و از مهان شورها از قید مال و خویش و جان
حبّ فرزند و زن و سیم و زرت ای برادر تا که باشد بر سرت
حبّ حق ناید تورا در جان و تن این سخن را نیک بشنو تو ز من
خواهی ار دانی که عشق بی ریا می رساند عاشقش را بر سما
برحسین و حالت او کن نظر تا بدانی معنی عشق ای پسر
روز عاشورا زمین کربلاء جلوه گاه عشق محبوب خدا
شاهد سربازی و ایثار او هم بیابان هم محبّ و هم عدو

^۱. تذکرة الخواص ص ۲۲۷

^۲. الحقایق الوردیة فی مناقب الائمة الزیدیة ج ۱ ص ۲۰۸

نیزه و شمشیر و تیر و خون و خاک
 یک طرف افتاده جسم اکبرش
 پیکر بی دست شبل مرتضی
 گریه‌های زینب بی یاورش
 عابد بیمار اندر تاب و تب
 جمله انصارش اندر خاک و خون
 لیک آن شهباز گردون باز عشق
 زد به طبل عشق از جان درگذشت
 دست بر شمشیر و بر دل این نوا
 خواستی اکبر دهم در راه تو
 اصغرم در خون خود غلطان شود
 دست عباسم شود از تن جدا
 یاورانم را یکایک پشت هم
 حال می‌گوئی که آیم خویش نیز
 تا به وصل عشق تو نایل شوم
 بارالها این من و این دست و سر
 ده به شمشیر و سنان فرمان عشق
 از ازل عهد من و تو بود این
 تو به خلوتگاه خود راهم دهی
 من بعهد خود وفا کردم تمام

بر زبان دارند سخن زان عشق پاک
 طرف دیگر غرق در خون اصغرش
 جسم بی رأس عزیز مجتبی
 ناله های طفلکان دور و برش
 وز عطش بین دخترش خشکیده لب
 قامت زینب زغم گشته نگون
 شد بساز عاشقی دمساز عشق
 رو سوی میدان نهاد آن حق پرست
 کی خدا وی خالق ارض و سماء
 خود بگردم واله و شیدای تو
 قاسم در راه تو قربان شود
 عون و جعفر را کنم ایندم فدا
 کشته بینم اندر این وادی غم
 سوی تیر و نیزه و شمشیر تیز
 از همه کون و مکان غافل شوم
 این تن و این پیکر و این چشم تر
 تا کنند این دم مرا قربان عشق
 من شوم قربان راه عشق و دین
 در دوعالم عزّت و جاهم دهی
 حال باشد نوبت تو والسلام

حجتا بس کن که حق ماجرا کی شود با چند بیت تو ادا^۱

آخرین لحظات

آنگاه که دیگر هیچ کس از یاران باقی نمانده بود، شمشیر را از غلاف بیرون آورده، و دشمن را به مبارزه خواست، و هر طرف که رو می‌آورد دشمن را به خاک و خون می‌کشید، و تعداد زیادی از دشمنان را به هلاکت رسانید، بعد به طرف راست دشمن حمله کرد، و فرمود الموت خیر من رکوب العار؛ «مردن در راه خدا بهتر از تسلیم شدن به شما نا مردان و بیعت با یزید است، زیرا اینکار ننگ و عاری بیش نیست»، سپس به طرف چپ دشمن حمله کرد و آن روبه صفتان بی ایمان، از مقابلش فرار می‌کردند درحالی‌که می‌فرمود:

اناالحسین بن علی آلیت ان لا انثنی

احمی عیالات ابی امضی علی دین‌النبی

مردم می‌دانید با کی طرف هستید، من حسین فرزند حیدر کرارم، و قسم خورده‌ام که هرگز عقب نشینی نکرده به دشمن پشت نکنم و از اهل بیت پدرم حمایت نمایم، و پیرو دین جدم رسول خدا ﷺ باشم.^۲

ابن شهر آشوب نقل می‌کند که در آن حمله یک‌هزار و نهصد و پنجاه نفر را، به‌درک واصل کرد بغیر از آنهایی که مجروح شدند.^۳

ابن کثیر دمشقی و دیگران از عبدالله بن عمار نقل کرده‌اند، که گفت: دیدم حسین بن علی (ع) را آنگاه که لشکر از هر طرف او را احاطه کرده بودند، بهر

^۱. سید محسن حجت

^۲. بحار الانوار ج ۴۵ ص ۴۹

^۳. المناقب ج ۴ ص ۱۱۰

طرف حمله می‌کرد، همه از مقابلش فرار می‌کردند، پس به خدا قسم هرگز ندیدم کسی را که محاصره شده باشد، توسط دشمن یا مصیبت زیادی دیده باشد، و فرزندان و اصحابش را از دست داده باشد، و آن‌چنان با قوت و قدرت با دشمن مقابله کند، به خدا قسم چنین کسی را نه قبل از حسین دیده بودم و نه بعد از حسین.^۱

پس عمر بن سعد سپاه یزید را مخاطب قرار داده گفت: وای بر شما آیا می‌دانید با کی می‌جنگید؟ امام حسین فرزند انزع بطین (از القاب علی (ع)) است یعنی کسی که از شرک بریده و از علم سرشار است، امام حسین (ع) فرزند کسی است که کشنده عرب است، (یعنی هرکس از عربها در مقابل اسلام قرار می‌گرفت به شمشیر او کشته می‌شد) از هر طرف به او حمله کنید (تا بتوانید او را از پا در بیاورید).^۲

اینجا بود که هرکس با هر وسیله که داشت، به آنحضرت حمله‌ور شد، و تیراندازان سپاه دشمن که تعدادشان چهار هزار نفر بود، آنحضرت را تیر باران کردند، و بین او و خیمگاهش فاصله ایجاد کردند (تا به خیمگاه او حمله کنند)، تا آنحضرت متوجه قصد آنان شد داد کشیده فرمود: یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احراراً فی دیناکم؛ «ای پیروان آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌ترسید، پس لااقل در دنیا آزاد مرد باشید».

شمر وقتی صدای آنحضرت را شنید گفت: چه می‌گوئی ای پسر فاطمه، حضرت در جواب آن ملعون فرمود: شما با من می‌جنگید، زنان و کودکان گناهی ندارند، پس اراذل و اوباش تان را از خیمگاه من دور کنید، و تا من زنده‌ام متعرض اهل بیت من نشوید.

^۱. البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۸۸ تجارب الامم ج ۲ ص ۸ تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۵۲ الکامل ج ۴ ص ۷۷

^۲. المناقب ج ۴ ص ۱۱۰

شمر سپاه را مخاطب قرار داده گفت: از حریم خیمگاه او دور شوید و خودش را هدف قرار دهید زیرا که او مبارزیست، با کرامت و بزرگواری. دوباره همه به طرف آنحضرت هجوم آوردند، امام حسین (ع) در آنحال به طرف شریعه فرات رفته، و با حمله به آن چهار هزار نفری که شریعه را محاصره کرده بودند، راه را باز نمود، و وقتی به آب رسید خطاب به اسبش فرمود: هم تو تشنه ای و هم من، به خدا قسم آب نمی نوشم تا تو ننوشی، اسب چون این کلام را شنید سرش را بالا گرفت و از نوشیدن آب امتناع کرد، مثل اینکه سخن امام (ع) را فهمیده باشد، امام (ع) فرمود پس من می نوشم و دستش را زیر آب برد تا جرعه آب بنوشد، یکی صدا زد حسین تو آب می نوشی درحالیکه دشمن به طرف خیمگاه حمله کرده، پس آن بزرگوار آب را بر روی آب ریخت، و به آن قوم نابکار حمله کرد، و دید که آن ندا فقط از روی مکر و غدر بوده است.^۱

و در آن وقت که آنحضرت را محاصره کرده بودند، عمر بن سعد نزدیک آنحضرت بود و زینب کبری (ع) این وضع را مشاهده می کرد، پس خطاب به عمر بن سعد فرمود: یا عمر أیقتل ابوعبدالله و انت تنظر؟ «ای عمر بن سعد، امام حسین (ع) را می کشند، و تو هیچکاری نمی کنی و فقط نظاره گری؟» عمر بن سعد با شنیدن این جمله گریه کرد و رویش را از حضرت زینب (ع) برگرداند.^۲

پس شمر بن ذی الجوشن ملعون لشکر را نهیب داد، که وای بر شما چرا کار را یکسره نمی کنید، بکشید این مرد را، مادرهایتان به عزایتان بنشیند، پس از هر طرف لشکر هجوم آوردند، یکی ضربه ای به دست چپ آنحضرت وارد کرد، و دیگری گردن آن بزرگوار را نشانه گرفت، و سنان بن انس ملعون با نیزه به پهلویش حواله کرد که آنحضرت از اسب به زمین افتاد.^۳

^۱. بحارالانوار ج ۴۵ ص ۵۰-۵۱

^۲. البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۸۹

^۳. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۵۳

علامه مجلسی می‌نویسد: پس از وارد شدن جراحات زیاد، بر بدن مبارک آن امام (ع) که از سی و سه جراحت بغیر از جراحات تیرها گفته اند، تا یک هزار و نهصد زخم، امام (ع) از شدت ضعف لحظه‌ای دست از جنگ کشید که استراحت کند، و در همان حال سنگی از جانب دشمن آمده، و به پیشانی آنحضرت اصابت نمود، پس دامن پیراهنش را بالا آورد، تا خون پیشانی را پاک کند، که ناگاه تیری زهر آلود و سه شعبه به قلب آنحضرت یا سینه او اصابت کرد، آنحضرت فرمود: بسم الله و بالله و علی ملّة رسول الله و سرش را به سوی آسمان بلند نموده، عرض کرد خدایا تو می‌دانی که این مردم کسی را می‌کشند، که در روی زمین فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) غیر از او وجود ندارد.

پس آن تیر را از پشت بیرون آورد، و از جای آن خون مانند ناودان جاری شد، و بالآخره صالح بن وهب مزنی با نیزه به پهلوی آن حضرت (ع) حواله نمود، که از صدر زین به زمین افتاد.^۱

نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت نه سیدالشهداء بر جدال طاقت داشت
هوا ز جور مخالف چو قیرگون گردید عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید
بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد^۲
زینب کبری (ع) از خیمه بیرون آمد، و چون دید برادرش از اسب بر زمین افتاده، صدایش به ناله بلند شد، آه برادرم آه آقا و مولایم، آه ای اهل بیت من، ای کاش آسمان بر زمین فرود می‌آمد، ای کاش کوه‌ها از هم می‌پاشیدند.^۳

آنگاه سر آن امام مظلوم را در حالیکه لبش تشنه بود، از تن مبارکش جدا کردند، و در اینکه کدام ملعون این عمل شنیع را انجام داد اختلاف شده است، بعضی می‌گویند سنان بن انس، و بعضی می‌گویند خولی بن یزید اصبحی و لکن

^۱. بحار الانوار ج ۴۵ ص ۵۲-۵۴

^۲. مقبل اصفهانی

^۳. اللهوف ص ۱۳۱

مشهور این است، که شمر ملعون این عمل را انجام داد، و سر مبارک آنحضرت را از بدن جدا نموده، برای ابن سعد آورد.

در زیارت‌نامه ای که از ناحیه مقدسه رسیده است، آن لحظه آخر اینگونه توصیف شده است: فَلَمَّا رَأَيْنِ النِّسَاءَ جَوَادِكُمْ مَخْزِيًّا وَنَظَرْنَ سَرْجَكُمْ عَلَيْهِ مَلُوءًا، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ، لَا طُمَاتِ الْوُجُوهِ، سَافِرَاتِ وَبِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتِ، وَبَعْدَ الْعَزِّ مَذَلَّلَاتِ وَإِلَى مَصْرَعِكُمْ مَبَادِرَاتِ، وَالشُّمَرْجَالِسَ عَلَى صَدْرِكُمْ، مَوْلِغَ سَيْفِهِ عَلَى نَحْرِكُمْ، قَابِضَ عَلَى شَيْبَتِكُمْ بِيَدِهِ، ذَابِحَ لَكُمْ بِمَهْنَدِهِ، قَدْ سَكَنَتْ حَوَاسِكُكُمْ وَخَفِيَتْ أَنْفَاسُكُمْ وَرَفَعَ عَلَى الْقَنَا رَأْسَكُمْ.

خلاصه ترجمه: پس وقتی زنان حرم دیدند که اسب تو با زین واژگون، و یال و کاکل پر خون برگشته به خیمگاه، از خیم بیرون دویدند، درحالیکه موها پریشان کرده، و به صورت‌های خود با سیلی می‌زدند، و صدای‌شان به وا محمد و وا علیا بلند بود، و میدیدند که پس از عزت و بزرگواری الآن در دست ظالمان کوفی و شامی ذلیل شده‌اند با همین حال به‌سوی قتلگاه با شتاب آمدند، اما دیدند که شمر ملعون روی سینه تو نشسته، و شمشیرش را، بر گلوی تو گذاشته، و محاسن شریف‌ت را بدست کثیفش گرفته، سر مبارک‌ت را با شمشیرش جدا می‌کند، یک مرتبه حواس تو ساکن شد، و نفس‌هایت بند آمد (کنایه از اینکه به شهادت رسیدی) و بعد از آن سر مبارکت را بر نیزه نصب کردند.^۱

^۱. المزار الکبیر ص ۵۰۴

فصل پنجم:

در حوادث بعد از شهادت آن
بزرگوار

به نقل طبری و دیگران عمر بن سعد ملعون، پس از شهادت امام حسین (ع) فریاد زد: کی حاضر است تا بدن حسین (ع) را پامال سم اسب نماید، پس ده نفر اعلان آمادگی کردند، از جمله اسحق بن حیات حضرمی، پس بر آن بدن نازنین اسب تاختند طوری که استخوانهای پشت و سینه آن حضرت را شکستند، و خورد کردند.^۱

و این عمل ننگین همانطوریکه شقاوت و بغاوت و کفر، آن جلادان بی خبر از خدا را می‌رساند، دل هر انسان آزادی را به درد می‌آورد، چه رسد به مسلمانان که عشق به اهل بیت پیامبر (ص) را، برای شان جزء واجبات و از اهم فرائض الهیه بحساب می‌آید.

و همین ده نفر که به نقل مرحوم علامه مجلسی عبارت بودند از اسحاق بن حیات (حویه) و اخنس بن مرثد و حکیم بن طفیل سنبسی و عمرو بن صبیح صیداوی و رجاء بن منقذ عبدی و سالم بن خثیمه جعفری و واحظ بن ناعم و صالح بن وهب جعفری و هانی بن شبیت حضرمی و أسید بن مالک، وقتی به کوفه آمدند، برای اینکه خوشخدمتی خود را به پسر مرجانه عبیدالله بن زیاد ثابت کنند، سخنگوی آنها أسید بن مالک با افتخار گفت:

نحن رضنا الصدر بعد الظهر بكل يعوب شديد الاسر

ما بودیم که شکستیم استخوانهای سینه را، بعد از شکستن استخوانهای پشت، توسط اسب‌های قوی و تیز روی، که دارای گامهای محکم و استوار بودند. پس ابن زیاد گفت: شما کی هستید؟ گفتند: ما همانهایی هستیم که بر بدن حسین (ع) اسب دواندیم، تا استخوانهای سینه او را آرد کردیم، عبیدالله بن زیاد دستور داد، جایزه بسیار کم و ناچیزی به آنها داده شود.

ابو عمرو زاهد می‌گوید: نظر کردیم به احوالات این ده نفر ونسب هایشان، پس دیدیم که همه اولاد زنا بودند.^۲

^۱. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۵۴ - الکامل ج ۴ ص ۸۰ - انساب الاشراف ج ۳ ص ۲۰۴، امتاع الاسماع ج ۵ ص

۳۴۶ الحدائق الوردية في مناقب الائمة الزيدية ج ۱ ص ۳۱۳

^۲. بحار الانوار ج ۴۵ ص ۵۹

در آنوقت که آن امام همام علیه السلام به شهادت رسید، اسب آنحضرت پیشانیش را بخون امام علیه السلام آغشته کرد و به طرف خیمه‌گاه روان شد، درحالی‌که شیعه می‌کشید و سرش را به زمین می‌کوبید، تا نزدیک خیمه‌گاه که رسید جان داد. وقتی خواهران و دختران امام حسین علیه السلام این حالت را دیدند، صدای‌شان بگریه و ناله بلند شد، و حضرت ام کلثوم علیها السلام دستش را بر سرش گذاشته فریاد زد: و امحمدا و اجده و انبیاه و ابا القاسم و علیاه و اجعفر و حمزاه و حسنه، کجائید ببینید، این بدن افتاده روی زمین بدن نازنین حسین است، که سرش را از قفا بردند و عمامه و ردایش را به غارت بردند، و سپس بیهوش روی زمین افتاد.^۱

پس با زبان پر گله آن بضعه بتول
رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول
این کشته فتاده به هامون حسین تست
وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
این نخل تر کز آتش جانسوز زندگی
دود از زمین رسانده به گردون حسین تست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست^۲

سپس ابن سعد ملعون، بر کشته‌های لشکر یزید نماز خواند، و آنها را دفن نمود،^۳ اما اجساد عزیزان رسول خدا صلی الله علیه و آله را روی زمین بدون کفن و دفن رها کردند، و این قضیه می‌رساند که آن ملاعین امام حسین علیه السلام و یارانش را خارج از اسلام می‌دانستند، و گرنه دفن میت مسلمان بر هر مسلمانی واجب است. این قضیه نیز کمال بی‌رحمی و شقاوت و کفر آن ظالمان بی‌خبر از خدا و پیغمبر را می‌رساند.

^۱. بحار الانوار ج ۴۵ ص ۵۹ و ۶۰

^۲. محتشم کاشانی

^۳. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۵۵

از جمله فجایعی که در کربلاء، بعد از قتل امام حسین (ع) اتفاق افتاد، غارت کردن اموال و زیورات خاندان رسول خدا (ص)، توسط جنایتکاران کوفی و شامی بود.

ابن کثیر دمشقی می‌نویسد: سپاهیان یزید هجوم آوردند، به خیمگاه، حسینی و اموال ایشان و زیورات بانوان حرم را با خود به غارت بردند، و هرچه پیدا می‌کردند در خیمگاه با خود می‌بردند، حتی لباسهای پاکیزه ای که بر زنان بود.^۱ حالا باید تصور کرد که این هجوم برای نهب و غارت اموال آنهم، پس از آنهمه مصیبت‌های دردناک و شهادت بهترین انسانهای روی زمین، و شهادت سید جوانان اهل بهشت، چقدر برای اهل بیت بی پناه امام حسین (ع)، سوزناک و درد آور بوده است.

یقیناً هر مسلمانی که این قضایا را بشنود، نمی‌تواند جلو اشک خود را بگیرد، بلکه حتی غیر مسلمانی که این مصایب را بشنود، یا در کتابی بخواند بگریه می‌افتد.

مگر می‌شود انسان از کنار این قضایا، براحتی بگذرد و خم به ابرو نیآورد؟

آتش زدن خیام حسینی

سوزناکترین فاجعه‌ای که در آن موقع رخ داد، دستور آتش زدن خیمگاه بود، که زنان و کودکان اهل بیت (ع) را در آن غروب غمبار آواره بیابانها ساخت. مرحوم سید کاظم قزوینی (ره) می‌نویسد: و چونکه سپاه، از کار غارت و چپاول اموال اهل بیت (ع) فارغ شدند، عمر بن سعد دستور داد که خیمگاه را آتش بزنید، سپاه آن نابکار نیز خیمگاه را آتش زدند، دختران رسول الله (ص) از خیمه‌ای به خیمه‌ای و از مکانی به مکانی دیگر فرار می‌کردند، و در بعضی از کتب مقاتل آمده است که زینب کبری (ع) خدمت امام زین العابدین (ع) آمده، عرض کرد: ای یادگار گذشتگان و فریادرس باقی ماندگان، خیمه‌ها را آتش زده‌اند، وظیفه ما چیست؟ آنحضرت (ص) فرمود: عمه جان علیکن بالفرار، «وظیفه

^۱. البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۸۸ و تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۵۳

شما فعلاً فرار از این آتش و دور شدن از خیمگاه است»، پس دختران رسول الله ﷺ درحالیکه فریاد می‌کردند، و اشک می‌ریختند به‌سوی بیابان فرار کردند.

از بعضی از شاهدان واقعه، این چنین نقل شده که گفت: خانم بزرگوار و با جلالتی را دیدم، که کنار خیمه‌ای ایستاده بود، و آتش از چهار جانب او را گرفته بود و او گاهی به‌راست و چپ خود نگاه می‌کرد، و گاهی به آسمان، درحالیکه از شدت غم و حزن دست‌هایش را به‌همدیگر می‌زد، و گاهی هم وارد آن خیمه می‌شد و بیرون می‌آمد.

خودم را به سرعت به او رساندم و گفتم: ای بانو چرا بین آتش ایستاده‌ای، درحالیکه زنان دیگر فرار کرده‌اند و متفرق شده‌اند، پس چرا به آنها ملحق نمی‌شوی؟ آن خانم جلیل‌القدر درحالیکه اشک از چشمانش سرازیر بود فرمود: ما در این خیمه یک بیمار داریم، که توان نشستن و برخاستن ندارد، چگونه او را بین این آتش رها کنم؟

از حمیدبن مسلم نقل شده که گفت: زینب کبری علیها السلام را دیدم، که در همان حال بلند شدن شعله‌های آتش، داخل آتش شد، و جوانی را از بین شعله‌های آتش بیرون آورد، من گمان بردم که شاید آن جوان در اثر سوختن در آتش، جاننش را از دست داده باشد، پس نزدیک رفتم، دیدم که امام زین‌العابدین علی بن الحسین علیه السلام است.^۱

شیخ صدوق نیز در کتاب امالی از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند، که آن حضرت علیه السلام فرمود: ماه محرم ماهیست که که اهل جاهلیت، جنگ را در این ماه حرام کرده بودند، اما کسانی که خود را مسلمان می‌دانستند، خونهای ما را در این ماه حلال دانسته، و حرمت ما را نگه نداشتند و زنان و کودکان اهل بیت علیهم السلام

^۱. زینب الکبری من المهد الی اللحد ص ۲۴۷ به نقل از معالی السبطین ج ۲ الفصل الثانی المبحث الثالث، و الطراز المذهب فی احوال سیدتنا زینب، در انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۹۴ نیز اشاره ای به این فاجعه شده است.

را به اسارت گرفتند، و آتش به خیمگاه اهل بیت زدند، و اموال ما را به غارت بردند.^۱

اسارت اهل بیت (علیهم السلام) به دست سپاه یزید

ابن کثیر دمشقی می نویسد: عمر بن سعد بعد از عاشورا، اهل بیت امام حسین (علیه السلام) را (که به اسارت گرفته بود) به سوی کوفه فرستاد، و از آل حسین (علیه السلام) باقی نمانده بود مگر جوانی که مریض بود.^۲

اما طبری قضیه را مفصل تر نوشته است، می گوید: ابن سعد روز یازدهم، سپاه را امر کرد که به طرف کوفه حرکت کنند، و دستور داد که دختران و خواهران امام حسین (علیه السلام)، و کودکان را نیز به عنوان اسیر با خود به کوفه ببرند، امام زین العابدین (علیه السلام) نیز در میان آنها بود، درحالی که مریض بود. آن داغ دیدگان و مظلومان را از میان شهداء عبور دادند.

قره بن قیس تمیمی می گوید: به این زن ها نگاه کردم، وقتی که چشم شان به اجساد شهداء افتاد، صدای ناله و ضجه آنها بلند شد، و با سیلی به صورت های خود می زدند.

می گوید: هر چه را از آن واقعه فراموش کنم، گفتار زینب دختر فاطمه (علیها السلام) را هرگز فراموش نخواهم کرد، که وقتی چشمش به جسد بی سر برادرش حسین (علیه السلام) افتاد، صدایش به ناله بلند شد و می گفت: یا محمداه صلی علیک ملائكة السماء، هذا الحسين بالعراء مرملة بالدماء مقطوع الاعضاء، یا محمداه و بناتک سبایا و ذریعتک مقتلة تسفی علیها الصبا قال: فابکت والله کل عدو و صديق.

یا جدا یا جدا درود ملائکه آسمان بر تو باد، این حسین تو است که روی خاک افتاده، آغشته بخون و قطعه قطعه، ای جد بزرگوار، دخترانت را اسیر گرفته اند، و ذریه تو را به شهادت رساندند، و اجساد آنها را بین که باد بر آنها می وزد.

^۱. امالی صدوق ص ۱۲۸

^۲. البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۹۷

قره می گوید: پس در آن حال دیدم به خدا قسم، دشمن و دوست بر آنها گریه می کردند.^۱

ابن نماء حلّی نیز در رابطه با این واقعه می نویسد: دختران رسول الله ﷺ را از کنار شهداء عبور دادند، و جسد امام حسین (علیه السلام) خون آلود روی خاک افتاده بود، پس زینب (علیها السلام) با صدای حزین و دلسوز و قلبی مجروح فریاد کشید: یا محمداه صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین مرمل بالدماء مقطّع الاعضاء و بناتک سبايا، الی الله المشتکی و الی علی المرتضی و الی فاطمة الزهراء و الی حمزة سید الشهداء هذا حسین بالعراء تسفی علیه الصبا قتیل اولاد الادعیاء واحزناه و کرباه الیوم، مات جدی رسول الله، یا اصحاب محمداه هذا ذریة المصطفی یساقون سوق السبايا فاذا بت القلوب القاسية و هدت الجبال الراسية.

ای جد بزرگوارم خدای عالم بر تو درود بفرستد، این حسین است که بخون غلطان است، و اعضای بدنش قطعه قطعه روی زمین افتاده است، و دختران تو اسیر دشمنان شده اند.

از این قوم نابکار به خدا شکایت می کنم و به علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء.

یا رسول الله ﷺ این حسین است که روی خاک افتاده، و باد بر پیکر او می وزد، این حسین است که توسط زنازادگان به شهادت رسیده است، آه از این غم و حزن و مصیبت، امروز جدم رسول خدا ﷺ را از دست داده ام، ای اصحاب جدم رسول الله ﷺ کجا هستید که ببینید فرزندان رسول خدا ﷺ، مانند اسیران از اینجا به سوی کوفه برده می شوند.

چنان این ناله ها اثرناک بود، که قلبهای سخت وقسی را آب می کرد، و کوه های محکم را بلرزه در می آورد و منهدم می ساخت.^۲

^۱. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۵۵

^۲. مثیرالاحزان ص ۷۷

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فگند
هرجا که بود آهوئی از دشت پا کشید
شد وحشتی که شور قیامت بیاد رفت
هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد
ناگاه چشم دختر زهراء در آن میان
بی اختیار نعره ای هذا حسین از او
شاعر دیگری آن صحنه المناک و جانسوز را اینگونه در قالب شعر تصویر کرده است

زینب چو دید پیکری اندر میان خون
بیحد جراحی نتوان گفتنش که چند
خنجر در او نشسته چو شهپر که بر هما
گفت این به خون طپیده نباشد حسین من
یکدم فزون نرفت که رفت از کنار من
گر این حسین، قامت او از چه بر زمین
گر این حسین من سر او از چه بر سنان
یا خواب بوده‌ام من و گم گشته است راه
می‌گفت می‌گریست که جانسوز ناله‌ای
کای عندلیب گلشن جان آمدی بیا
چون آسمان و زخم تن از انجمش فزون
پامال پیکری نتوان دیدنش که چون
پیکان از او دمیده چو مژگان که از جفون
این نیست آنکه در بر من بوده تا کنون
این زخمها به پیکر او چون رسید چون
ور این حسین، رایت او از چه سرنگون
ور این حسین من تن او از چه غرق خون
یا خواب بوده آنکه مرا بوده رهنمون
آمد ز حنجر شه لب تشنگان برون
ره گم نکرده خوش به نشان آمدی بیا^۱

پس سرها و اسراء آل محمد ﷺ را به کوفه برای عبیدالله بن زیاد ملعون فرستادند، و سر امام حسین ﷺ را خولی بن یزید اصبحی بطرف کوفه برد، اما وقتی به قصر دارالاماره رسید، دید دربهای قصر بسته شده، پس بسوی منزل خودش رفت، و سر آن امام بزرگوار را، زیر طشت رختشوئی گذاشت، و به زنش نوار دختر مالک گفت: من برای گرانبها ترین سوغات روزگار را آورده‌ام، زنش گفت: آن چیست؟ گفت سر حسین بن علی ﷺ زنش گفت: عجباً دیگر

^۱. محتشم کاشانی

^۲. نیر تبریزی

مردها وقتی از سفر بر می‌گردند، طلا و نقره بخانه می‌آورند، و تو سر فرزند دختر پیامبر ﷺ را آورده ای، به خدا قسم دیگر با تو در یک بستر نخواهم خوابید و از بستر بلند شده رفت، خولی زن دیگرش را صدا زد تا در کنار او بخوابد. زن خولی می‌گوید: به خدا قسم می‌دیدم، که یکسره نور از آن سر مبارک، به سوی آسمان ساطع بود و پرندگان سفیدی را می‌دیدم، که در اطراف آن طشت پرواز می‌کردند.^۱

ذهبی از علی بن زید بن جدعان از انس نقل می‌کند، که وقتی سر امام حسین (ع) را نزد عبیدالله بن زیاد آوردند، آن ملعون با چوبی که در دست داشت، بر دندانهای مبارک آنحضرت (ع) می‌زد، و می‌گفت حسین چه دندانهای زیبایی دارد.

انس می‌گوید: به آن ملعون گفتم: چوبت را بردار، زیرا من دیدم که رسول خدا ﷺ بوسه می‌زد همانجائی را که تو با چوب می‌زنی.^۲

و باقی سرها که هفتاد و دو سر می‌شد، توسط شمربن ذی الجوشن لعنة الله علیه و چند نفر دیگر به کوفه آورده شده، به عبیدالله بن زیاد تقدیم گردید.^۳

طبری می‌نویسد: وقتی سر امام حسین (ع) را به همراه کودکان و خواهران و عیالات آنحضرت (ع)، بر ابن زیاد ملعون وارد کردند، زینب (ع) دختر کبرای علی (ع) و فاطمه (ع) پست ترین لباسش را بر تن کرده بود و شناخته نمی‌شد، کنیزان آن بانوی بزرگوار او را بین خود مخفی کرده بودند.

وقتی آن بزرگوار با این حالت وارد شد، نشست (و سلامی نکرد و حرفی نزد).

^۱ البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۹۰

^۲ تاریخ الاسلام ج ۵ ص ۱۷

^۳ تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۵۶

ابن زیاد گفت: کیست این زن که نشسته است، آن بانو حرفی نزد، ابن زیاد دوباره و سه باره پرسید، حضرت زینب جوابی نداد، پس بعضی از کنیزان گفت: این بانوی بزرگوار، زینب دختر فاطمه علیها السلام می باشد.

آن بی حیا زبان به شماتت گشود و گفت: حمد خدائی را که شمارا رسوا و مفتضح کرد، و به هلاکت رسانید و دروغگویی شمارا آشکار نمود.

حضرت زینب علیها السلام سکوت را جایز ندانسته، بی درنگ جواب داد: حمد خداوندی را سزااست که مارا بزرگواری و کرامت عطا کرد، به سبب جدّمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و مارا از هر رجس و پلیدی منزّه و مطهر گردانید، نه آنچنانکه تو می گوئی، خداوند متعال فاسق را مفتضح کرد، و فاجر را تکذیب نمود.

ابن زیاد گفت: دیدی خداوند با اهل بیت تو چه کرد.

آن بانو جواب داد: بر آنان شهادت نوشته شده بود، و همه به آرامگاهشان رفتند، و زود است که خداوند ترا محشور گرداند، و آنها نیز محشور شوند، پس علیه تو در پیشگاه خداوند با تو احتجاج خواهند کرد، و آنجا باهم مخاصمه خواهید نمود، و او داوری خواهد کرد.

ابن زیاد از سخنان دختر کبرای علی علیه السلام به خشم آمد، عمرو بن حرith به او گفت: ای امیر، طرف مقابل تو یک زن داغدیده است، و آیا زنی را بخاطر سخنش مؤاخذه می کنند و ملامتش می نمایند، پس آن ملعون غضب و خشم خود را کنترل کرد.^۱

مقدسی می گوید: ابن زیاد سر امام حسین علیه السلام، و اهل بیت اسیر آن حضرت علیه السلام را برای یزید فرستاد، پس یزید فرمان داد، زنان و دختران امام حسین علیه السلام را بر پله مسجد، آنجا که اسیران را نگاه می داشتند ببرند، تا مردم ایشان را نظاره گر باشند و سر آنحضرت را در برابر خودش گذاشته، و با چوب به چهره او می زد و می گفت:

^۱. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۵۷

لیت اشیای بیدر شهدوا جزع الخرج من وقع الاسل
لا هلوا و استهلوا فرحا و لقالوا یا یزید ولا تشل

کاش پیران و بزرگان من در بدر می‌دیدند، بی تابی خرج را از فرود آمدن
نیزه‌ها، تا شاد باش گویند و از سر شادی و خوشحالی بگویند ای یزید دست
درد نکند.^۱

پس ابوبرزه اسلمی بلند شد و گفت: سوگند به خدا چوب تو جای می‌خورد،
که من بارها دیدم رسول‌الله ﷺ آنجا را می‌بوسید.^۲
در شام یا همان دمشق، مصیبت‌های زیادی بر اهل بیت رسول‌الله ﷺ وارد
شده است، که اوج این مصیبت را می‌شود از کلام امام سجاد (ع) تا حدودی
درک کرد.

سهل بن سعد که از اصحاب رسول‌الله ﷺ است می‌گوید: دیدم امام
زین‌العابدین (ع) را که مقید به غل و زنجیر، بر شتری بدون محمل و عماري
سواری بود، و مریضی آنحضرت را لاغر و ناتوان کرده بود، آنحضرت وقتی
مردم شام و اجتماع آنها و خوشحالی شان بر اسارت اهل بیت (ع) را دید، پس
گریه شدیدی کرد و فرمود:

اقاد ذلیلاً فی دمشق کانتی من الزنج عبد غاب عنه نصیر
و جدی رسول‌الله فی کل مشهد و شیخی امیرالمؤمنین وزیر
فیالیت لم انظر دمشقا و لم اکن یرانی یزید فی البلاد اسیر
مرا بسته به غل و زنجیر وارد شام کردند مثل اینکه من عبد سیاهی باشم، که
یاور و پشتیبانی نداشته باشد.

درحالی‌که جد بزرگوار من رسول خدا ﷺ می‌باشد، در تمام مکانها و شهرها
و جد دیگر امیرالمؤمنین (ع) است که وزیر رسول خدا ﷺ است.

^۱ کنایه از اینکه کاش آنهایی که در جنگ بدر از بنی امیه به شمشیر علی (ع) کشته شدند می‌بودند و می‌دیدند که من
چگونه انتقام گرفتم و بعد به من می‌گفتند آفرین دست درد نکند

^۲ البدء و التاریخ ج ۶ ص ۱۲

پس ای کاش هرگز دمشق را نمی‌دیدم، و ایکاش یزید مرا در شهرها اسیر نمی‌دید.^۱

پس از آنکه سر امام حسین (ع) را نزد یزید آوردند، اهل بیت آنحضرت (ع) را نیز وارد بر یزید کردند درحالی‌که به وسیله ریسمانها به‌همدیگر بسته شده بودند، آن عزیزان را با همان حالت مقابل یزید ملعون ایستاده کردند.

امام زین‌العابدین (ع) فرمود: این یزید ترا به‌خدا به‌من بگو، چه فکر می‌کنی اگر رسول خدا (ص) ما را به این حالت ببیند.

این سخن تا حدودی بر یزید لعین اثر گذاشت، و دستور داد طناب‌ها را باز کردند، سپس سر امام حسین (ع) را پیش روی خود گذاشته، و دستور داد زنان اهل بیت، پشت سر او بنشینند.^۲

و در روایت دیگر از امام زین‌العابدین (ع) آمده است، که مارا وارد بر یزید کردند، درحالی‌که ما دوازده نفر مرد و بسته به‌زنجیر بودیم، پس وقتی پیش روی او ایستاده شدیم، گفتم: ای یزید تو را به‌خدا قسم چه جوابی خواهی داشت، اگر رسول خدا (ص) مارا به این حالت ببیند.

فاطمه بنت‌الحسین (ع) فرمود: ای یزید، دختران پیامبر (ص) و اسارت؟ پس حاضرین در مجلس و اهل خانه یزید همه گریه کردند، به‌حدی که صدا هایشان به ناله بلند شد.^۳

وضعیت مجلس یزید طوری بود، که در آن غلبه یزید برای مردم به نمایش گذاشته شده بود، و یزید می‌خواست با اهانت به خاندان رسول خدا (ص)، و تحقیر نمودن آن بزرگواران، و نشان دادن قدرت خودش بحاضران، و اینکه حتی به بهترین انسانها رحم نخواهد کرد، و برای او اسلام، دین، قرآن، رسول‌الله (ص) و خاندان او در برابر حکومت و سلطنت و قدرتش هیچ ارزشی نخواهد داشت،

^۱. مدینه معجز الائمة الاثنی عشر ج ۴ ص ۱۱۰

^۲. اللهوف ص ۱۷۷ بحار الانوار ج ۴۵ ص ۱۳۱

^۳. مثیر الاحزان ص ۹۸ بحار الانوار ج ۴۵ ص ۱۳۲

قدرت و پیروزی خودش را به رخ دیگران بکشد، و زهر چشمی از مردم بگیرد، و بزعم خودش با این حرکت پایه های حکومت سست بنیاد اموی را محکم تر سازد، و در ضمن داغ اهل بیت (ع) را نیز تازه نموده، با حرکت های زشت خود مثل چوب زدن بر لب و دندان امام حسین (ع)، نمک بر زخم های آنان بپاشد.

چون یزید بی حیائی را از حد گذشتاند، زینب دختر کبرای علی (ع) دیگر طاقت نیاورده، و ایستاده شده فرمود: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسولہ و آلہ اجمعین، خداوند راست فرموده آنجا که می فرماید: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُوا السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۱ آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند بسیار بدتر خواهد بود، چرا که آیات خدا را تکذیب کردند و مورد تمسخر قرار دادند. ای یزید آیا گمان می بری که اطراف زمین و آفاق آسمان را، به ما تنگ گرفته ای و راه چاره را بر ما بسته ای، در پیشگاه خداوند کرامتی برای تو و ذلتی برای ما باشد، و رسیدن به این پیروزی را به جهت جایگاه رفیع و منزلت بلند خود می دانی.

پس با تکبر و غرور و خوشحالی، از این پیروزی بر اولاد رسول (ص) و اسارت زنان و فرزندان امام حسین (ع)، فکر می کنی که دنیا در دست تو است، و ما نیز اسیر تو و ناتوان و ضعیف.

تند نرو و کمی بیندیش، آیا فراموش کرده ای که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُطْلِقُ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُطْلِقُ لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۲ البته کافران نباید تصور کنند که اگر به ایشان مهلتی داده ایم، برای آنان نیکو و خوب باشد، ما فقط به این جهت به ایشان مهلت می دهیم، تا بر گناهان شان بیفزایند، و عذابی خفت بار دامنگیر آنان شود.

ای فرزند طلقاء (آزاد شدگان) آیا این از عدالت و انصاف است، که زنان و کنیزان تو پشت حجاب و در پرده باشند، اما دختران رسول الله (ص) را به عنوان

^۱. روم ۱۰

^۲. آل عمران ۱۷۸

اسیر به هر طرف بگردانی، و در برابر مردم حاضر سازی، حجاب‌های آنان را هتک و صورت‌های آنان را آشکار ساختی، که دشمنان در هر کوی و برزن به آنان نگاه کنند، و هر خوب و بد و شریف و پستی نظاره گر آنان باشند، درحالی‌که از مردان شان کسی را به‌عنوان حامی و سرپرست ندارند.

چگونه انتظار می‌رود از کسی که زاده جگرخوار است، و گوشتش به‌سبب خون شهدا رشد نموده است، با اهل رسول‌الله ﷺ به خوبی رفتار نماید.

آنگاه آمده ای و با کمال بی حیائی، بدون آنکه خجالت بکشی می‌گویی:

و اهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لاتشل

کاش اجدادم که در بدر کشته شدند بودند، با دیدن این صحنه خوشحالی می‌کردند، و می‌گفتند: دستت درد نکند ای یزید که انتقام ما را گرفتی.

درحالی‌که با چوب دستی خودت به‌دندانهای ابی عبدالله الحسین (ع)، سید جوانان اهل بهشت می‌زنی.

چگونه چنین نگوئی درحالی‌که زخمی را که داشت خوب می‌شد، دوباره چرکین کردی، و تشفی قلبت را از راه ریختن خونهای فرزندان پیامبر ﷺ بدست آوردی، کسانی که ستارگان زمین بودند، از آل عبدالمطلب (ع)، بعد با تبختر و افتخار اجدادت را صدا می‌زنی، و گمان می‌کنی که انتقام آنها را گرفته ای.

پس بدان ای یزید که بزودی به آنان ملحق خواهی شد، و در اثر عذابی که در انتظار توست آرزو خواهی کرد که ای کاش شل و لال می‌بودی و نمی‌گفتی آنچه را گفتی، و انجام نمی‌دادی آنچه را انجام دادی.

بار خدایا حق ما را به ما برگردان، و از کسی که به ما ظلم کرده انتقام بگیر، و غضبت را شامل کسانی کن که خونهای ما را ریختند و یاران ما را کشتند.

ای یزید به‌خدا قسم، هرچه بدی کرده ای به‌خودت کرده‌ای، و به همین زودیها در برابر رسول‌الله ﷺ قرار خواهی گرفت، درحالی‌که خونهای ذریه او را ریخته‌ای، و اهل‌بیت او را مورد هتک و بی احترامی قرار داده‌ای، آنگاه که خداوند آنها را دوباره دور هم جمع کند، و گرفتاری آنها را پایان دهد و حق آنها

را از ظالمان بستانند ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.^۱

ای یزید برای تو همین بس که خدا علیه تو حکم می کند، و محمد ﷺ دشمن تو خواهد بود، و جبرئیل ؑ پشتیبان او خواهد بود.

و زود است بدانند آنهایی که تو را سیطره بر مسلمین دادند، و حکومت را بدست تو سپردند ﴿بَشِّرِ الظَّالِمِينَ بِذَلَالِهِمْ﴾،^۲ و ایکم ﴿شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا﴾^۳ که چه بد جانشینانی هستند برای ظالمان، و کدام شما بدتر و داری سپاه ضعیف تر هستید. ای یزید اگرچه که روزگار کار مرا بجائی کشانیده است، که با تو سخن بگویم، اما بدان که تو در نزد من بسیار پست و حقیر هستی، و تورا بین مسلمانان خوار خواهم کرد، و به شدت تورا محکوم خواهم نمود، و بسیار سرزنش خواهم کرد، این جزع که می بینی از ترس تو نیست، و لکن چشم ها گریان و سینه ها سوزان است، چه بسیار دشوار و سخت است، که حزب خدا کشته می شوند توسط حزب شیطان آزاد شده ها، و خونهای ما از دستهایشان بریزد و دهانهایشان از گوشتهای ما بدو شد، و آن صیده های پاک و پاکیزه را گرگهای بیابان سرکشی کنند، و گفتارها در غربت بغلطانند.

ای یزید اگر امروز مارا غنیمت خود دانستی، زود باشد که این غنیمت موجب غرامت و ضرر تو گردد، در هنگامی که نیابی مگر آنچه را که از پیش فرستاده ای، ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾^۴ و نیست خداوند ستم کننده بر بندگان.

۱. آل عمران ۱۶۹

۲. کهف ۵۰

۳. مریم ۷۵

۴. فصلت ۴۶

به خدا شکایت می‌کنم و بر ذات او اعتماد می‌نمایم.
ای یزید: هرچه کید و مکر داری به کار ببند، و از هیچ کوششی در راه اطفاء نور خدا دریغ نکن، اما بدان که به خدا سوگند هرگز نمی‌توانی نام و یاد ما را محو کنی، و نمی‌توانی وحی ما را نابود کنی، و به نهایت ما نتوانی رسید.
هرگز ننگ این ستم را نمی‌توانی از خود بزدائی، نیست رأی و نظر و خواست تو مگر کهنه و فرسوده، و نیست ایام حکومت و فرمانروائی و ظلم تو مگر اندک، و نیست جمعیت تو مگر پراکنده و متفرق، در روزی که منادی ندا کند «لَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»^۱؛ هان لعنت بر ستمگران باد.

پس سپاس خداوندی را که اول ما را به سعادت و آخر ما را به شهادت و رحمت ختم کرد، و از خداوند می‌خواهیم که ثواب آنان را کامل نماید و بر اجر و پاداش آنان بیفزاید، و برای ما نیکو خلف و جانشین باشد، زیرا او خداوند رحیم و پروردگار محبوب است، «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»^۲ خداوند ما را کافی است و نیکو حمایتگری است.^۳

این خطبه پر شور و سخنرانی حماسی و انقلابی کاخ ظلم یزید را بلرزه در آورد، و ارکان حکومت او را سست ساخت، و رسوائی بنی امیه را علنی کرد و چون پتکی بر فرق یزید فرود آمد.

زیرا زینب کبرا علیها السلام به او فهماند که گرچه چند روزی جولان می‌دهد اما آنچه پایدار است دولت حق است نه باطل، و آنچه ماندگار است راه خداوند است نه راه شیطان، و الحق که می‌بینیم بعد از نزدیک به یک‌هزار و چهارصد

^۱. هود ۱۸

^۲. آل عمران ۱۷۳

^۳. بحار الانوار ج ۴۵ ص ۱۳۳ و ۱۵۷ و اللهوف ص ۱۸۱ و مشیرالاحزان ص ۱۰۱

سال هنوز هم شور حسینی و شعور حسینی هردو پا برجاست، بلکه به لطف خدای منان هر روز از روز دیگر پر شور تر و پر هیجان تر می شود. باید دانست که هرچه قضیه کربلا پر شور تر باشد، پشت ظالمان و جنایتکاران نیز بیشتر لرزان است، زیرا عاشورا بود که عدل و عدل گستری را حمایت کرد و به جهانیان فهماند که ظالم و ظلم هردو نابود شدنی است. نه بقا کرد ستمگر نه به جا ماند ظلم ظالم از دست شد و پایه مظلوم به جاست
الا لعنة الله على الظالمين

آنگاه امام زین العابدین (ع) از جایش برخاست، و برای اینکه به یزید و اعوانش بفهماند که مسند خلافت و امارت بر مسلمین جای پاکان است، نه منزلگاه ناپاکان و جنایتکاران، رویش را جانب یزید نموده فرمود: ای پسر معاویه و هند و صخر خوب می دانی که همیشه نبوت و امارت بر مسلمین از برای آباء و اجداد من بوده قبل از آنکه تو به دنیا بیایی.

به درستی که جدّ من علی بن ابی طالب (ع) در روز بدر و أحد و احزاب رایت و علم رسول الله (ص) را در دست داشت و در رکاب آنحضرت (ص) می جنگید، درحالی که پدر و جد تو در دستهایشان رایات کفار قرار داشت و در صف کفر با اسلام می جنگیدند.

آنگاه خطاب به آن ظالمان فرمود:

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
بعترتي و باهلي عند مفتقدى منهم اسارى و منهم ضرجوا بدم
چه جوابی دارید برای رسول خدا (ص) وقتی از شما بپرسد: چه کردید و چه اعمال نادرستی را انجام دادید درحالی که شما آخر امت ها بودید.

تا چشم از جهان بستم عترتم و اهل بیتم را مورد ستم قرار دادید، و بعضی از آنان را اسیر نمودید و بعضی دیگر را به شهادت رسانیدید.^۱

درد آورترین قضیه در مجلس یزید، که دل هر مسلمانی را بدرد می آورد، به کنیزی خواستن بعضی از دختران رسول الله ﷺ توسط بعضی از شامیان است. شیخ مفید و دیگران نوشته اند: فاطمه دختر حسین علیه السلام فرمود: وقتی در برابر یزید نشستیم و وضعیت ما را دید دلش به حال ما سوخت.

پس مردی سرخ گون از شامیان بلند شده و گفت: ای امیرالمؤمنین این دخترک را به من ببخش و او مرا قصد کرده بود، و من دختری جمیله بودم، پس ترسیدم و فکر کردم که شاید اینکار (یعنی کنیزی دادن دختران رسول خدا ﷺ) نزد آنان جایز باشد.

خودم را به عمه ام زینب چسپانیدم و لباسش را محکم گرفتم، عمه ام می دانست که اینکار ناشدنی است، لذا به آن مرد شامی گفت: به خدا سوگند دروغ گفتم و مورد مذلت قرار گرفتم، آنچه خواستی نه برای تو میسر است، و نه یزید می تواند اینکار را انجام دهد.

یزید که از قبل ناراحت بود و خطبه زینب علیه السلام رسوایش کرده بود، برای اینکه زهر چشمی نشان بدهد، با غضب و تندی گفت: تو دروغ گفتم من می توانم این دختر را به کنیزی بدهم و اگر بخوام آن را انجام خواهم داد.

زینب علیه السلام فرمود: هرگز به خدا قسم، خداوند این قدرت را به تو نداده است، مگر اینکه به کفر خودت اقرار کنی و دینی غیر از اسلام را اختیار نمایی، پس

^۱. بحار الانوار ج ۴۵ ص ۱۳۵

غضب یزید شدیدتر شده گفت: تو با من به مقابله بر می‌خیزی، آنکس که از دین خارج شده پدرت و برادرت (علی علیه السلام و حسین علیه السلام) بودند نه من. زینب علیها السلام فرمود: به‌دین خدا و دین پدر و برادرم تو و جد و پدرت هدایت یافتید اگر مسلمان باشی.

یزید در حال غضب و ناراحتی گفت: دروغ گفتی ای دشمن خدا. زینب علیها السلام فرمود: تو امیر و حاکم هستی لذا از قدرت خود سؤ استفاده نموده فحش می‌دهی و ظلم می‌کنی، اینجا بود که یزید کمی خجالت کشیده ساکت شد.

پس آن مرد شامی خواسته اش را تکرار کرد و گفت: این دختر را به‌عنوان کنیز بر من ببخش یزید که رسوا شده بود در جواب او گفت: گم‌شو خداوند تورا به‌هلاکت برساند.^۱

زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت
اهل عالم را ز کار خویش حیران کرد و رفت
از زمین کربلا تا کوفه و شام بلا
هرکجا بنهاد پا فتح نمایان کرد و رفت
با لسان مرتضی از ماجرای نینوا
خطبه جانسوز اندر کوفه عنوان کرد و رفت
با کلام جان فزا اثبات دین حق نمود
عالمی را دوستدار اهل ایمان کرد و رفت
فاش می‌گویم که آن بانوی عظمای دلیر
از بیان خویش دشمن را هراسان کرد و رفت

^۱ الارشاد ج ۲ ص ۱۲۱-الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۰-بحار الانوار ج ۴۵ ص ۱۳۶ و کتب دیگر

بر فراز نی چو آن قرآن ناطق را بدید
با عمل آن بی قرین تفسیر قرآن کرد و رفت
در دیار شام برپا کرد از نو انقلاب
سنگر استمگران را سست بنیان کرد و رفت
خطبه ای غراً بیان فرمود در کاخ یزید
کاخ استبداد را از ریشه ویران کرد و رفت
زین خطب اتمام حجّت کرد با کافر دلان
غاصبین را مستحقّ نار نیران کرد و رفت
از کلام حق پسندش شد حقیقت آشکار
اهل حق را شامل الطاف یزدان کرد و رفت
شام غرق عیش عشرت بود در وقت ورود
وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت
دخت شه را بعد مردن در خرابه جای داد
گنج را در گوشه ویرانه پنهان کرد و رفت
ز آتش دل بر مزار دختر سلطان دین
در وداع آخرین شمعی فروزان کرد و رفت
با غم دل چونکه می شد وارد بیت الحزن
سروی دلخسته را محزون و نالان کرد و رفت^۱

^۱. سروی

فصل ششم:

سنت عزاداری در اسلام

شکی نیست که انسان را خداوند دارای احساسات و عواطف آفریده، که در برابر هر قضیه ای برخورد مناسب همان قضیه را داشته باشد، در شادی ها و خوشحالی ها شاد و خندان باشد، و در غم ها و غصه ها و گرفتاری ها غمگین و محزون گردد.

البته نه تنها در شادی های خودش شاد باشد و در غم های خودش غمگین، بلکه حتی در شادی های دیگران شاد و خوشحال، و در غم های دیگران غمگین و متأثر باشد.

و باز شکی نیست که هم خوشحالی و سرور و هم غصه و غم فهمیده نمی شود، مگر اینکه ابراز و اظهار گردد و ابراز و اظهار هردو نیازمند مظهر و مبرز است، یعنی هرکدام برای خود ابزار خاصی را می طلبد، مبرز و مظهر خوشحالی خندیدن، شادی کردن و کف زدن است، و حتی می بینید که بعضی هم آنرا با دهل و ساز و آواز و رقص و پایکوبی ابراز می کنند.

اما نسبت به غم و غصه و اندوه های باطنی و قلبی، ابراز آن به گریه نمودن و داد کشیدن و حتی خود را زدن است، که معمولاً می بینید در کل جوامع دنیا مرسوم و معمول است.

اگر کسی بگوید: من در برابر مصیبتی که به من وارد شده هیچ اشک نریختم و مثل سنگ بودم، باید در جواب او گفته شود که انسانیت شما ناقص است، یا از نظر روانی دچار خلل و مشکلی شده اید، و باید به دکتر مراجعه کنید.

زیرا تمایز انسان سالم از غیرسالم به داشتن صفات انسانی است، و نداشتن حتی بعضی از آن صفات می تواند موجب نقص باشد، چنانچه تمایز انسان از غیر انسان نیز داشتن خصوصیتی است که غیر انسان ندارد، مثل رحم، شفقت، همزیستی، صفا، احترام متقابل و...

بنابراین کسی که می آید واصل عزاداری را زیر سؤال می برد، و می خواهد بگوید که اصل آن غلط است، باید بداند که در برابر قوانین مسلم انسانی قرار گرفته و می خواهد با انسان بودن انسان مبارزه کند، کار او شبیه کار کسی است که به انسان های دیگر بگوید نخندید، خوشحال نباشید، خندان دیده نشوید و

چون این طرف ناممکن است، پس منع از گریه و ناله و شیون و عزاداری نکردن در مصائب، نیز ناممکن است.

بلکه همانطوریکه از عنوان فصل بر می آید عزاداری در اسلام نیز سنت است، چون تاریخ خود شاهد و گواه گریه و ناله ای انبیاء و اولیاء و مقربان درگاه خداوند، برای از دست دادن عزیزانشان یا برای مصیبت‌های وارده بر آنان بوده است، و کتب روایی و حدیثی فرق اسلامی پر است، از روایاتی که حکایت کننده گریه‌ی رسول خدا ﷺ یا صحابه (رض) در مصیبت‌های وارده بر آنان می‌باشد.

خداوند متعال در قرآنکریم وقتی داستان حضرت یوسف علیه السلام را بیان می‌کند، بی‌تابی و آه و ناله حضرت یعقوب علیه السلام را نیز متذکر می‌شود، و می‌فرماید: ﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾^۱ (حضرت یعقوب) از آنها (فرزندانش) روی گردانید و گفت ای دریغ بر یوسف، و درحالیکه اندوه خود را فرو می‌خورد چشمانش از شدت گریه و اندوه سپید شده بود.

ابن کثیر دمشقی می‌گوید: «قوله و ابیضت عیناه من الحزن ای من كثرة البكاء» یعنی اینکه خداوند می‌فرماید چشمان یعقوب سپید شد، مراد از آن زیادی گریه است.^۲

و طبری می‌گوید: «و هو کظیم مملوء من الحزن و الغیظ» یعنی حضرت یعقوب پر از غم و ناراحتی بود.^۳

یعنی گریه مداوم یعقوب در فراق یوسف، که حداقل چهل سال و حد اکثر تا هشتاد سال،^۴ نوشته اند سبب کور شدن چشمان او شد.

تازه قرآنکریم می‌گوید که یعقوب اندوه و غم خویش را کنترل می‌کرد، و با اینکه کنترل می‌کرد بازهم در فراق یوسفش چشمانش را از دست داد، و این

^۱. یوسف ۸۴

^۲. البداية والنهاية ج ۱ ص ۲۱۵

^۳. تاریخ طبری ج ۱ ص ۳۵۷ - الکامل ج ۱ ص ۱۵۱

^۴. تفسیر الکشاف ج ۲ ص ۳۳۹ و الدر المنثور ج ۴ ص ۳۱

درحالی بود که یعقوب از زنده بودن یوسف مطمئن بود، و این همه بیتابی فقط برای فراق و دوری از او بود.

پس اگر بی‌تابی و گریه برای دور بودن از آدم زنده، اشکال نداشته باشد، برای کسی که انسان می‌داند چه بر سرش آمده است به‌طریق اولی بلا اشکال خواهد بود.

بلکه از استمرار گریه حضرت یعقوب علیه السلام برای دوری از حضرت یوسف علیه السلام می‌توان استفاده کرد، که این بی‌تابی‌ها یک عمل پسندیده و خوب بوده است، زیرا پیامبران الهی وقتی به‌طور مستمر یک کاری را انجام می‌دهند، معلوم می‌شود که آن‌کار زیبا و پسندیده است.

در ضمن خداوند متعال نیز نه تنها این عمل حضرت یعقوب را مذمت نمی‌کند، بلکه با ذکر آن در قرآن کریم، درس محبت و وفاداری، و با عاطفه و احساس بودن را به‌همه می‌آموزد.

ابن ماجه در سنن نقل می‌کند: وقتی ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، رسول‌الله در مرگ او گریه کرد، پس تسلیت گوینده (که شاید ابوبکر بود یا عمر) به آنحضرت عرض کرد: یا رسول‌الله شما سزاوارتر از دیگران هستید، که در برابر خواست خداوند تسلیم باشید، رسول‌الله صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: چشم می‌گیرد و قلب محزون می‌شود، اما چیزی که موجب سخط و نا رضایتی خداوند باشد بر زبان جاری نخواهیم کرد.

بعد فرمود: اگر نبود که همه از دنیا می‌رویم، و یکی پس از دیگری این راه را طی می‌کنیم، بر تو ای ابراهیم بیشتر از این اشک می‌ریختیم، اما بدان که ما بخاطر از دست دادن تو محزون و غمگینیم.

ابن ماجه پس از نقل روایت می‌گوید: سند روایت حسن است و بخاری و مسلم و ابو داود این حدیث را از انس نقل کرده اند.^۱

۱. سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۰۶ حدیث ۱۵۸۹

و در حدیث دیگری از رسول الله ﷺ نقل می‌کند که آن حضرت ﷺ در تشییع جنازه ای شرکت کرده بود پس عمر بن خطاب زنی را دید (که گریه می‌کند) و بر سر او داد کشید، رسول خدا ﷺ فرمود: ای عمر رهایش کن، زیرا که چشم گریان و نفس مصیبت دیده و عزیزی را تازه از دست داده است.

ابن ماجه پس از نقل روایت می‌گوید: سندی گفته: در فتح گفته شده، رجال این روایت همه ثقه هستند.^۱

نسائی در سنن از ابوهریره نقل می‌کند: کسی از آل پیامبر ﷺ از دنیا رفت، زنان جمع شدند و بر آن میت گریه می‌کردند، پس عمر بلند شد و آنها را از گریه کردن منع نمود، و از اطراف جنازه دور شان ساخت، رسول الله ﷺ فرمود: ای عمر رهایشان کن، زیرا که چشمها گریان و قلبها مصیبت دیده است و این عزیز نیز تازه از دنیا رفته است.^۲

هم‌چنین در کتابهای معتبر برادران اهل سنت آمده است که رسول الله ﷺ برای صحابه ای که در زمان آن حضرت از دنیا می‌رفتند گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت.

ابن عبدالبر در استیعاب می‌گوید: وقتی پیامبر ﷺ جسد بی‌جان حمزه بن عبدالمطلب (ع) عموی گرامیش را دید، گریه کرد و چون متوجه شد او را مثله کرده اند صدایش به گریه بلند شد.^۳

به نقل ابن اثیر و دیگران وقتی رسول الله ﷺ وارد مدینه شد، و دید که مردم مدینه بر شهدای خود اشک می‌ریزند و گریه می‌کنند، و صدای گریه آنها را که از خانه‌هایشان بلند بود شنید، با حزن فرمود: لکن حمزة لا بواکی له، «اما حمزه گریه کننده ندارد»، پس انصار به زنان خود دستور دادند که اول برای حمزه گریه کنند.^۴

۱. سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۰۵ حدیث ۱۵۸۷

۲. سنن نسائی به شرح سیوطی ج ۴ ص ۱۹ باب الرخصة فی البكاء علی المیت

۳. الاستیعاب ج ۱ ص ۳۷۴

۴. اسد الغابة ج ۱ ص ۵۳۰- الاستیعاب ج ۱ ص ۲۴۳

و باز می‌نویسد: وقتی خبر شهادت جعفر بن ابی طالب (ع) به رسول خدا (ص) رسید آنحضرت به‌خانه جعفر رفت تا به همسر او اسماء بنت عمیس، شهادت جعفر را تعزیت بگوید، در همان وقت حضرت زهرا (ع) وارد شد و شروع کرد به گریه کردن، و می‌فرمود وا عمّاه، رسول الله (ص) فرمود: علی مثل جعفر فلتبک البواکی، «باید گریه کنندگان بر مثل جعفر اشک بریزند و گریه کنند».^۱

باز ابن اثیر می‌گوید: وقتی خبر شهادت جعفر (ع) به پیامبر اسلام (ص) رسید وارد خانه جعفر شد و اسماء بنت عمیس مشغول کارهای خانه بود، پیامبر فرمود: فرزندان جعفر را بیاور، و آنهار به آغوش گرفته چشمان مبارکش پر از اشک شد، اسماء عرض کرد: یا رسول الله (ص) از جعفر و یارانش خبری رسیده است؟ فرمود: بلی جعفر و یارانش به شهادت رسیده اند.

اسماء می‌گوید: من با صدای بلند گریه کردم و زنها به خانه من جمع شدند.^۲ ابن حجر می‌نویسد: ترمزی با سند از ام‌المؤمنین عائشه نقل می‌کند که وقتی عثمان بن مظعون از دنیا رفت رسول الله (ص) در حالیکه گریه می‌کرد، و از چشمانش اشک می‌آمد، عثمان بن مظعون را بوسید.^۳

ابن ماجه روایت کند که ام‌المؤمنین عائشه گفت: وقتی رسول الله (ص) عثمان بن مظعون را بوسید دیدم که اشکهایش بر صورتش جاری بود.^۴

و باز ابن اثیر می‌نویسد: وقتی خبر شهادت زید بن حارثه به رسول الله (ص) رسید آنحضرت برای تسلیت بخانه او رفت، زینب دختر زید تا رسول الله (ص) را دید با گریه به‌طرف آنحضرت رفت، و آن بزرگوار نیز در این مصیبت گریه نمود.^۵

^۱. اسدالغابة ج ۱ ص ۳۴۱ الاستیعاب ج ۱ ص ۲۴۳

^۲. اسدالغابة ج ۱ ص ۳۴۳

^۳. الاصابه ج ۴ ص ۳۸۲

^۴. سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۶۸

^۵. الاصابه ج ۸ ص ۱۵۸

البته موارد دیگری هم وجود دارد که جهت اختصار از ذکر آن صرف نظر شد، در اینجا نمونه‌های از گریه و عزاداری صحابه (رض) را نقل می‌کنیم تا خوانندگان محترم متوجه شوند، که عزاداری یک سنت حسنه و پایدار است. نسائی در سنن نقل می‌کند که وقتی جناب ابوبکر از رحلت رسول خدا ﷺ با خبر شد، خودش را بر جنازه آنحضرت رسانیده صورت آنحضرت را برهنه کرد، و بعد درحالی‌که گریه می‌کرد آنحضرت را بوسید.^۱ آقای دینوری می‌نویسد وقتی خبر شهادت فرماندهان جنگی، که در زمان خلیفه دوم اتفاق افتاد، به جناب خلیفه رسید ایشان در مصیبت از دست دادن آنها اشک ریخت.^۲

هم‌چنین می‌نویسد: وقتی عبیدالله بن زیاد، به سر مقدس امام حسین ﷺ اهانت کرد و با چوب بر دندانهای مبارک آنحضرت زد، زید بن ارقم از صحابه رسول خدا ﷺ، که آنجا حاضر بود به او گفت: چوبت را از این دندانها بردار، که من رسول خدا ﷺ را دیدم، این دندانها را می‌بوسید، سپس گلویش را عقده گرفت و شروع کرد به گریه کردن، ابن‌زیاد با ناراحتی به او گفت: از چه گریه می‌کنی خدا چشمانت را بگریاند، به‌خدا اگر پیر و خرفت نبودی گردنت را می‌زدم.^۳

سؤال و جواب

ممکن است پرسیده شود که تمام آنچه را نقل کردید درست است، و لکن فقط گریه کردن در همان یکی دو روز اول را می‌رساند، و بعد از آن دیگر جایز نیست، چنانکه اهل سنت و شیعه همه نقل کردن که عزاداری سه روز است نه بیشتر، و اگر اضافه بر آن باشد حرام و بدعت است.

^۱. سنن نسائی ج ۴ ص ۱۱

^۲. الاخبار الطوال ص ۱۱۳

^۳. الاخبار الطوال ص ۲۵۹

جواب: ما در هیچ منبعی از منابع اهل سنت نداریم که عزاداری سه روز باشد، و هر که این مطلب را می‌گوید یا نسبت می‌دهد از روی بی‌اطلاعی و عدم آگاهی است.

آنچه در کتب روایی اهل سنت پیدا می‌شود، وجوب احداث یا حداد بر زن است در عده وفات، و در غیر آن تا سه روز، چنانچه در صحیح مسلم و بخاری و غیره آمده است، که وقتی ابوسفیان از دنیا رفت، ام‌المؤمنین ام حبیبه، گفت: برای من عطریات بیاورید، پس از آن عطریات، اول به جاریه ای که آنجا بود مالید و او را معطر کرد، و سپس دست هایش را به دو طرف صورت خودش مالید، و گفت من دیگر سنم از این کارها گذشته، اما از رسول خدا که بر منبر بود شنیدم، که برای هیچ زنی مسلمانی حلال نیست که بر میتی بیشتر از سه روز، لباسهای معمولی و آرایش کردن و امثال این امور را بر خود منع کند، مگر اینکه در عده وفات شوهرش باشد، که در آنصورت باید چهار ماه و ده روز، لباسش، لباس عزا باشد و بخود عطر و روغن نزنند و خلاصه که بخودش نرسد.^۱ پس اینکه گفته می‌شود عزاداری سه روز است نه بیشتر، اصل و اساس درستی ندارد.

در کتب حدیثی شیعه هم حدیثی به این مضمون و مفهوم وجود ندارد، و فقط مرحوم صدوق روایتی را بدون سند و مرسله از امام باقر (ع) نقل می‌کند که یصنع للمیت مأتم ثلاثة ایام من یوم مات، «برای میت سه روز مجلس ماتم و عزا برگزار شود از روزی که فوت کرده است».^۲

البته این روایت از نظر سندی مرسله است و اعتباری ندارد، و لکن در کتاب کافی، با سند نقل شده از امام باقر (ع) که فرمود: یصنع لاهل المیت مأتم ثلاثة ایام من یوم مات، «از روزی که انسان از دنیا می‌رود. برای اهل او سه روز مجلس عزاداری برپا کنید».^۳

^۱. صحیح مسلم بشرح نووی ج ۱۰ ص ۱۱۲ باب وجوب الاحداث فی عده الوفاة

^۲. من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۸۲

^۳. کافی ج ۳ ص ۲۱۷

اگر ما باشیم همین دو روایت (که یکی از آن دو مرسله می‌باشد) از این روایت برداشت می‌کنیم که عزاداری بیش از سه روز حرام نیست، بلکه دیگران یعنی همسایگان، خویشان و اقارب برای تسلیت خاطر مصیبت دیدگان، سه روز آنها را تنها نگذارند.

چنانکه مرحوم کلینی نیز این حدیث را در باب ما یجب علی الجیران لاهل المصیبة و اتخاذ المأتم یعنی باب وظیفه همسایگان نسبت به اهل مصیبت و برپائی مراسم عزاداری برای مصیبت دیدگان، ذکر می‌کند به این معنی که این مقدار جزء وظایف حتمی همسایگان و خویشان می‌باشد، از باب همدردی اما اینکه بیشتر از این حرام باشد را نمی‌رساند.

زیرا این جمله با حروف وادات شرط شروع نشده، تا از آن مفهوم مخالف برداشت شود و به‌نحو انحصار هم نیامده، تا حرمت را در بعد از این سه روز برساند، مثلاً اگر گفته می‌شد لا یصنع لاهل المیت مأتم الا ثلاثة ایام من یوم مات؛ «برای میت مجلس سوگواری گرفته نشود مگر سه روز، که شروع آن از روز اول وفات باشد»، در این صورت حرمت از آن فهمیده می‌شد، ولی از جمله که در روایت آمده فقط وجوب سه روز فهمیده می‌شود، یعنی باید کمتر از سه روز نباشد اما اینکه گفته شود، بیشتر از سه روز حرام است را نمی‌رساند. از طرف دیگر این روایت را روایت قبل از آن تفسیر می‌کند.

مرحوم کلینی با سند از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: وقتی جعفر بن ابی طالب علیه السلام به شهادت رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه علیها السلام دستور داد که سه روز برای اسماء بنت عمیس (زوجه جعفر علیه السلام) غذا درست کنند و حضرت زهرا علیها السلام با دیگر زنان نزد او بروند و سه روز آنجا بمانند، و از این جهت سنت شد که برای اهل مصیبت سه روز طعام برده شود.^۱

در ضمن روایت قبلی را مرحوم برقی با همان سندی که در کافی نقل شده از امام باقر علیه السلام اینگونه روایت می‌کند: یصنع للمیت الطعام للمأتم ثلاثة ایام بیوم مات فیه،

^۱. کافی ج ۳ ص ۲۱۷

«برای اهل میت از روزی که وفات کرده است، سه روز طعام برده شود، از جهت پزیرائی از کسانی که برای تعزیت می‌آیند».^۱

از روایت آخر معلوم می‌شود که در روایت کافی، یک کلمه از جمله فوق‌الذکر افتاده است، و در هر صورت لا اقل احتمال وجود کلمه (الطعام) می‌رود و با این احتمال به این روایت استدلال بر لزوم عزاداری فقط تا سه روز نخواهد شد.

بلکه از سیره مسلمانان در صدر اسلام نیز فهمیده می‌شود، که از طرف اسلام و پیامبر ﷺ حدی برای زمان عزاداری معین نشده بوده، چنانکه در رابطه با عزاداری برای حضرت حمزه سیدالشهداء (علیه السلام) این مطلب به درستی واضح و آشکار می‌گردد.

ابن کثیر دمشقی از احمد بن حنبل با سند نقل می‌کند که رسول الله ﷺ وقتی از اُحد بر می‌گشت، زنان انصار بر شوهران شان که در جنگ احد به شهادت رسیده بودند، گریه می‌کردند پس پیامبر ﷺ با شنیدن گریه آنها فرمود: و لکن حمزة لا بواکی له «اما حمزه گریه کننده ندارد»، پیامبر ﷺ خوابید و وقتی بیدار شد که آنها همه بر حمزه گریه می‌کردند، سپس می‌گوید: از روز شهادت حمزه تا کنون، زنان اول برای حمزه عزاداری می‌کنند بعد برای از دست دادن عزیزان خودشان.

ابن کثیر بعد از نقل روایت می‌نویسد: و هذا علی شرط مسلم یعنی این روایت از نظر سندی اشکالی ندارد و مطابق شروط مسلم صاحب کتاب صحیح مسلم است.^۲

البته این قضیه را دیگر بزرگان اهل سنت مثل آقای ابن عبدالبر نیز از واقعی نقل می‌کند که گفت: لم تَبک امرأة من الانصار علی میت بعد قول رسول الله «لکن حمزة فلا بواکی له» الی الیوم الا بدأت بالبکاء علی حمزة ثم بکت میتها؛ «هیچ زنی از انصار بعد از

^۱. المحاسن ج ۲ ص ۴۱۹

^۲. البدایة و النهایة ج ۴ ص ۴۸

فرمایش رسول خدا ﷺ که فرمود: «حمزه گریه کننده ندارد» بر میت خود گریه نمی‌کند، بلکه تا امروز اول بر حمزه گریه می‌کند، سپس برای کسی که از دست داده است»^۱.

کاتب واقدی نیز چنین می‌گوید: فلم تبک امرأة من الانصار بعد ذلک الی الیوم علی میت الا بدأت البكاء علی حمزة ثم بکت علی میتها، «بعد از آنکه رسول الله ﷺ فرمود: حمزه گریه کننده ندارد، هیچ زنی از انصار از آنروز تا امروز بر جنازه ای اشک نمی‌ریزد، مگر اینکه اول برای حضرت حمزه رضی الله عنه گریه می‌کند و سپس برای عزیز خودش اشک می‌ریزد»^۲.

قابل ذکر است که آقای ابن سعد کاتب واقدی تا سال ۲۳۰ (هـ ق) زنده بوده است، و اگر کتاب الطبقات الکبری را در سال ۲۰۰ (هـ ق) هم نوشته باشد، یعنی حدود یکصد نود و چند سال زنان انصار متصل برای حمزه گریه کرده اند، و چند سال دیگر بعد از این از تاریخ گریه بر حمزه ادامه داشته است خدا می‌داند.

البته کسانی دیگری هم این قضیه را از واقدی، در کتابهای شان نقل کرده اند اما آنچه ذکر شد کفایت می‌کند.

ابن اثیر جزری داستانی را نقل می‌کند که ترجمه آن چنین است: مسور بن مخرمه گفت: با جناب عمر بن خطاب در زمان خلافتش برای انجام مناسک حج حرکت کردیم، در منطقه ابواء که رسیدیم، دیدیم پیر مردی بر سر راه قرار دارد، و چون ما را دید از ما خواست که کاروان را متوقف کنیم، پس جناب خلیفه دوم از او خواست که حرف بزند.

^۱. الاستیعاب ج ۱ ص ۳۷۴

^۲. الطبقات الکبری ج ۲ ص ۷

پیره مرد گفت: آیا رسول خدا ﷺ بین شما می‌باشد، پس جناب خلیفه به افراد کاروان گفت همه ساکت بمانید و هیچ‌کس حرف نزنند، پس به آن پیره مرد گفت، آیا عقل داری؟ او جواب داد: عقل من را واداشته که این راه را بپیمایم. جناب عمر به او گفت: آیا می‌دانی که پیامبر ﷺ از دنیا رحلت کرده است؟ گفت: مگر پیامبر وفات یافته؟ گفت: بلی.

پس آن پیره مرد شروع کرد به گریه کردن، و چنان شدید گریه می‌کرد، که گمان کردیم الآن است که بمیرد.

پس پرسید: چه کسی ولی امر مسلمین شد بعد از رسول خدا ﷺ؟ جناب عمر به او جواب داد: ابوبکر، پیرمرد گفت همان مرد لاغر از قبیله بنی تیم؟ گفت بلی، پرسید: آیا او (ابوبکر) بین شما هست؟ خلیفه گفت خیر بلکه او هم از دنیا رفته است، پس آن پیرمرد چنان شدید گریه کرد، که ما همه صدای گریه کردن او را شنیدیم.^۱

بنابر این نتیجه می‌گیریم که عزا داری و گریه، حتی اگر ده‌ها و صدها سال هم طول بکشد، بدعت نیست و گرنه چطور می‌شود زنان انصار تا سال ۲۳۰ هجری که آقای واقدی می‌نویسد، و یقیناً بعد از آن سال هم بوده، بر حمزه گریه کنند و هیچ‌کس آنها را منع نکند، و چگونه می‌شود قبول کرد که یک شخصی پس از حداقل سه یا چهار سال بعد از رحلت رسول الله ﷺ و یک یا دو سال بعد از وفات جناب خلیفه اول، با صدای بلند برای آنها گریه کند، آنهم گریه‌ای که حتی جانش به خطر بیفتد، جناب خلیفه دوم و اصحاب که با او بودند، او را از این گریه و عزاداری منع نکنند، و به او نگویند که الآن از این قضیه سالها گذشته و عزاداری فقط سه روز است نه بیشتر از آن، بلکه بیشتر بدعت است.

^۱. اسدالغابة ج ۵ ص ۲۲۰

پس این عدم تذکر و عدم اعتراض، در هردو قضیه مؤید این مطلب است که عزاداری و لو بعد از سالیان متمادی، بلکه صدها سال بعد سنت است و بدعت نیست.

ناگفته نماند که روایاتی در کتب معتبره اهل سنت، حتی صحیح مسلم و غیر آن آمده است، که رسول خدا ﷺ فرمود: ان الميت ليعذب ببكاء اهله، «میت به سبب گریه خویشان خویش عذاب می‌شود»، و لکن این روایت را اول کسی که رد کرد، ام‌المؤمنین عائشه بود که گفت: هرگز پیامبر ﷺ این چنین نفرموده و مرده به سبب گریه دیگران عذاب نخواهد شد، بلکه پیامبر فرمود: کافر را خداوند به سبب گریه خویشانش بیشتر عذاب می‌کند، و این آیه مبارکه قرآن را نیز به عنوان دلیل برگفته خودش ذکر کرد: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾^۱ و هیچ کس بارگناه دیگری را بدوش نمی‌کشد.^۲

و درجای دیگر دارد که ام‌المؤمنین وقتی این حدیث را شنید گفت: این مطلب غلط است، بلکه رسول خدا ﷺ فرمود: میت بخاطر گناهان خودش در قبر عذاب می‌شود، از آنطرف هم بستگان او برایش گریه می‌کنند، و باز دارد که ام‌المؤمنین عائشه گفت: پیامبر ﷺ از کنار قبر زنی یهودی می‌گذشت که بستگانش بر او گریه می‌کردند، فرمود: اینها برای این زن گریه می‌کنند، درحالیکه او در قبر خود معذب است، یعنی بخاطر کافر بودنش.^۳

خلاصه مطلب اینکه از آنچه تا حالا نگاشته شد، به این نتیجه می‌رسیم که عزاداری سنت است و بدعت نیست.

^۱. اسراء ۱۵

^۲. صحیح مسلم به شرح نووی ج ۶ ص ۲۳۲

^۳. همان ص ۲۳۴

زیرا بدعت به اصطلاح شرعی عبارت از افزودن به دین است، بدون آنکه دلیل و مدرکی وجود داشته باشد، و تمام آنچه را تا حالا نوشتیم، همه دلیل و مدرک بر مشروعیت عزاداری بود.

یا اینکه بدعت عبارت است از کاری، که اصلی در دین نداشته باشد، و تحت یک قاعده دینی قرار نگیرد، درحالیکه گریه کردن و عزاداری هم دلیل دارد و هم اصل، و قانون کلی که اصل اباحه در اشیاء باشد شامل آن می‌شود. بلی گاهی مراد از بدعت، معنای لغوی آن است یعنی نوآوری، و شکی نیست که نوآوری به هیچ عنوان محکوم به حکم بدعت، به معنای شرعی و اصطلاحی آن نخواهد بود.

فصل هفتم:

عزاداری بر امام حسین علیه السلام

گرچه جواز عزاداری و بلکه سنت بودن آن در فصل سابق کاملاً روشن شد، ولی خواستیم فصلی مفصل در رابطه با امام حسین (ع) بنویسیم، زیرا که در امام حسین (ع) خصوصیتی است، که برای احدی از مردم نبوده و نخواهد بود. خصوصیت امام حسین (ع) نسبت به دیگران این است، که برای آن حضرت سالها قبل از شهادت، و بلکه ولادتش عزاداری شده، و صدها سال است که بعد از شهادت آنحضرت (ع) نیز، برای او عزا داری می‌شود. خصوصیت امام حسین (ع) این است، که برای او نه تنها انسان‌ها بلکه ملائکه و جنیان، و حتی جمادات هم محزون شدند، و اشک ریختند. خصوصیت امام حسین (ع) این است که برای او نه تنها زنده‌ها بلکه کسانی که از دنیا رفته بودند، هم گریه کردند، و خصوصیت امام حسین (ع) این است که نه تنها مردم عادی برای او عزا داری می‌کنند، بلکه انبیاء و اولیای الهی نیز برای او عزاداری کرده اند و اشک ریخته اند. البته چند روایتی را در یکی از فصل‌های گذشته دال بر این مطلب نگاشتیم، اما اینجا مفصل تر وارد این قضیه می‌شویم، تا اهمیت عزاداری برای امام حسین (ع) و جایگاه آن مشخص شود.

مقریزی شافعی می‌نگارد: حاکم نیشابوری روایت می‌کند، ام الفضل دختر حارث بر رسول‌الله ﷺ وارد شد، و عرض کرد یا رسول‌الله ﷺ من دیشب خواب بدی دیدم پیامبر ﷺ فرمود: بگو خوابت را، عرض کرد: خیلی ناراحت کننده است، فرمود: باشد بگو، عرض کرد: دیشب خواب دیدم که قطعه از جسد شما جدا شد و در دامن من گذاشته شد، پیامبر ﷺ فرمود: خواب خوبی دیده ای، به همین زودی دخترم فاطمه (ع) پسری به دنیا می‌آورد انشاءالله تعالی، و آن کودک در دامن تو و کنار تو قرار خواهد گرفت.

پس فاطمه (ع) حسین (ع) را به دنیا آورد، و در دامن من قرار گرفت همانطور که پیامبر ﷺ فرموده بود.

روزی بر پیامبر ﷺ وارد شدم و حسین (ع) را در آغوش جدش رسول الله ﷺ قرار دادم، ناگاه دیدم که از چشمان مبارک آنحضرت اشک جاری شد، گفتم پدر و مادرم فدایتان شمارا چه می‌شود؟ فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و به من خبر داد که امت من فرزندانم حسین (ع) را به شهادت می‌رسانند، گفتم مگر می‌شود؟ فرمود بلی، جبرئیل برای من تربت و خاک سرخی را آورد.

حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث می‌گوید: این حدیث با شرط بخاری و مسلم صحیح است اما آندو این حدیث را ذکر نکرده‌اند.^۱

و باز از ابوبکر بن ابی شیبہ نقل می‌کند که ام‌المؤمنین ام سلمه گفت: حسین (ع) بر رسول خدا ﷺ وارد شد و من کنار درب منزل نشسته بودم، پس نگاه کردم دیدم که در دست رسول خدا ﷺ چیزی قرار دارد، و حسین (ع) هم روی سینه آنحضرت به‌خواب رفته است، عرض کردم یا رسول الله ﷺ: چه در دست شما می‌باشد، درحالی‌که طفل (امام حسین (ع)) بر روی سینه شما خوابیده و اشک از چشمان شما سرازیر است.

فرمود: جبرئیل خاک زمینی را که حسینم آنجا کشته می‌شود، برای من آورد و خبر داد که حسین را امت تو به شهادت می‌رسانند.

و در روایت دیگری که نقل می‌کند، این چنین دارد که رسول خدا ﷺ، آن تربت را به ام‌المؤمنین ام سلمه داد و فرمود: هروقت این خاک تبدیل به خون شد، بدان که فرزندانم حسین (ع) به شهادت رسیده است.

ام سلمه می‌گوید: آن خاک را در ظرفی قرار دادم و هر روز به آن نگاه می‌کردم و می‌گفتم: در روزی بزرگ تبدیل به خون می‌شود.^۲

ابن عبدالبر می‌گوید: ابن عباس گفت: رسول خدا ﷺ را در نیمه روز خواب دیدم، که آن حضرت ایستاده، پریشان و غبار آلود، در دست آنحضرت ظرفی قرار دارد و در آن ظرف خونی دیده می‌شود، عرض کردم: یا رسول الله ﷺ پدر

^۱. امتاع الاسماع ج ۱۲ ص ۲۳۷ از کتاب المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۹۴

^۲. امتاع الاسماع ج ۱۲ ص ۲۳۸

و مادرم فدایت باد، این چیست؟ فرمود: این خون حسین است، که از آغاز امروز آنرا جمع کرده ام، و بعد از تحقیق معلوم شد در همان ساعت امام حسین (ع) به شهادت رسیده است.^۱

ابن کثیر نیز داستان این خواب را با کمی تغییر نقل می‌کند: زیرا می‌نویسد وقتی ابن عباس پرسید از آنچه در دست پیامبر (ص) دیده بود، حضرت فرمود: این خون حسین و یاران او می‌باشد، که امروز از آغاز آنرا پیوسته جمع کرده ام (بعد می‌گوید: عمار (راوی خبر از ابن عباس) گفت: آنروز را یاد داشت کردیم و بعد از تحقیق معلوم شد، که روز شهادت حسین (ع) بوده است.

بعد آقای ابن کثیر می‌گوید: این حدیث را تنها احمد بن حنبل نقل کرده و اسناد آن قوی است.^۲

ترمذی از سلمی روایت می‌کند که بر ام‌المؤمنین ام سلمه وارد شدم، و دیدم گریه می‌کند، گفتم: سبب گریه شما چیست؟ گفت: رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که سرو صورت مبارکش خاک آلود بود، عرض کردم شما را چه می‌شود یا رسول‌الله (ص)؟ فرمود: من الآن شاهد به شهادت رسیدن حسین (ع) بودم.^۳

آقای صالح شامی از ابن عساکر نقل می‌کند: طائفه ای از مسلمانان که برای جنگ به بلاد روم رفته بودند، در کلیسائی دیدند نوشته شده:

اترجوا امة قتلت حسينا شفاعة جده يوم الحساب

آیا آن امتی که حسین را به شهادت رساندند، امیدوارند که به شفاعت جد او در روز قیامت نایل آیند؟

از افراد کلیسا سؤال کردند: این شعر را چه کسی نوشته اینجا؟ آنها گفتند: این شعر سه صدسال قبل از بعثت پیامبر شما اینجا نوشته شده است.^۴

۱. الاستیعاب ج ۱ ص ۳۹۵

۲. البداية و النهاية ج ۸ ص ۲۰۰

۳. سنن ترمذی ج ۵ ص ۳۲۳

۴. سبل الهدی و الرشاد ج ۱۱ ص ۸۰، البداية و النهاية ج ۸ ص ۲۰۰

البته ابن عساکر در روایت دیگری نقل می‌کند که وقتی از رومیان سؤال شد، این نوشته از کی و چه موقع در کلیسای شما موجود است؟ رومیان جواب دادند ششصد سال قبل از بعثت پیامبر شما یعنی حضرت محمد ﷺ.^۱

علامه مجلسی از صاحب تفسیر الدر الثمین در تفسیر آیه مبارکه فتلقى آدم من ربه کلمات روایت می‌کند: حضرت آدم (ع) وقتی به زمین فرستاده شد، جبرئیل (ع) به او تلقین کرد و گفت بگو: یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه یا محسن بحق الحسن والحسین ومنک الاحسان.

وقتی نام حسین (ع) بر زبانش جاری شد، اشکش سرازیر گردید و قلبش محزون شد، فرمود: ای برادر جبرئیل، بردن نام شخص پنجم قلبم را شکست و اشکم را روان ساخت؟ جبرئیل (ع) گفت: این فرزند تو (حسین (ع)) مصیبتی می‌بیند که همه مصیبت‌ها در برابر آن مصیبت کوچک و حقیر اند.

حضرت آدم (ع) فرمود: آن کدام مصیبت است؟ جبرئیل (ع) پاسخ داد: او را به شهادت می‌رسانند با لب تشنه، بدون آنکه کسی او را یاری و نصرت کند و اگر ببینی او را ای آدم که آب می‌خواهد و طلب نصرت و یاری می‌کند، و تشنگی، چنان بر او غلبه کرده است که همه جارا تاریک می‌بیند، و هیچ کس پاسخ او را نمی‌دهد، مگر با شمشیرها و نوشانیدن مرگها، پس او را ذبح نمایند از پشت سر و اموالش را دشمنان به غارت ببرند و سرهای او و یارانش را با اهل بیت اسیر او شهر به شهر بگردانند.

وقتی جبرئیل (ع) ماجرا را برای حضرت آدم (ع) اینگونه نقل کرد، جبرئیل و آدم مانند مادری که فرزند جوانش را از دست داده باشد بر این مصیبت عظمی گریستند.^۲

ابن کثیر دمشقی می‌گوید: از ابو جناب کلبی و غیر او نقل شده، که مردم کربلا همیشه گریه و نوحه جنیان را بر امام حسین (ع) می‌شنیدند که می‌گفتند:

^۱. تاریخ مدینه دمشق ج ۱۴ ص ۲۴۳

^۲. بحار الانوار ج ۴۴ ص ۲۴۵

مسح الرسول جبینہ فله بریق فی الخدود
ابواه من اعلی قریش وجده خیر الجدود

پیامبر ﷺ همیشه دست مهربانی بر پیشانی حسین (ع) می کشید، و گونه های حسین درخشنده و براق بود.

پدر و مادر حسین (ع) از بزرگواران قریش بودند، و پدر بزرگ او بهترین پدر بزرگها می باشد.^۱

ذهبی نیز اول قضیه را اینگونه نقل می کند که ابوجناب کلبی گفت: رفتم به کربلاء و از مردی از بزرگان عرب در آنجا پرسیدم که ما شنیده ایم، شما گریه و نوحه جنیان را می شنوید، آن مرد گفت: نمی بینی کسی را که مثل من از آنچه شنیده است خبر بدهد، گفتم: به من بگو چه شنیده ای، آن مرد گفت: شنیدم که آنها می گفتند (و سپس شعر فوق را خواند).^۲

و از ام سلمه نقل می کند که گفت: شنیدم که جنیان بر حسین (ع) گریه می کردند و با صدای بلند ناله سر می دادند.^۳

صالحی شامی می گوید: علاوه بر آنچه که گفته شد بعضی از مردم می گویند که زنان جنی، اینگونه بر حسین (ع) نوحه می کردند.

ایها القاتلون ظلماً حسینا ابشروا بالعذاب و التنکیل
کل اهل السماء یدعو علیکم و نبی مرسل و قبیل
قد لعنتم علی لسان داود و موسی و صاحب الانجیل

ای کسانی که امام حسین (ع) را ظالمانه به شهادت رسانیدید، بشارت باد بر شما عذاب دردناک الهی و بدبختی و هلاکت ابدی.

تمام ملائکه آسمان و انبیاء الهی و کسانی که قبلاً شهید شده اند شما را لعنت و نفرین می کنند.

^۱. البدایة و النهایة ج ۸ ص ۲۰۰

^۲. تاریخ الاسلام ج ۵ ص ۱۷

^۳. همان

شما در لسان داوود نبی و موسی کلیم و صاحب انجیل حضرت عیسی لعن شده اید.^۱

و باز از ابو نعیم نقل می‌کند که وقتی امام حسین (ع) به شهادت رسید، سپاه یزید سر آن بزرگوار را برداشته از کربلا حرکت کردند، و در اولین منزلگاه، برای استراحت توقف نموده مشغول شرب خمر و عیاشی شدند.

ناگهان قلمی آهنین از دیوار بیرون آمد و یک سطر خط را با خون نوشت:

اترجوا امة قتلت حسیناً شفاعة جده يوم الحساب

آیا امتی که حسین (ع) را به شهادت رسانیدند، امیدوار شفاعت جد او در روز قیامت هستند؟^۲

ذهبی از عیسی بن حارث کندی نقل می‌کند که وقتی اباعبدالله الحسین (ع) به شهادت رسید، تا هفت روز بعد از نماز عصر، به نظر می‌آمد که دیوارها لباس زرد رنگ متمایل به سرخی در برکرده باشند، و می‌دیدیم که ستارگان بعضی با بعضی دیگر برخورد می‌کردند.^۳

و باز نقل می‌کند که ولید بن عبدالملک در مجلس خود از زهری پرسید: که سنگ‌های بیت المقدس، در روز شهادت امام حسین (ع) چه علامتی از خود بروز دادند، زهری گفت: هیچ سنگی را در آن روز از جایش بر نداشتند، مگر اینکه دیدند زیر آن سنگ خون غلیظ وجود دارد.^۴

و از واقدی نقل می‌کند که عبدالملک کسی را به‌سوی فرزند رأس الجالوت (عالم بزرگ یهود) فرستاد، که از او بپرسد، آیا در شهادت حسین (ع) علامت و نشانه‌ای دیده شد؟ فرزند رأس الجالوت جواب داد: هیچ سنگی را در آنروز از زمین بر نداشتند، مگر اینکه دیدند زیر آن خون غلیظی جمع شده است.^۵

^۱. سبل الهدی و الرشاد ج ۱۱ ص ۷۶

^۲. همان

^۳. تاریخ الاسلام ج ۵ ص ۱۵ البته این قضیه در تاریخ مدینه دمشق و المعجم الکبیر نیز ذکر شده است.

^۴. همان ص ۱۶

^۵. همان

و بازنقل می‌کند که وقتی امام حسین (ع) به شهادت رسید بارانی به رنگ خون باریدن گرفت.^۱

آنچه گفته شد و مطالب دیگری بالاتر از آنچه ذکر شد، در کتب معتبر برادران اهل سنت ذکر شده، و هیچ کدام شان هم خدشه در این مطالب نکرده اند بلکه تأیید کرده اند.

البته آقای ابن تیمیه و ابن کثیر دمشقی، بدون اینکه دلیلی ارائه کنند، بر تمام آنچه بعد از شهادت امام حسین (ع) اتفاق افتاده است، خط بطلان کشیده‌اند، که چون اشکالات این دو نفر اشکالات علمی نیست، حتی خود علمای اهل سنت هم به آن اعتنا نکرده اند، لذا از نقل و رد آن صرف نظر می‌شود.

خوانندگان محترم می‌توانند به کتابهای مثل تهذیب الکمال ج ۶ ص ۴۳۲ و ۴۳۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۴ ص ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸، سیر اعلام النبلاء، ج ۳ ص ۳۱۲، المعجم الکبیر طبرانی ج ۳ ص ۱۱۴، الثقات ابن حبان ج ۵ ص ۴۸۷، تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی ج ۲ ص ۳۰۵ و کتابهای دیگر مراجعه نمایند.

اشکال و جواب

البته ممکن است کسانی اشکال کنند که آسمان یا زمین یا موجوداتی که دارای روح نیستند، چگونه امکان دارد محزون شوند یا گریه کنند، چون این مخلوقات چشم ندارند تا اشک از آن جاری شود.

جواب داده می‌شود که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ﴾ آسمانهای هفتگانه و زمین خداوند را تسبیح می‌گویند^۲، ﴿وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ﴾ و رعد تسبیح و حمد او می‌گوید.^۳

ممکن است اینجا هم پرسیده شود که آسمان و زمین و رعد دهان ندارند، پس چطوری تسبیح می‌کنند؟ یقیناً در جواب گفته می‌شود که تسبیح هرچیزی را

^۱ تاریخ الاسلام ج ۵ ص ۱۶

^۲ اسراء ۴۴

^۳ رعد ۱۳

در رابطه با خود همان چیز باید در نظر گرفت، همین جواب نسبت به سؤال قبل نیز خواهد آمد.

برای اینکه لازم نیست ما همه اشیاء عالم را به موجودات زنده و یا انسان قیاس کنیم.

از طرف دیگر قرآن کریم در رابطه با مجرمانی چون فرعون و اتباعش چنین می‌فرماید ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ﴾ نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و نه به آنها مهلتی داده شد.^۱

و مسلم است که اگر چیزی بتواند گریه نکند، می‌تواند گریه هم بکند، و اگر آسمان و زمین بر انسانهای بدکار و مجرم گریه نمی‌کنند و خداوند گریه آسمان و زمین را بر آنان نفی می‌کند، یعنی اینکه آسمان و زمین گریه می‌کنند، اما نه برای بدان و مجرمان بلکه برای خوبان و مؤمنان.

امیرمؤمنان (ع) نیز طبق نقل علی بن ابراهیم قمی در تفسیر، وقتی با یکی از دشمنان خدا و رسول خدا مواجه شد، فرمود: ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ﴾ نه آسمان و نه زمین بر آنان گریست و نه مهلتی هم برای شان داده شد.

اما وقتی با امام حسین (ع) مواجه شد فرمود: اما آسمان و زمین برای حسین (ع) گریه می‌کنند، و فرمود: آسمان و زمین گریه نکرده‌اند، مگر بر یحی بن زکریا (ع) و حسین بن علی (ع).^۲

آقای ابن جریر طبری در تفسیر خود ذیل آیه مبارکه ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ...﴾ بعد از آنکه می‌گوید نه آسمان بر غرق شدگان (فرعونیان) گریست و نه زمین، می‌گوید: گفته شده: گریه آسمان سرخی اطراف آن است، بعد کسانی را که روایاتی در این زمینه نقل کرده اند ذکر می‌کند و در شماره ۲۴۰۷۲ با سند از

^۱. دخان ۲۹

^۲. بحار الانوار ج ۱۴ ص ۹۶۷

سدی نقل می‌کند: وقتی که امام حسین (ع) به شهادت رسید آسمان بر او گریست و گریه آسمان عبارت از سرخی آن است.

و در شماره ۲۴۰۷۵ از مجاهد نقل می‌کند: آسمان بر مؤمنی که از دنیا می‌رود چهل روز اشک می‌ریزد.^۱

آقای ابن کثیر دمشقی نیز در تفسیر خود از مجاهد و ابن عباس و سعید بن جبیر، روایت می‌کند: آسمان و زمین بر مؤمنی که از دنیا می‌رود چهل روز گریه می‌کنند.^۲

و این مطلب در دیگر تفاسیر برادران اهل سنت مثل الدرالمثور و الاتقان و غیر آن در ذیل آیه مبارک آمده است که خواننده گان محترم می‌توانند مراجعه کنند.

جای تعجب است که آقای ابن کثیر، وقتی روایات فوق الذکر را نقل می‌کند، هیچ گونه اظهار نظری نمی‌کند، اما وقتی احادیثی را که در رابطه با گریه آسمان برای امام حسین (ع) وارد شده است نقل می‌کند، مثل روایت سرخ شدن آسمان در شهادت آن بزرگوار، به مدت چهار ماه که این علامت گریه آسمان می‌باشد، و مثل روایت خونی که زیر سنگهای بیت المقدس، در روز عاشورا دیده شده بود، و غیره می‌گوید: تمام این مطالب اشکال دارد و ظاهر امر این است، که این گفته‌ها از خرافات شیعه است، تا قضیه را بزرگ جلوه بدهند.^۳

باید به آقای ابن کثیر و پیروانش گفته شود: شما بر فرض، روایاتی را که مخصوصاً در رابطه با امام حسین (ع) آمده منکر شوید، آیا امام حسین (ع) را از مؤمنان می‌دانید یا خیر؟ و اگر می‌دانید پس با روایات قبلی، چه کار می‌کنید که دلالت می‌کردند: آسمان چهل روز بر مؤمن گریه می‌کند و گریه آن هم سرخی اطرافش می‌باشد، و آیا این روایات هم از سخافات و خرافات شیعه می‌باشد، وانگهی تمام روایات چه آنها که به‌نحو عموم از گریه آسمان سخن گفته‌اند، و

^۱. تفسیر جامع البیان ج ۲۵ ص ۱۶۰ و ۱۶۱

^۲. تفسیر ابن کثیر دمشقی ج ۴ ص ۱۵۳

^۳. تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۱۵۴

چه آنها که در رابطه با امام حسین (ع) وارد شده است، همه در کتب اهل سنت نقل شده است، ما هم از کتب شیعه در این زمینه نقل نکردیم، تا گفته نشود که این روایات را شیعیان ساخته اند، وگرنه در کتب شیعه روایات بیش از حد شمارش در این زمینه وجود دارد، و در بین آنها روایت، روایات صحیح السند و مورد قبول علماء هم موجود است، ولی بذکر روایات کتب برادران اهل سنت اکتفاء نموده و اینک قضاوت را به خوانندگان محترم واگذار می‌نمائیم.

و هم‌چنین در جواب آقای ابن کثیر می‌گوئیم: ابن جوزی بعد از آنکه روایت ابن سعد در طبقات را نقل می‌کند، که سرخی موجود در آسمان، بخاطر شهادت امام حسین (ع) می‌باشد، و قبل از آن وجود نداشت.

می‌گوید: پدر بزرگم ابوالفرج (عبدالرحمن بن جوزی) در کتاب التبصره گفته است: چونکه آدمی در حال غضب صورتش سرخ می‌شود، و این سرخی صورت کاشف از غضب انسان است، (رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر ضمیر) پس به او می‌گویند غضب‌ناک مباش، در خداوند متعال چون جسم نیست این مطلب قابل تصور نمی‌باشد، اما آن ذات مقدس اثر غضبش را بر قتله امام حسین (ع) ظاهر ساخت به سرخی که در افق پدیدار می‌گردد.^۱

از آقای ابن کثیر می‌پرسیم، آیا سبط بن جوزی یا جد او ابوالفرج که از بزرگان علمای اهل سنت بودند، شیعه هستند؟ که این مطالب را در کتابهای خود نوشته اند؟

خلاصه نتیجه گرفته می‌شود که چه روایاتی که مخصوصاً در رابطه با گریه آسمان و زمین، برای امام حسین (ع) موجود است قبول کنیم و یا قبول نکنیم، گریه آسمان و زمین برای آنحضرت مسلم و ثابت است، برای اینکه امام حسین (ع) از بالاترین مؤمنان و از انسانهای کامل به تمام معنی می‌باشد، و روایات دلالت داشتند که آسمان چهل روز برای مؤمنی که از دنیا رفته گریه می‌کند.

^۱. تذکرة الخواص ج ۲۴۶

گریه امامان بعد از امام حسین (ع) بر مصیبت جانسوز کربلا

ابن نما روایت می‌کند: از امام سجاد علی بن الحسین (ع) سؤال شد، که چرا شما شب و روز در مصیبت کربلاء گریه می‌کنید؟ آنحضرت در جواب فرمود: از یعقوب پیامبر یکی از فرزندانش مفقود شد، آنقدر گریه کرد تا نابینا گردید درحالی‌که پسرش زنده بود، و یعقوب (ع) علم به موت او نداشت، اما من در کربلا دیدم که پدر بزرگوام و هفده نفر از اهل بیتم در یک ساعت به شهادت رسیدند، چگونه می‌توانم این غم را از دلم بیرون کنم.^۱

گر از یعقوب تنها یوسفی اندر جهان گم شد
بدشت کوفه از ختم رسل یک دودمان گم شد
چرا برهم نشد شیرازه اوراق ای گردون
چو در دشت بلا قرآن ناطق از میان گم شد
تن پاک حسین از نعل سمّ مرکب دشمن
چنان پامال شد کز وی نشان استخوان گم شد
فغان زان دم که لیلا تیرباران دید اکبر را
بزد تا چشم برهم نور چشمش از میان گم شد
ندانستم کجا افتاده دستش لیک دانستم
که بیرق از کف ساقی عباس جوان گم شد
چنان زد قحط آب اندر نهاد اهل بیت آتش
که در چشم یتیمان گوهر آب روان گم شد
بدشت کوفه هرخاری که سر بیرون کشید از گل
بپای زخم‌دار عابدین ناتوان گم شد
کند گر شهربانو تا قیامت گریه حق دارد
که از وی همچو اصغر طفلک شیرین زبان گم شد
نشان داغ قاسم گم نگردد از دلم یارب
در آن ساعت که برگویند از واصل نشان گم شد^۲

ابن شهر آشوب نقل می‌کند از امام صادق (ع)، که امام زین العابدین (ع) بیست سال در مصیبت کربلا گریه کرد و هروقت طعامی برایش می‌آوردند،

^۱. مشیرالاحزان ص ۱۱۵

^۲. واصل کابلی

شروع به گریه می‌کرد،^۱ و هروقت می‌خواست آب بنوشد، گریه اش می‌گرفت و بحدی گریه می‌کرد که ظرفش با گریه پر می‌شد، گفتند: چرا اینقدر گریه می‌کنید؟ فرمود: چگونه گریه نکنم درحالی‌که دیدم پدرم را از آبی منع کردند که حیوانات صحرا می‌توانستند از آن بنوشند.^۲

صدوق از امام صادق (ع) نقل می‌کند که گریه کنندگان عالم پنج نفرند آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه بنت محمد (ع) و علی بن الحسین (تا آنجا که می‌فرماید) امام سجاد بیست سال یا چهل سال بر مصیبت کربلا اشک ریخت.^۳

سیدبن طاووس در وقایع متأخره از شهادت امام حسین، و گریه و ضجّه اهل بیت آنحضرت، به شمول امام سجاد (ع) اینگونه می‌نویسد: چون زنان و اهل بیت آنحضرت از شام به طرف مدینه حرکت کردند، و به عراق رسیدند، به کسی که راهنمای آنها در این مسیر بود، گفتند: مارا به کربلاء ببر، پس رسیدند به محل شهادت آن بزرگوار و یارانش، دیدند که جابر بن عبدالله انصاری (رح) و جماعتی از بنی هاشم و مردانی از آل پیامبر (ع)، همه برای زیارت قبر آن حضرت، پیش از آنان به کربلا آمده اند، پس همزمان شروع به عزاداری نمودند، و ملاقات کردند همدیگر را با گریه و غم و زدن به سرو صورت.

مجلس عزائی برپا داشتند که جگرها را کباب می‌کرد، زنان اطراف کربلا نیز به آنان پیوستند و چند روز عزاداری آنان ادامه پیدا کرد.

از ابوحباب کلبی روایت شده که گفت: معماران و گچ کاران منطقه گفتند: ما شبانه بسوی جبانة حرکت می‌کردیم و نزدیک قتلگاه حسین (ع) شنیدیم، که جنیان بر آنحضرت نوحه سرداده بودند و می‌گفتند:

مسح الرسول جینه فله بریق فی الخدود
ابواه من اعلی قریش وجده خیر الجدود

^۱. المناقب ج ۴ ص ۱۶۵

^۲. همان ص ۱۶۶

^۳. الخصال ج ۱ ص ۲۷۲

رسول الله ﷺ همیشه دست مهربانی بر سر و صورت حسین (ع) می کشید و گونه های آنحضرت براق و روشن بود. پدر و مادر آن بزرگوار از بزرگان قریش بودند و جد آنحضرت بهترین پدر بزرگها می باشد.

بعد از کربلا به سوی مدینه راه افتادند، بشیرین حذلم می گوید: چون به مدینه نزدیک شدیم، امام زین العابدین (ع) توقف نموده و در نزدیکی مدینه منزل کردند، و خیمگاه خود را برپا نمودند، زنان نیز از مراکب خود پیاده شدند. آنحضرت (ع) به من فرمود: ای بشیر خداوند پدرت را رحمت، کند او مردی شاعر بود، آیا تو هم از شعر سر رشته داری، عرض کردم، بلی ای پسر رسول خدا ﷺ من هم شاعرم. فرمود: برو داخل مدینه و خبر شهادت ابا عبدالله الحسین (ع) را به مردم مدینه ابلاغ کن.

بشیر می گوید: سوار بر اسبم شدم و با سرعت خودم را به مدینه رساندم، پس چون داخل مسجد النبی ﷺ شدم، با گریه و ناله صدایم را بلند نموده و این شعر را انشاد نموده خواندم.

یا اهل یثرب لا مقام لکم قتل الحسین فادمعی مدرار
الجسم منه بکربلاء مخرج والرأس منه علی القنائة یدار

ای اهل یثرب (مدینه) دیگر در مدینه نمانید زیرا که حسین بن علی (ع) به شهادت رسیده و مدینه بی حسین شده است، به همین جهت سیلاب اشک از چشم من روان است، جسم آن بزرگوار در کربلا بخون خود غلطان شد، و سر آن امام همام بر روی نیزه ها، شهر به شهر و دیار به دیار گردانیده شد. بشیر می گوید: سپس گفتم ای مردم مدینه، اینک علی بن الحسین (ع)، با عمه ها و خواهرانش نزدیک مدینه منزل کرده اند، و من فرستاده آن بزرگوار به سوی شما هستم، تا شمارا به طرف آنها راهنمایی کنم.

بشیر می‌گوید: در مدینه حتی یک زن مخدره و محجبه باقی نماند مگر اینکه صورتهای خود را برهنه و موهای خود را پریشان نمودند، و با دست به سرو صورت خود می‌زدند، و صورتهای خود را می‌خراشیدند، صدای شان به ناله و گریه بلند بود.

مثل آنروز از شدت گریه و ناله و غم و مصیبت ندیده بودم، و روزی سخت تر از آنروز بر مسلمانان مشاهده نکرده بودم.

دخترکی را دیدم که بر حسین (ع) نوحه می‌کرد، و اشک می‌ریخت و شعری در مصیبت امام حسین (ع) می‌خواند، آنگاه گفت: ای خبر آورنده، غم و مصیبت ما را تازه کردی، و قلوب ما را که هنوز بهبود پیدا نکرده بود جریحه دار نمودی، بگو کی هستی و از کجا آمده ای، گفتم: بشیر بن حزم هستم که مولایم علی بن الحسین (ع)، مرا به سوی شما فرستاده است، و آن بزرگوار با همسفرانش در فلان منزل اقامت کرده اند، پس آن دخترک با سرعت به طرف آن منزل حرکت نمود.

من هم سوار شدم تا برگردم به سوی مولایم امام زین العابدین (ع)، دیدم که از شدت ازدحام و کثرت جمعیت راه ها همه مسدود شده است، پس پیاده شدم و از روی شانه های مردم حرکت کردم، تا خود را به خیمگاه امام سجاد (ع) رسانیدم.

پس آن بزرگوار از خیمه بیرون آمد و دستمالی بدست داشت که اشکهای چشمش را با آن خشک می‌کرد.

خادم آنحضرت کرسی گذاشت و آن بزرگوار روی آن نشست درحالیکه نمی‌توانست از گریه خود داری کند.

صدای مردم به گریه بلند بود، زنان و دختران مدینه ناله می‌کردند، و از هر طرف مردم به آن بزرگوار تسلیت می‌گفتند، آن منطقه یکپارچه ضجه و ماتم شده بود.

آنگاه امام سجاد (ع) با دست خود اشاره کرد که ساکت باشید و فوراً مردم ساکت شدند، بعد از حمد خداوند متعال، فرمود: ای مردم، خداوند ما را به مصیبت‌های بزرگی امتحان کرد، و در اسلام شکست بزرگی بخاطر شهادت امام حسین و یارانش و اسارت زنان و دخترانش وارد شد.

یزیدیان سر آن امام بزرگوار را بالای نیزه‌ها به شهرها گردانیدند، و این مصیبت، مصیبتی است که مثل آن دیده نشده است.

ای مردم، کی می‌تواند بعد از شهادت امام حسین (ع) خوشحال باشد؟ و کدام دل می‌تواند بخاطر آنحضرت محزون نباشد؟

مصیبتی که در این مصیبت همه عالم و مخلوقات عالم، و ملائکه مقرب خدا و اهل آسمانها در آن باهم گریستند.

ای مردم، کدام دلی است که از قتل امام حسین (ع) پاره نشده باشد، و کدام قلبی است که به‌سوی او میل نکند، و کدام گوش است که تحمل شنیدن این مصائب را داشته باشد؟

ای مردم، یزیدیان ما را طرد نموده و پراکنده ساختند، و از دیار مان بیرون کردند، و با ما مانند اسیران کفار رفتار نمودند، درحالی‌که از ما هیچ جرمی سر نزده بود، به‌خدا قسم اگر پیامبر ﷺ به جای آنهمه سفارش که در حق و حرمت ما فرموده بود، امر به قتل و غارت ما می‌داد، از آنچه کردند، بیشتر نمی‌کردند فانالله و انا الیه راجعون.

بعد مرحوم سید بن طاووس می‌گوید: سپس آنحضرت با اهل و عیال وارد مدینه شده، و به منازل و خانه‌های شهدای کربلاء نگاه کرد، دید از همه آن خانه‌ها صدای ناله بلند است، و با زبان حال آن خانه‌ها از فقدان مردان خویش ناله می‌کردند و اشک می‌ریختند.^۱

^۱. اللهوف ص ۱۹۴-۲۰۲

آنگاه همه به سوی مرقد مطهر رسول خدا ﷺ رفتند و تا چشم آن بلا دیدگان و مصیبت زدگان، بر آن قبه منوره افتاد، صدای وا جداه و محمده از میان آنان برخاست، زینب (ع) دستهایش را به دو طرف دروازه مسجد پیامبر ﷺ گذاشت و صدا زد یا جداه من برایت خبر شهادت برادرم حسین (ع) را آورده ام، سپس رو به جانب قبر مادرش زهرا (ع) نموده و از رنج سفر و مصیبت آنچه دیده بود بازگو کرد.

برخیز حال زینب خونین جگر پیرس	از دختر ستم زده حال پسر پیرس
با کشتگان بدشت بلا گر نبوده ای	من بوده ام حکایتشان سر بسر پیرس
از ماجرای کوفه و از سرگذشت شام	یک قصه ناشنیده حدیث دیگر پیرس
از کودکان از سفر کوفه و دمشق	پیمودن منازل و رنج سفر پیرس
یک روز از مدینه سفر کن به کربلا	احوال نور دیده خیرالبشر پیرس
دارد سکنه از تن صد پاره اش خبر	حال گل شگفته ز مرغ سحر پیرس
از چشم اشکبار و دل بی قرار ما	کردیم چون بسوی شهیدان گذر پیرس
بال و پریم ز سنگ حوادث بهم شکست	برخیز و حال طائر بشکسته پر پیرس
بیداری شب از پی تیمار کودکان	ای بانوی بهشتی از این چشم تر پیرس ^۱

علی بن محمد خراز قمی از کمیت شاعر نقل می‌کند، که وارد شدم بر مولایم امام باقر (ع) و عرض کردم ای فرزند رسول خدا ﷺ، من در رابطه با شما خاندان اشعاری سروده‌ام، آیا اجازه می‌دهید آنرا در محضر شما بخوانم؟ حضرت فرمودند: این روزها ایام البیض است^۲. عرض کردم: شعر من فقط برای شما خاندان است، فرمود بخوان، پس در محضر آن حضرت عرض کردم:

اضحکنی الدهر و ابکانی والدهر ذو صرف و ألوان

^۱. سروش اصفهانی

^۲. یعنی روزهای سفید و روشن که به روزهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه قمری اطلاق می‌شود

لتسعة بالطف قد غودروا صاروا جميعاً رهن اكفان
 دنیا مرا می‌خنداند و می‌گریاند و روزگار دارای چهره‌ها و رنگ‌های مختلف
 است، برای آن نه نفر که در سرزمین طف (کربلاء) به شهادت رسیدند و در
 بیابانها رها شدند، و همه در کفن‌ها بودیعت و امانت قرار گرفتند.
 آنحضرت (ع) شروع کرد به گریه کردن و امام صادق (ع) نیز گریه کرد، و
 صدای زنی را از پشت حجاب شنیدم که گریه می‌کرد.

و وقتی به این بیت از شعر رسیدم:

و ستة لا يتجاری بهم بنو عقیل خیر فتيان

ثم علی الخیر مولا هم ذکرهم هیج احزانی

و شش نفر فرزندان عقیل که بهترین سواران بودند و مثل و مانند نداشتند،
 یکی از آنها علی بود که نیکوتر از همه شان و مولایشان بود و یاد آنها، غم‌هایم
 را زیاد و اشکم را جاری می‌کند.

امام باقر (ع) گریست و فرمود: هرکسی که ما اهل بیت را یاد کند، یا ما در نزد
 او یاد شویم و برای مصیبت ما باندازه بال مگسی اشک از دیدگانش جاری شود،
 خداوند متعال برای او در بهشتش خانه‌ای بنا کند، و خداوند این اشک را بین
 او و آتش جهنم حایل خواهد کرد.^۱

و این نکته می‌رساند که ائمه علیهم السلام تأکید زیاد داشتند برای برپائی
 مراسم عزای حسینی، و اینکه در هر مناسبتی و در هر زمانی یادی از آن امام
 بزرگوار و راه و هدف او بشود، تا ذکر او در ذهن‌ها جاوید بماند، و غم او که
 غم همه‌ی اهل بیت رسول الله (ص) می‌باشد فراموش نشود، و برای همین جهت بود
 که امام باقر (ع) در حدیث زیارت امام حسین (ع) در روز عاشورا، از راه دور و

۱. بحار الانوار ج ۳۶ ص ۳۹۰

نزدیک فرمود: پس هرکس نتوانست روز عاشورا خودش را به کربلا برساند، باید برای امام حسین (ع) ندبه نموده و بر مصیبت های وارده بر آنحضرت گریه کند، و اهل خانه اش را نیز دستور بدهد که اشک بریزند، بلکه در خانه خود مجلس عزاداری برپا کند، و در این مصیبت جانگداز اظهار جزع نموده، همدیگر را در این مصیبت عظیم تسلیت بگویند.^۱

عبدالله بن سنان می گوید: روز عاشورا خدمت مولایم امام صادق (ع) رسیدم، دیدم آنحضرت (ع) چهره مبارکش گرفته و غمگین است، و اشک از دیدگانش بر صورت مبارکش سرازیر شده است.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا (ص) گریه شما برای چیست؟ خداوند چشمهای شمارا نگریاند، فرمود: آیا نمی دانی که حسین بن علی (ع) در مثل چنین روزی به شهادت رسیده است.^۲

ابوالفرج اصفهانی اموی از علی بن اسماعیل از پدرش اسماعیل، نقل می کند، که خدمت امام صادق (ع) بودم که غلام آنحضرت برای سید حمیری اجازه ورود خواست، حضرت دستور داد که داخل شود و فرمود: زنان و دختران و خواهران آنحضرت همه در پشت پرده حاضر شوند، و قتی سید حمیری داخل شد و نشست، حضرت از او خواست که روضه امام حسین (ع) را بخواند، و او نیز شعری را که در این زمینه سروده بود خواند

امر علی جدت الحسین فقل لا عظمه الزکیة
آ أعظماً لا زلت من وطفاء ساکبة رویة
و اذا مررت بقبره فاطل به وقف المطیة
و ابک المطهر للمطهر و المطهرة النقیة

^۱. وسایل الشیعة سی جلدی ج ۱۴ ص ۵۰۹

^۲. مستدرک الوسایل ج ۶ ص ۲۷۹

کبکاء معولة أئت يوماً لواحدھا المنیة

خلاصه ترجمه: بر قبر مطهر حسین (ع) گذر کن و به استخوانهای پاکیزه و طیب آنحضرت بگو: ای استخوانهای پاکیزه، اگر روزی شمارا از آب منع کردند، اما با اشک سوزان دوستان امام حسین (ع)، سیراب هستید.

وقتی به قبر مطهر آن بزرگوار مرور کردی، پس از آنجا زود نرو، و مدتی طولانی توقف کن، اشک بریز برپا کیزه، فرزند پدر و مادر پاکیزه، مانند گریه کردن و اشک ریختن زنی که یک فرزند بیشتر نداشته و آنرا از دست داده است.

اسماعیل می گوید: اشکهای امام صادق (ع) بر صورت مبارکش جاری شد، و صدای ناله و گریه بلند از خانه آنحضرت بالا گرفت، تا وقتی که حضرت دستور داد که سید حمیری نخواند، و به فرمان حضرت صادق (ع) ساکت شد.^۱

در کتابهای دیگر نیز آمده است، از ابی هارون مکفوف که امام صادق (ع) به من امر فرمود: شعری در مصیبت جدم حسین (ع) برای ما بخوان، پس شعری خواندم، آنحضرت فرمود: آنچنان که بین خود می خوانید، یعنی با سوز و گداز، پس خواندم:

امرر علی جدث الحسین فقل لاعظمه الزکیة

آنحضرت پس از شنیدن شعر به گریه افتاد و فرمود: بیشتر بخوان، پس قصیده دیگری خواندم، باز آنحضرت گریست، و شنیدم گریه و ناله ی زنانه را که پشت پرده بودند.

آنگاه امام (ع) به من فرمود: ای ابو هارون، هرکس برای حسین (ع) شعری بگوید و بگیرد و بگیراند ده نفر را، خداوند پاداششان را بهشت عطا خواهد،

^۱. الاغانی ج ۷ ص ۱۷۵

کرد و اگر بگریاند پنج نفر را خداوند پاداششان را بهشت عطا خواهد کرد، و اگر بگریاند حتی یک نفر را خداوند به آندو بهشت عطا خواهد کرد، و کسی که نام و یاد و مصیبت امام حسین (ع) را بشنود، و از چشم او به اندازه بال مگسی اشک بیرون بیاید، ثواب و پاداش او با خداوند خواهد بود، و خداوند متعال بغیر بهشت برای او راضی نخواهد شد.^۱

اشکال و جواب

ممکن است بعضی اشکال کنند، که یک قطره اشک چطور موجب می شود که انسان اهل بهشت شود، و اگر این طور باشد، پس هرکسی هر گناهی کرد بکند، و بعدش برای امام حسین (ع) اشک بریزد و خاطر جمع باشد، که خداوند او را اهل بهشت قرار می دهد.

آیا در این صورت راه گناه برای مردم باز نمی شود، و آیا مردم نسبت به واجبات و محرمات، کم اعتناء و یا حتی بی اعتناء نخواهند شد.

در جواب این اشکال باید گفته شود که اولاً شبیه این روایت، روایات زیادی در کتب حدیثی وجود دارد، و امکان ردّ تمام احادیثی، که وعده بهشت بخاطر بعضی از اعمال داده شده هم وجود ندارد، و هر جوابی که برای آن روایات داده شود، جواب برای روایت فوق الذکرهم خواهد بود.

از باب نمونه ترمذی در باب مناقب علی (ع) از رسول خدا (ص) نقل می کند که آن بزرگوار درحالی که دست حسن (ع) و حسین (ع) به دستش بود فرمود: من

^۱. وسائل الشیعة سی جلدی ج ۱۴ ص ۵۹۵

احبّنی و احبّ هذین و اباهما و امّهما کان معی فی درجتی یوم القیامة؛ «هرکس مرا و این دو فرزندم را و پدر و مادر ایشان را دوست بدارد، روز قیامت با من در یک درجه خواهد بود».^۱

اگر گفته شود که طبق این روایت هرکسی که هرگناهی را انجام بدهد، و فقط به این پنج بزرگوار اظهار عشق و محبت کند، می‌تواند وارد بهشت شود، و با رسول خدا (ص) در یک درجه باشد، چه جوابی برای این اشکال خواهد بود؟ همان جواب را ما برای اشکال فوق بیان خواهیم کرد.

ثانیاً مسلم است که این دو روایت، و امثال آن که بسیار مهم می‌باشد، معنایش این نیست که بهشت رفتن به همین سادگی باشد بلکه اگر کسی بقیه شرایط را داشته باشد، یعنی حق الناس بگردنش نباشد، اهل بندگی باشد، و ایمان به خدا و رسول و قیامت داشته باشد، اهل انجام واجبات و ترک محرمات هم باشد، و برای امام حسین (ع) هم اشک بریزد خداوند بعضی از لغزش‌های او را به برکت این اشک ریختن، می‌بخشد همانطوریکه به برکت دوستی پنج تن آل عبا (ع) بعضی از گناهان انسان بخشیده می‌شود.

ثالثاً بخاری نیز از رسول خدا (ص) روایت نموده است که فرمود: لعلّ الله اطلع علی اهل بدر فقال: اعملو ما شئتم فقد وجبت لكم الجنة او فقد غفرت لكم.

^۱. سنن، ترمذی ج ۵ ص ۳۰۵ و البته این روایت در دیگر کتابهای برادران اهل سنت نیز آمده است.

خداوند متعال بر اهل بدر نظر کرد و فرمود: هرچه دلتان می‌خواهد انجام بدهید زیرا بهشت را برای شما واجب کرده‌ام، یا اینکه فرمود: همه گناهان شما را آمرزیده‌ام.^۱

می‌بینید که در یک جنگ شرکت کرده‌اند، خداوند متعال می‌فرماید بهشت برای آنان واجب، و گناهان شان از گذشته و آینده بخشیده است. بلکه می‌فرماید: هرکاری می‌خواهید بکنید، حتی اگر حرام و گناه باشد (اعملوا ما شئتم) برای شما ضرری ندارد.

حال اشکال کنندگان هر جوابی برای اینجا داشتند، برای روایت فضیلت گریه کردن، و گریاندن برای امام حسین (ع) هم همان جواب را در نظر بگیرند. علامه مجلسی از امالی صدوق نقل می‌کند که امام رضا (ع) فرمود: محرم ماهیست، که اهل جاهلیت در آن ماه جنگ را حرام کرده بودند (حتی در زمان جاهلیت این ماه حرام و محترم بود)، اما کسانی که ادعای اسلام و مسلمانی داشتند، خونهای ما را در این ماه حلال شمردند، و حرمت ما را هتک کردند و زنان و اطفال ما را به اسارت بردند و خیمگاه ما را آتش زدند، و اموال ما را به سرقت بردند، و احترام رسول خدا ﷺ را بخاطر بی‌احترامی به ما رعایت نکردند.

^۱. صحیح بخاری ج ۵ ص ۱۰

بعد فرمود: ان يوم الحسين (ع) اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذل عزيزنا بارض
كرب و بلاء و اورثتنا الكرب و البلاء الى يوم الانقضاء فعلى مثل الحسين (ع) فليبك
الباكون فان البكاء عليه يحطّ الذنوب العظام.

به درستی که روز حسین (ع) (و مصیبت آن بزرگوار) پلک‌های ما را (بخاطر
گریه زیاد) مجروح و اشک‌های ما را جاری نمود، و عزیز ما را در سرزمین کربلاء
ذلیل ساخت، و ما را گرفتار اندوه و مصیبت تا به روز قیامت کرد.
پس برای امام حسین (ع) باید گریه کنند گریه کنندگان، زیرا گریه بر او
گناهان بزرگ را از بین می‌برد.

سپس فرمود: پدرم امام موسی کاظم (ع)، به مجردی که ماه محرم آغاز
می‌شد، دیگر خندان دیده نمی‌شد و حزن و مصیبت، بر آن حضرت در تمام ده
روز محرم غلبه می‌کرد، و وقتی روز دهم (عاشورا) فرا می‌رسید، آنروز روز
مصیبت و غم و گریه پدرم امام کاظم (ع) بود، و می‌فرمود: امروز روزیست که
حسین (ع) را در آن به شهادت رساندند.^۱

از دعبل خزاعی (از شعرای معروف) روایت شده است که در مثل ایام محرم،
بر سید و مولایم امام رضا (ع) وارد شدم، پس دیدم آن حضرت مانند عزاداران
در میان اصحاب خود نشسته است.

وقتی آنحضرت مرا دید فرمود: خوش آمدی دعبل، خوش آمدی که تو یار و
یاور ما با زبان و دست خود هستی، و مرا کنار خودش نشاند.

^۱. بحار الانوار ج ۴۴ ص ۲۸۳

سپس فرمود: دوست دارم برایم شعری، در رثای امام حسین (ع) بخوانی چون این ایام، ایام حزن و مصیبت ما اهل بیت (ع) می باشد، چنانکه ایام سرور و خوشحالی دشمنان ما خصوصاً بنی امیه می باشد.

بعد حضرت ثواب گریاندن و گریه کردن، بر مصایب اهل بیت را ذکر نموده فرمود: ای دعبل برای حسین (ع) مرثیه سرائی کن.

دعبل می گوید: در محضر آن حضرت عرض کردم:

أفطم لوخلت الحسین مجدلاً و قدمات عطشاناً بشط فرات
إذاً للطمت الخد فاطم عنده و اجریت دمع العین فی الوجنات
أفطم قومی یاابنة الخیر فاندبی نجوم سماوات بارض فلاة^۱
ای فاطمه اگر تصور کنی حسینت را که به سبب تیغ های دشمنان از خدا بی خبر، بر خاک کربلاء افتاده و تشنه لب در کنار شریعه فرات جان داده است.
حتماً با سیلی به صورت خود خواهی زد، و اشک چشمانت را برگونه هایت جاری خواهی کرد.

ای فاطمه ای دختر بهترین عالم برخیز و بر فرزندان خود، که مانند ستارگان آسمان، نور و روشنائی دارند و در زمین بیابان افتاده اند، نوحه و گریه کن.^۲
و خلاصه که در این مصیبت جانسوز که قبل از وقوع، آن و بعد از وقوع آن همه عالم گریه کرده، و از آدم تا خاتم اشک ریخته اند، و همه اولیای الهی در رابطه با آن نوحه کرده اند، جا دارد که این عزا داری ادامه پیدا کند، و مسلمانان

^۱. البته این قصیده بسیار طولانی است و در رابطه با تمام مصیبت های که تا آن زمان بر اهل بیت رسالت (ع) وارد شده بود سروده شده است و ما فقط آن قسمتی را که مربوط به کربلا می باشد نقل کردیم.

^۲. بحار الانوار ج ۴۵ ص ۲۵۷

به خاطر عشق به رسول خدا ﷺ و خاندان مطهر او، یاد و خاطره آن امام شهید را با برپائی مجالس عزاداری زنده نگه دارند.

در اینجا لازم می‌بینم گریه و عزاداری سبط بن جوزی را، که از علمای بزرگ اهل سنت به حساب می‌آید، و ابن کثیر دمشقی و دیگران او را از فضلا و علمای بنام اهل سنت می‌دانستند طبق نقل ابن کثیر دمشقی روایت کنم.

از سبط بن جوزی، در روز عاشورا خواسته شد، که برای مردم مقداری از مصیبت امام حسین (ع) بخواند.

او بر بالای منبر رفت و پس از سکوتی طولانی، دستمال خودش را بر صورتش گذاشت، و گریه شدیدی کرد، آنگاه این شعر را زمزمه نمود:

ویل لمن شفاعؤه خصماؤه والصور فی نشرالخلائق ینفخ

لابد ان ترد القيامة فاطم و قميصها بدم الحسين ملطخ

وای بر کسی که شفاعتش دشمنان او باشند، در روزی که برای حشر خلائق از زمین، در صور دمیده می‌شود.

در روز قیامت فاطمه زهرا (ع) حتماً وارد محشر می‌شود، اما درحالی‌که پیراهن او بخون حسینش آغشته است.

پس از منبر پائین آمد درحالی‌که اشک می‌ریخت، و گریه می‌کرد، و با همان حالت به طرف منزل خویش روان شد.^۱

^۱. البدایة والنهاية ج ۱۳ ص ۱۹۴

فصل هشتم:

شیوه های عزاداری

عزاداران امام حسین (ع) برای اظهار حزن و غم خویش در عزای سالار شهیدان، فقط به گریه و ناله بسنده نمی کنند، بلکه بر علاوه اشک ریختن به سینه زنی و زنجیر زنی و تیغ زنی، و در بعضی از بلاد به قمه زنی و پوشیدن لباس سیاه، و همچنین سیاه، پوش کردن تکایا (حسینیه ها) و مساجد می پردازند.

حال ممکن است کسانی به عنوان سؤال یا اشکال بگویند: ما نسبت به گریه کردن و اشک ریختن حرفی نداریم، و همانطور که در فصل گذشته گذشت، نفس گریه بر امام حسین (ع) سنت نبی خاتم (ص) و اهل بیت و نزدیکان آنحضرت (ص) بوده است، و این مطلب در کتب اهل سنت، هم بر علاوه کتب اهل تشیع آمده است.

اما اصل سؤال اینجاست، که چرا به همان گریه اکتفاء نمی شود، بلکه شیعیان در ایام عاشورا خودشان را می زنند، و حتی با تیغ و زنجیر خودشان را مجروح نموده و کاری می کنند، که از بدنشان خون سرازیر شود.

آیا این کار منافات با صبر در مصیبت، که در احادیث به آن سفارش زیادی شده است ندارد؟

آیا بعضی از این اعمال جواز شرعی دارد، و بدعت به حساب نمی آید؟ و آیا از نظر غیر مسلمانان این عمل قابل قبول است، و ما مسلمانان را بخاطر این اعمال مورد سخره و استهزاء قرار نمی دهند؟

شما برای این سؤال و سؤالات مشابه آن چه پاسخی خواهید داشت؟ قبل از آنکه به این شبهات پاسخ داده شود لازم است، مطلبی را که ابن کثیر دمشقی، در تاریخ خودش عنوان کرده و به نحوی ارتباط با شبهات فوق، و امثال آن دارد متذکر شویم، و بعد از پاسخ دادن به ایشان به شبهات فوق و امثال آن بپردازیم.

ایشان می گوید: سزاوار هر مسلمانی این است، که در مصیبت شهادت آن بزرگوار محزون باشد، زیرا که او از سادات مسلمانان و علماء صحابه و فرزند دختر رسول الله (ص) است، همان دختری که بالاتر از همه دختران پیامبر (ص) می باشد، و مسلم است که امام حسین (ع) عابد شجاع و با سخاوت بود.

اما آنچه را که شیعیان در رابطه با این مصیبت انجام می دهند، از اظهار جزع و حزن کار درستی نیست، بلکه اکثر کارهای شیعیان در رابطه با عزاداری امام حسین (ع) تصنع و ریا می باشد.

درحالی که پدر امام حسین (ع) (امام علی (ع)) افضل از فرزندانش بود، و به شهادت رسید، ولی شیعیان در روز شهادت علی (ع)، مجلس عزاداری مثل روز شهادت امام حسین (ع) برگزار نمی کنند^۱

در جواب ایشان باید گفته شود: اولاً هرچیزی که مربوط به قلب می شود، مبرز و مظهر لازم دارد و ایشان که می گوید: سزاوار برای هر مسلمانی این است که در رابطه با این مصیبت، یعنی شهادت مظلومانه امام حسین (ع) محزون باشد، این حزن چگونه باید ابراز و اظهار شود؟ مسلم است که باید حداقل با گریه کردن و اشک ریختن که یکی از مظاهر حزن است، این حزن و اندوه را اظهار کرد، همان کاری که رسول خدا (ص) و دیگر بزرگان دین می کردند. و جای تعجب است که ایشان حتی یک کلمه، که دال بر محزون بودنش باشد بیان نکرده است.

و ثانیاً: اینکه می گوید: آنچه را شیعیان انجام می دهند بیشترش تصنع و ریا است، در جواب ایشان عرض می کنیم، که تصنع و ریا هر دو از افعال قلب است، و خدای متعال می داند که قصد از عملی که انجام شده است، تصنع یا ریا بوده است، یا تقرّب به خدا، مگر اینکه ایشان و کسانی که مثل ایشان فکر می کنند ادعای علم غیب نموده و بخواهند از این طریق، مدعای خودشان را لاقلاً برای خودشان به اثبات برسانند.

ثالثاً: عمل هرکسی بستگی به نیت او دارد، و این روایت مورد اتفاق فریقین است که انما الاعمال بالنیات، نیت ها معین می کنند که کدام عمل برای خدا، و کدام عمل بقصد تصنع و ریا انجام شده است، و عالم بما فی الضمیر هم خداوند متعال است و بس.

^۱. البدایة والنهاية ج ۸ ص ۲۰۳

آیا ایشان قلبهای شیعیان را شکافته و نگاه کرده است که آنها قصدشان از این اعمال تصنع و ریاء است یا تقرب به خداوند متعال؟

رابعاً: اینکه می‌گوید پدر امام حسین (ع) حضرت امام علی (ع) افضل از امام حسین (ع) بود، در این شکی نیست، بلکه ما شیعیان معتقدیم، که علی (ع) بعد از پیامبر (ص) از تمام عالم خلقت بالاتر و والاتر است، اما عزاداری برای امام حسین (ع)، که بیشتر و غمناک تر و با هیجان و احساس بالاتر اقامه می‌شود، به این معنی نیست که امام حسین (ع) بالاتر از پدرش امام علی (ع)، باشد بلکه اولاً به این جهت است که علی (ع) مصیبتش مثل مصیبت فرزندش امام حسین (ع) نبوده است، بلکه هیچ مصیبتی به مصیبت امام حسین (ع) نمی‌رسد، نه قبل از آنحضرت و نه بعد از آنحضرت، و در لسان امامان معصوم آمده است که هیچ روزی مثل روز امام حسین (ع) از لحاظ عظمت و بزرگی مصیبت نمی‌شود.^۱

زیرا علی (ع) اگر به شهادت رسید، لبش تشنه نبود و عیالاتش در خطر اسارت نبودند، و پیش چشمانش جوانان و یارانش را قطعه قطعه نکرده بودند، و صدای العطش کودکانش گوش فلک را کر نکرده بود، و خیمگاه او را آتش نزده بودند، و اموال او را بغارت نبرده بودند، و کسی با چوب به لب و دندان مبارکش نزد، و جسم مطهرش سه شبانه روز روی خاک بدون غسل و کفن باقی نماند، و اهل بیتش را به‌عنوان اسیر شهر به شهر و دیار به دیار نگردانیدند، و در ملأ عام و در مقابل چشمان مردم قرار شان ندادند، و سر مبارکش را روی نیزه ها بالا نبردند، و آنهمه اهانت و هتک حرمت که نسبت به امام حسین (ع) انجام شد، نسبت به هیچ کسی صورت نگرفت نه قبل از امام حسین (ع) و نه بعد از آنحضرت (ع).

و ثانیاً اگر آقای ابن کثیر اهل تحقیق می‌بود، و تعصب را کنار می‌گذاشت و عوض تهمت زدن به دیگران، دنبال پیدا کردن جواب مناسب برای سؤال خود می‌گشت، حتماً جواب را پیدا می‌کرد، و اگر تعصب به او اجازه می‌داد قانع هم

^۱. بحارالانوار ج ۴۴ ص ۲۹۸ و ج ۴۵ ص ۲۱۸

می‌شد، ولی متأسفانه بدون تحقیق و تفحص بخیال اینکه فقط این سؤال یا به عبارت بهتر، شبهه در ذهن او ایجاد شده، و قبل از او هرگز در ذهن کسی دیگری و جود نداشته و یا هیچ کس این مطلب را از کس دیگری نپرسیده، شبهه فوق را مطرح نموده است، و حتماً گمان کرده که جوابی هم برای آن داده نشده، و در آینده هم جوابی برای آن پیدا نخواهد شد.

اما از آنجا که خداوند متعال یاور مظلومان و دشمن ظالمان است، و آن ذات مقدس اراده کرده که راه و نام و یاد و خاطره امام حسین علیه السلام زنده بماند، جواب این شبهه از زبان امام صادق علیه السلام بیان شده است.

مرحوم صدوق المحدثین، روایت می‌کند از عبدالله بن فضل هاشمی، که محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم، یابن رسول الله صلی الله علیه و آله: چگونه روز عاشوراء روز مصیبت و غم و جزع و اندوه و گریه گردید، نه روزی که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد، و نه روزی که فاطمه زهرا علیها السلام چشم از جهان بست، و نه روزی که علی علیه السلام به شهادت رسید، و نه روزی که امام حسن علیه السلام، به وسیله سم شهید شد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: روز امام حسین از تمام ایام یاد شده مصیبتش بزرگتر می‌باشد، زیرا اصحاب کساء که بزرگواریترین مخلوقات و شریف ترین آنها نزد خداوند متعال بودند، پنج تن می‌باشند که عبارت از محمد، علی، فاطمه، حسن، و حسین علیهم السلام می‌باشند.

پس وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از بین ایشان رحلت کردند، وجود چهار نفر دیگر که علی، فاطمه و حسن و حسین باشند، برای مردم مایه دلگرمی و سبب تسلیت و آرامش بود.

و چون فاطمه علیها السلام بدیار باقی شتافت وجود علی، حسن و حسین علیهم السلام سبب آرامش و تسلیت مسلمانان بود و چون علی علیه السلام از دنیا چشم بست، دل مسلمانان به حسن و حسین علیهم السلام خوش بود، و به سبب این دو بزرگوار، و وجود آنها بین خودشان احساس آرامش می‌کردند.

و چون حسن علیه السلام از این دنیا رحلت کرد، مسلمانان با دیدن امام حسین علیه السلام، قوت قلب پیدا کرده و وجود آنحضرت سبب تسلی خاطر آنها می گردید. اما با شهادت امام حسین علیه السلام، دیگر از اصحاب کساء، احدی باقی نماند، تا مایه دلگرمی و تسلی خاطر مردم باشد.

پس رفتن حسین علیه السلام مثل رفتن همه بود، همانطوریکه ماندن آن بزرگوار مثل ماندن همه بود، به این جهت است که روز آن بزرگوار مصیبتی است عظیم (زیرا آنروز مصیبت هر پنج نفر است که گویا همه در آنروز به شهادت رسیده اند و دنیا را وداع کرده اند).

عبدالله بن فضل هاشمی می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم یابن رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از امام حسین علیه السلام هم فرزندنش امام زین العابدین علیه السلام وجود داشت، پس چرا وجود آنحضرت سبب تسلی خاطر نگردید و جای گذشتگان را پر نکرد.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: بلی امام زین العابدین علیه السلام آقای عبادت کنندگان، و امام و حجت خدا بر خلق خدا بعد از پدر بزرگوارش بود، اما آنحضرت صلی الله علیه و آله رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات نکرده بود و از آنحضرت صلی الله علیه و آله چیزی نشنیده بود، و علم آن حضرت از طریق وراثت از پدرش امام حسین علیه السلام، از جدش امیرمؤمنان علیه السلام از جد اعظمش رسول خدا صلی الله علیه و آله، بدست آمده بود.

اما حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام را مردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتب مشاهده کرده بودند. پس هروقت مسلمانان به یکی از این چهار بزرگوار نگاه می کردند، بیاد رسول خدا صلی الله علیه و آله می افتادند و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را با او و در رابطه با او به یاد می آوردند.

اما وقتی همه ی آن پنج نفر از دنیا رفتند، مردم از مشاهده کسانی، که نزد خداوند گرامی بودند محروم شدند.

و در رفتن هیچ کدام از این پنج بزرگوار، جای خالی هر پنج نفر احساس نمی‌شد، مگر در شهادت امام حسین (ع)، که گویا همه در همان روز عاشورا از دنیا رفتند.

از این جهت روز شهادت امام حسین (ع)، بزرگترین ایام از لحاظ مصیبت است.^۱

روی همین جهت است که وقتی زینب کبری (ع) شب عاشورا شنید، که برادرش امام حسین (ع) از شهادت خود در فردای آنشب خبر می‌دهد، فریاد کشید: الیوم مات جدی رسول الله (ص) و ماتت فاطمه (ع) و امی و علی (ع) ابی و الحسن (ع) اخی، یعنی امروز جدم رسول خدا (ص) و مادرم فاطمه زهرا (ع)، پدرم علی مرتضی (ع) و برادرم حسن مجتبی (ع) را از دست دادم^۲ یعنی حسین جان مصیبت از دست دادن تو مثل مصیبت از دست دادن همه است.

با نقل این روایت و همچنین بیان زینب کبری (ع)، دیگر فکر نمی‌کنم که کسی گمان کند چرا مصیبت امام حسین (ع)، و ایام شهادت آن بزرگوار با این همه احساسات و شور و هیجان برگزار می‌شود.

وانگهی شیعیان در روز رحلت رسول خدا ۲۸ صفر، و همچنین در ایام شهادت همه‌ی معصومین (ع) مجالس عزا و نوحه خوانی برگزار می‌کنند، اما عاشورا به خاطر اینکه از تمام مصایب عالم بزرگتر است، بیشتر و با شور و احساسات بالاتر برگزار می‌گردد.

و اما شبهاتی که ذکر شد

شبهه اول

چرا به همان گریه اکتفاء نمی‌شود، بلکه شیعیان در ایام عاشوراء گریه‌های با صدای بلند و داد و فریاد دارند و خودشان را می‌زنند، سینه زنی و زنجیر زنی

^۱. علل الشرایع ج ۱ ص ۲۲۵ باب ۱۶۲

^۲. انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۸۶

دارند، و حتی با تیغ خودشان را مجروح می کنند بحدی که از بدن شان خون جاری می شود.

جواب: هر مقدار مصیبت بالاتر و بزرگتر باشد، ناراحتی و غم از آن مصیبت نیز بیشتر و بزرگتر است، و چون مصیبت کربلاء عظیم ترین مصیبت است، که مثل آن مصیبتی در تاریخ دیده نشده و نخواهد شد، مسلماً اندوه و غم این مصیبت نیز از دیگر مصایب بیشتر خواهد بود، و مصیبت بزرگتر، شور و احساسات بزرگتری را در پی خواهد داشت.

مثلاً وقتی از یک خانواده، پیره مرد یا پیره زنی هشتاد، نود ساله که چند سال هم مریض و در بستر بوده، از دنیا می رود، اهل آن خانه گریه و ناله دارند، ولی زمان این گریه و ناله کوتاه است، شاید سه روز یا شاید حداکثر یک هفته، اما وقتی از همان خانواده، جوانی هیجده ساله، ناگهانی می افتد و از دنیا می رود، قضیه فرق می کند، می بینید خودشان را می زنند و در اثر جیغ ها و ناله ها، گاهی ضعف و بیهوشی بر آنان غالب می شود، و گاهی می بینی افرادی از آن خانواده راهی بیمارستان می شوند، حتی گاهی دیده شده، پدر یا مادر آن جوان دچار سکته قلبی شده و از دنیا می رود، و نمی تواند غم از دست دادن فرزند جوانش را تحمل کند.

از این مثال روشن می شود که همه مصایب، در یک سطح نیستند بلکه هر مصیبتی، شور و هیجان و احساسات مناسب خودش را می طلبد.

از طرف دیگر امامان معصوم علیهم السلام، نیز به پیروان شان دستور داده اند، که باید قضیه کربلاء و هر مصیبتی که مربوط به خاندان رسالت می شود، و برای آن مجلسی برگزار می گردد، ساده و بدون احساسات برگذار نشود.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است، که آنحضرت بعد از نماز مشغول دعا و مناجات با پروردگار عالم شد، و در ضمن دعا برای اموری، و خواستن

مطالبی از خدا، خطاب به خداوند متعال عرض کرد: و ارحم الصرخة التي كانت لنا، «پروردگارا رحمت بفرست به کسانی که برای ما صرخه می کنند»^۱.

صرخه در لغت به معنی صیحه شدید، و ناله بلند است، که در موقع ترس یا مصیبت از انسان شنیده می شود.^۲

وقتی امام معصوم علیه السلام این چنین برای کسانی که با صدای بلند در مصیبت آنان اشک میریزند، و داد و فریاد می کنند، طلب رحمت از خدا می نماید، یعنی اینکار مطلوب است، و اجر و پاداش در پیشگاه خداوند متعال دارد.

شبهه دوم:

سینه زنی و زنجیر زنی و حتی تیغ زنی

کسانی که در رابطه با این گونه مباحث اشکال می کنند از سه حال خارج نیستند، یا اینکه اسلام را به عنوان دین خود قبول ندارند، و مسیحی یا یهودی یا پیرو یکی از ادیان موجود در دنیا می باشند، یا اینکه مسلمان هستند، ولی مذهب شان مذهب جعفری نیست، بلکه از یکی از مذاهب اربعه اهل سنت پیروی می کنند، یا اینکه پیرو مذهب امام جعفر صادق علیه السلام می باشند. و مسلماً جواب هر سه یک جواب نخواهد بود، بلکه هر کدام جواب شایسته و مناسب با فکر و منش خودش را می طلبد.

دسته اول غیر مسلمانان

اما نسبت به قسم اول یعنی غیر مسلمانان، مسلم است که از نظر آنها همه اعمال ما، که از اسلام سرچشمه می گیرد غلط و نادرست است، چون آنها به هیچ عنوان دین ما را قبول ندارند، و الا دین دیگری را به این دین ترجیح نمی دادند، لذا همیشه به ما و احکام دین ما اعتراض می کنند، و بلکه حتی استهزاء می نمایند، یک روز حجاب را و روز دیگر قصاص را و روز سوم حقوقی که در اسلام برای هرکس در نظر گرفته شده است.

^۱. الکافی ج ۴ ص ۵۸۳

^۲. لسان العرب ج ۳ ص ۲۳

حتی اعمال عبادی ما مثل نماز، روزه، حج، زکات، صیام و غیره را مورد استهزاء قرار می‌دهند.

بلکه اگر ما دست از همه اعمال خود هم برداریم و فقط بگوئیم ما مسلمانیم باز هم راضی نخواهند شد.

خداوند متعال در قرآن کریم خطاب به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾؛ ای پیامبر، هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، مگر آنکه از کیش آنان پیروی نمائی.^۱

و این فرمایش خداوند متعال بیان یک واقعیت است، که تا به روز قیامت ادامه خواهد داشت، و همانطوریکه کفار از پیامبر ﷺ راضی نمی‌شوند، از پیروان آنحضرت ﷺ نیز راضی نخواهند شد، مگر اینکه خدای ناکرده مسلمانی، دین حنیف و مبین اسلام را رها کرده و به کیش غلط و باطل آنان در آید، که در این صورت مورد پذیرش و پسند آنها واقع خواهد شد.

وضع کنونی حکومت‌های که در کشورهای اسلامی حکومت می‌کنند، از نظر قرب و بعد به قدرتمندان کافر که می‌خواهند بر کل جهان حکومت کنند، نیز به همین منوال است، هر حکومتی که بیشتر روی خوش به قدرت‌های استعماری نشان دهد، بیشتر مورد پذیرش آنها قرار می‌گیرد، و هر حکومتی که در برابر آنها ایستادگی نموده و مطابق نصوص قرآن و سنت نبوی عمل نماید، بیشتر مورد تهاجم و دشمنی قدرتهای کافر قرار خواهد گرفت.

پس ما نباید ملاک صحت و عدم صحت اعمال خودمان را، جامعه غرب یا کشورهای غربی و اروپائی قرار دهیم، که اگر آنها گفتند خوب است بگوئیم خوب است، و اگر آنها گفتند بد است بگوئیم بد است.

متأسفانه کسانی در جوامع اسلامی پیدا می‌شوند، که ملاک صحت و سقم قضایا را، موافقت و عدم موافقت با غربیها می‌دانند، ولی این نظر کاملاً اشتباه

^۱. بقره ۱۲۰

است، چون نه غربیها تمدن ما را دارند، و نه دین ما را، و از نظر عقل و تفکر نیز اگر ما از آنان برتر نباشیم (که هستیم) یقیناً پایتتر نخواهیم بود.

منتهی در اثر حملات استعمارگران به کشورهای اسلامی، و همکاری حکومتهای مزدور، و تبلیغات گسترده عوامل آنها، عقب ماندگی بر خیلی از کشورهای اسلامی سایه افکنده است، درحالیکه ما مسلمانان در وقتی که اروپائیان و غربیان هنوز نمی دانستند آدم هستند یا با بقیه حیوانات هرگز تفاوتی ندارند، دارای همه چیز بودیم.

شاهد این مطالب گفته های مستشرقینی است، که از غرب بلند شدند و آمدند تا در رابطه با شرق تحقیق کنند.

یقیناً اگر شرق نبود، غرب با تمام بادی که به غلب می اندازد، ولاف و گزافی که دارد، چند روز بیشتر دوام نمی آورد، گرچه که بظاهر قضیه برعکس است، اما عقلای عالم می دانند که غرب محتاج شرق است.

بقول پروین اعتصامی:

در دست بانوئی به نخ می گفتم سوزنی	کای هرزه گرد بی سرو بی پا چه می کنی
ما می رویم تا که بدوزیم پاره ای	هرجا که می رسیم تو با ما چه می کنی
خندید نخ که ما همه جا باتو همهم	بنگر به روز تجربه تنها چه می کنی
هرپارگی به همت من می شود درست	پنهان چنین حکایت پیدا چه می کنی
در راه خویشتن اثر پای ما بین	ما را ز خط خویش مجزا چه می کنی
تو پایبند ظاهر کار خودی و بس	پرسندت از ز مقصد و معنی چه می کنی
گر یک شبی ز چشم تو خود را نهان کنیم	چون روز روشن است که فردا چه می کنی
جائی که هست سوزن و آماده نیست نخ	با این گزاف ولاف در آنجا چه می کنی
خود بین چنان شدی که ندیدی مرا بچشم	پیش هزار دیده بینا چه می کنی
پندار من ضعیفم و ناچیز و ناتوان	بی اتحاد من تو توانا چه می کنی

واقعاً اگر شرق نباشد، غربیها از کجا ارتزاق کنند، مهمات و سلاح های جنگی شان را به کی بفروشند، نفت و گاز و اورانیوم خودشان را از کجا تأمین بنمایند، لوازم خانگی و صنایع و ماشین آلات خودشان را به کجا ببرند، و به چه کسانی بفروشند و...

مسلماناً شخصیت‌های برجسته‌ای که پس از سیطره غریبان، بر کشورهای شرقی خصوصاً شرق میانه، قیام کردند مثل سید جمال‌الدین افغانی، امام خمینی، سید قطب، و غیره، برای این نبود که بگویند ما می‌خواهیم عقب مانده باقی بمانیم، بلکه برای این بود که می‌خواستند بگویند: ما پیشرفته هستیم و می‌خواهیم مسلمان، شرقی و متمدن باقی بمانیم.

در هر صورت بحث در رابطه با این مطلب، از حوصله این کتاب خارج است، و برای خودش کتاب مفصلی می‌خواهد، این مقدار هم به جهت این نگاشته شد، تا بدانیم که تأیید یا عدم تأیید غریبان، در رابطه با اعمال و گفتار ما به اندازه پیشیزی هم ارزش ندارد.

مضاف بر آنچه ذکر شد در خود غرب، و در بین آن انسانهای پیشرفته به قول بعضی‌ها، خرافاتی وجود دارد که در بین بسیاری از طوائف جهان، حتی آنهایی که از شهر و شهر نشینی بدور هستند هم قابل قبول نیست.

مثل اعتقاد به سه خدا که در عین حال یکی بیشتر نیست، یا اعتقاد به اینکه خدا تا وقتی خدا بود، درد انسانها را درک نمی‌کرد، پس به صورت حضرت مسیح (ع) تجسد پیدا کرد، تا بداند که انسانها در این جا چه می‌کشند.

یا مسئله بخشیده شدن گناهان کسی که پیش اسقف، و کشیش کلیسا اعتراف به گناه می‌کند، و یا برگزار کردن عشای ربانی، که در آن شراب را بجای خون مسیح (ع) تلقی نموده، و با نان مخصوص توسط کشیش‌ها بر دهانهای آنها گذاشته می‌شود.

و از همه مهم‌تر، بی دینی و لا قیدی که امروز در جهان غیر اسلام حاکم است، و هیچ گناهی در آن سرزمین‌ها گناه محسوب نمی‌شود، از ارتباطات نامشروع با زنها گرفته، تا مسئله هم جنس گرایی، که حتی به کلیساها هم کشیده شده است، تا از بین رفتن ارزش‌های اخلاقی، مثل احترام به والدین احترام به استاد، حقوق بین زن و شوهر و ... و جایگزین شدن ضد ارزش‌ها، مثل تجاوز به کودکان، و حتی تجاوز به دختران و مادران و خواهران، و بلکه رسمی شدن

ازدواج با محارم در بعضی از بلاد کفر، همه و همه بیانگر انحطاط آنها است که باید از طرف دیگر ملل جهان مورد انتقاد قرار بگیرد.

و اگر تمسخر و استهزائی باشد، باید از طرف ما نسبت به آنان باشد، نه بالعکس، اما متأسفانه بعضی‌ها که شعور ندارند، و درک درست از انسان و انسانیت در آنها وجود ندارد، تمام کثافتکاری‌های غریبان را ندیده گرفته، و انتقادهای غلط آنها را نسبت به جوامع اسلامی، بزرگ قلمداد می‌کنند، که باید از خداوند متعال برای این افراد غرب زده و غرب‌گرا طلب هدایت کنیم.

دسته دوم مسلمانان غیر شیعه

این دسته نیز باید توجه داشته باشند، که یک وقت می‌خواهند مطابق مذهب خویش، عمل دیگران را خلاف شرع یا بدعت بدانند، که این قسم نظر دادن برای پیروان مذهب دیگر، کاملاً غلط و خلاف موازین شرعی است، و الاً باید پیروان هر مذهبی از مذاهب اربعه اهل سنت، سه مذهب دیگر از آن مذاهب را کاملاً باطل و غلط بدانند، و پیروان آن مذهب را اهل بدعت قلمداد کنند.

مثلاً پیروان مذهب امام مالک نماز را دست باز می‌خوانند، و از نظر آنان سنت، خواندن نماز با دست باز است، و بالطبع از نظر آنان، باید خواندن با دست بسته بدعت باشد، چون اگر سنت خواندن با دست باز است، پس با دست بسته سنت نیست و وقتی سنت نشد، حتماً بدعت است.

چنانکه پیروان مذهب حنفی استدلال می‌کنند، برگذاشتن دست راست بر چپ در زیر ناف، به روایتی از رسول خدا ﷺ: ان من السنة وضع اليمين على الشمال تحت السرة؛ «به‌درستی که از سنت است گذاشتن دست راست بر دست چپ زیر ناف»، و بعد می‌گویند: این حدیث رد می‌کند قول امام مالک را که قائل به ارسال (بازگذاشتن دست) است، و رد می‌کند امام شافعی را که قائل است به

گذاشتن دست راست بر دست چپ بر سینه^۱ و معلوم است که وقتی سنت این شد پس خلاف آن بدعت است.

و هم چنین در باب تکبیر می گویند: اگر بجای الله اکبر، الله اجل یا اعظم یا الرحمن اکبر یا لا اله الا الله، یا غیر آن از اسماء دیگر خداوند متعال گفته شود، در نزد امام اعظم و محمد بن حسن شیبانی کفایت می کند، و نماز درست است.

اما ابو یوسف گفته است که اگر تکبیر را درست بتواند اداء کند جایز نیست، مگر گفتن الله اکبر یا الله الاکبر یا الله الکبیر، و شافعی گفته است جایز نیست مگر الله اکبر یا الله الاکبر، و مالک گفته است جایز نیست مگر الله اکبر برای آنکه آنچه روایت شده الله اکبر است و اصل در عبادات هم توقیف است^۲ یعنی همانطور که وارد شده از رسول الله ﷺ باید انجام شود نه طور دیگر.

پس از نظر آقای ابو یوسف که از شاگردان امام اعظم است، گفتن الرحمن اکبر یا لا اله الا الله یا آوردن دیگر اسم های خداوند متعال، در اول نماز به جای الله اکبر جایز نیست، و وقتی جایز نشد حتماً بدعت است.

هم چنین از نظر امام شافعی گفتن غیر از الله اکبر یا الله الا کبر در اول نماز جایز نیست، پس وقتی جایز نشد بدعت است.

یا از نظر امام مالک فقط الله اکبر باید گفته شود نه غیر از آن، زیرا غیر الله اکبر جایز نیست و وقتی جایز نشد بدعت است، خصوصاً که اصل در عبادات بر توقیفی بودن است.

هم چنین گفته شده که وقتی مصلی خواست داخل نماز شود، تکبیر بگوید و دست هایش را تا گوشه های بالا ببرد، و اگر نماز گذار شروع به تسبیح و تهلیل کند، یعنی عوض الله اکبر سبحان الله یا لا اله الا الله بگوید یا به زبان فارسی ترجمه آن را بگوید صحیح است^۳.

^۱. رجوع شود به الهدایة فی شرح البدایة فی باب صفة الصلاة و هم چنین رجوع شود به الفقه علی المذاهب الاربعة

ج ۱ ص ۲۲۰

^۲. همان

^۳. کنز الدقائق باب صفة الصلاة

و در حاشیه کنزالدقائق نوشته اند که از امام ابو حنیفه روایت شده است، که می‌تواند به فارسی بگوید، حتی اگر عاجز از عربی هم نباشد، در حالیکه امام شافعی می‌گوید به هیچ عنوان به غیر عربی جایز نیست، و جایز نیست، یعنی بدعت است.

البته موارد زیاد است و ما به عنوان نمونه به این دو سه مورد اکتفاء می‌کنیم. نتیجه اینکه نمی‌شود پیروان مذهبی، کسانی را که از مذهب دیگر پیروی می‌کنند، و چیزهای را جایز می‌دانند که در مذهب دیگر جایز نیست، یا حرام می‌دانند که در مذهب دیگر حرام نیست، متهم به ارتکاب بدعت کنند و آنها را بدعت گذار بخوانند، و الا در این صورت هیچ مذهبی از تهمت بدعت دور نخواهد ماند.

اما نسبت به شیعه دوازده امامی، که خود برای خود فقهی دارد و اصولی، و هم چنین کتب حدیثی و روایی، و در مذهب هم پیرو امامان اهل بیت می‌باشد، بسیار نابجا و غلط است، که پیروان دیگر مذاهب آنان را متهم، به ارتکاب بدعت در بعضی اعمال نمایند، که در آنصورت شیعیان نیز می‌توانند بگویند که بعضی از اعمال در مذاهب طرف مقابل، نیز طبق مذهب شیعه دوازده امامی بدعت است، مثل دست بسته نماز خواندن، بعد از حمد آمین گفتن، در اذان حیّ علی خیر العمل را برداشتن، در اذان صبح الصلاة خیر من النوم گفتن و نماز تراویح را به جماعت خواندن و...

بلکه بجا و درست آنست، که اگر کسی خواست برای پیروان مذهب دیگری، بگوید فلان عمل بدعت است یا حرام است، یا از قرآن کریم و یا از روایات مورد اتفاق، و یا از طریق فقه و استدلالات فقهی خود آن مذهب، و روایات مورد قبول پیروان آن مذهب این قضیه را به اثبات برساند.

متأسفانه در این روزگار، عده‌ای که خودشان را به اهل سنت منسوب می‌کنند، و در واقع اهل سنت نیستند، بلکه بنام وهابی و سلفی معروف اند، بدون آنکه قواعد بحث و مناظره را بلد باشند، و بدون آنکه بررسی کامل از فقه مذاهب داشته باشند، هر عملی را که با مذاق آنها جور نیاید و هر عقیده‌ای را

که خود آنها نپسندند بدعت و شرک می‌نامند، و صد متأسفانه که بعضی از علمای اهل سنت هم که حنفی یا شافعی یا پیرو مذاهب دیگرند، بدون آنکه به فقه مذاهب خود، و رأی و فتوای امام مذهب خود مراجعه کنند، یا گفتار علماء بزرگ اهل سنت را در آن زمینه ببینند، یا به احادیث مراجعه کنند، از این افراد معلوم الحال که همه‌ی فرق اسلامی را کافر و مشرک می‌خوانند، و فقط خودشان را مسلمان و موحد می‌دانند پیروی می‌کنند.^۱

درحالی‌که مسایل فقهی را نمی‌شود از یک آیه، یا یک روایت فوراً استخراج و استنباط کرد، و فقهای همه مذاهب اسلامی اعم از شیعه و سنی، در رابطه با استنباط احکام شرعی از منابع آن، قواعد و قوانین خاصی را دارند که در کتب اصول فقه درج و نگاشته شده است.

از جمله احکام فرعی و فقهی، یکی همین مراسمی است که در عاشورا، هر سال بین شیعیان مروج است، و متأسفانه یک‌عده که از فقه شیعه بلکه از فقه اسلام، خبر ندارند می‌خواهند به‌زور، باورهای خودشان را بر بقیه تحمیل کنند. بلکه بدون تحقیق تهمت‌های ناروا وارد می‌سازند و احساسات یک‌عده را جریحه دار و احساسات عده‌ای دیگری را تحریک می‌نمایند.

لازم به‌ذکر است که قبل از بیان ادله، مطابق مذاهب اهل سنت باید به این نکته تذکر داده شود، که امروز در ممالک اسلامی و از جمله مملکت افغانستان کارهای که خلاف شرع است زیاد صورت می‌گیرد، ولی متأسفانه یک‌روز دیده نشده، که یک نفر از این آقایان که به‌زعم خودشان می‌خواهند، با بدعتها مبارزه کنند از پشت یک تلویزیون یا در قالب یک مقاله و جزوه، این کارها را محکوم کند، بلکه با سکوت توأم با رضایت از کنار آن می‌گذرد.

مثلاً مسیحیت تبشیری، الآن به‌طور گسترده در این مملکت ترویج می‌کند، و عده‌ای را بدام خود انداخته است، یهودیت هم دست کمی در این راستا از

^۱. خوانندگان محترم برای تحقیق بیشتر می‌توانند به کتابهای فتنه الوهابیه تألیف احمد بن زینی دحلان و الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه تألیف شیخ سلیمان بن عبدالوهاب و سیف الجبار تألیف شاه فضل رسول قاری مراجعه کنند.

مسیحیت ندارد، بهائیت و دیگر ادیان باطله هم تلاش خودشان را دارند، بانکهای ربوی مردم را به ربا دادن و ربا گرفتن عادت می‌دهند، زنان بی حجاب روز بروز بیشتر از پیش می‌شوند، شراب به‌طور علنی فروخته شده و شرب می‌شود، در عروسی‌ها از رقص زنان در برابر مردان گرفته تا رقصاندن نوجوانهای امرد، و گذاشتن شیشه‌های مشروبات الکلی بر سر میزهای غذا، هر روز رواج بیشتری پیدا می‌کند، حدود خداوند متعال به بهانه اینکه غربی‌ها ناراحت می‌شوند معطل شده، و متجاوزین به جان و مال و ناموس مردم مورد مجازات شرعی قرار نمی‌گیرند، و ده‌ها و بلکه صدها مورد دیگر که بجای قانون شریعت از قوانین من‌درآوردی غربیها در آن پیروی می‌شود، یا هرکه هرچه دلش خواست انجام می‌دهد، بدون آنکه به‌فکر اوامر و نواهی شریعت باشد، یا نوشتن کتابها و مقاله‌های که بر ضد اسلام و با توهین به بالاترین مقدسات در این کشور به چاپ می‌رسد و نشر می‌گردد، ولی مع‌الاسف یکی بلند نمی‌شود که بگوید بدعت است، حرام است، شرک است، خلاف شرع است و غیره.

اما در رابطه با مراسمی، که برای تجلیل از فرزند رسول خدا و شهادت آن بزرگوار و یارانش، و مصیبتی که اعظم مصایب است برگزار می‌گردد، ده‌ها کتاب و جزوه منتشر می‌شود، و این تلویزیون و آن تلویزیون افرادی را می‌آورند، و شروع می‌کنند به گفتن مطالبی که از مغز خشک خود آنها سرچشمه گرفته است.

در مجموع می‌توانیم به این افراد بگوئیم: ما اگر این اعمال و حرکات را در ماه محرم انجام می‌دهیم، آنرا مطابق فقه خود حلال و جایز می‌دانیم، بلکه بالاتر از آن، مستحب می‌دانیم چون امامان معصوم ما علیهم السلام از آن نهی نکردند، بلکه خود مشوق و محرک بودند، چنانکه قبلاً گذشت.

همچنین کسانی که این حرکات را بدعت می‌دانند، به آنها هم با کمال احترام و ادب می‌گوئیم، شما که بدعت می‌دانید انجام ندهید، و کسی هم از شما دعوت نکرده که بیایید و انجام بدهید، همانطوریکه ما کار به بدعتهای شما نداریم و اعتراض نمی‌کنیم بلکه به‌خود حق اعتراض نمی‌دهیم، چون شما مطابق

مذهب خودتان آنرا جایز و حلال می دانید، به دیگران نیز این حق را نمی دهیم که به ما و مذهب ما اعتراض کنند، و اگر کسی بخواهد به طور دقیق و بدون تعصب، در رابطه با این مباحث تحقیق کند، بهتر است که به کتب فقهی و روش فقهی مذهب جعفری مراجعه بفرماید، یا با علمای شیعه در تماس شود، و اشکال و ایراد خودش را مطرح نماید، تا با شنیدن ادله طرف مقابل متوجه شود، که حرکات شیعیان در ایام عزاداری سرور آزادگان و سالار شهیدان، مطابق مذهب جعفری که مذهب اهل بیت پیامبر ﷺ می باشد صحیح است، پس تمام آنچه در ایام عاشورا از گریه و سینه زنی و زنجیرزنی با تیغ و بدون تیغ انجام می گیرد از نظر مذهب تشیع منعی ندارد زیرا:

اولاً اصل در کارها و برنامه ها اباحه و حلیت است مگر آنکه منع آن ثابت شود.

ثانیاً: بر فرض که از این کارها بالعموم منع شده باشد، قضیه امام حسین (ع) استثناء شده است چنانکه در روایات ما از امام صادق (ع) روایت شده است، که پس از آنکه راوی از آنحضرت در رابطه با پاره کردن یخه پیراهن در مصیبت، و زدن به سر و صورت، و کندن موها توسط زنان و غیره سؤال می کند، و حضرت حکم این مسایل را توضیح می دهد، در آخر روایت می فرماید: و قد شققن الجيوب و لظمن الخدود الفاطمیات علی الحسین بن علی (ع) و علی مثله تلطم الخدود و تشق الجيوب، «به درستی که زنان اهل بیت (ع) و دختران حضرت زهرا (ع) یخه های شان را در مصیبت امام حسین (ع) پاره کردند، و با سیلی به صورت های خود زدند، و باید برای مثل حسین (ع) به صورتها زده شود و یخه ها پاره گردد»^۱.

یا از امام رضا (ع) نقل شده است که فرمود: فعلی مثل الحسین فلیک الباکون «پس برای مصیبت های امام حسین باید گریه کنند گریه کنندگان»^۲.

^۱. التهذیب ج ۸ ص ۳۲۵ باب الکفارات

^۲. امالی صدوق ص ۱۲۸

و ما نظیر این استثناء را در کتب اهل سنت هم داریم، که نبی اکرم ﷺ در رابطه با بعضی از مصیبت‌ها استثناء قائل شده‌اند.

از جمله آقای ابن‌کثیر دمشقی در رابطه با اسماء بنت عمیس، حدیثی را از امام احمد بن حنبل نقل می‌کند، از اسماء بنت عمیس که رسول‌الله ﷺ بعد از شهادت جعفر بن ابی‌طالب (ع) به او فرمود: تسلیی ثلاثا ثم اصنعی ما شئت، «لباس ماتم و عزا یعنی لباس سیاه بپوش سه روز بعد هر کاری خواستی انجام بده»، و بعد از نقل این حدیث می‌گوید: امکان دارد که رسول‌الله ﷺ اذن داده باشد برای اسماء، در تسلب که عبارت است از مبالغه، در گریه و پاره کردن لباس، و این نکته از باب تخصیص و استثناء باشد از جهت شدت حزن بر مصیبت جعفر که پدر فرزندان او بود.^۱

امیرالمؤمنین علی (ع) نیز، وقتی رسول خدا ﷺ را دفن نمود، خطاب به آنحضرت ﷺ عرض کرد: ان الصبر لجمیل الا عنک و ان الجزع لقیح الا علیک و ان المصاب بک لجلیل و انه قبلک و بعدک لجلل، «یا رسول الله ﷺ صبر در هر مصیبتی زیبا است، الا در مصیبت از دست دادن تو، که صبر در اینجا زشت است و جزع (صبر نکردن و آه و ناله نمودن و هرچیزی که نقیض صبر باشد) در هر مصیبتی زشت است مگر در مصیبت تو که جزع در این مصیبت زیبا است، و مصیبت از دست دادن تو مصیبتی بسیار بزرگ است که همه مصایب قبل از تو و بعد از تو را کوچک و حقیر می‌سازد».^۲

از این فرمایش مولای متقیان علی (ع) نیز استفاده می‌شود، که بعضی از مصایب ویژگی خاصی دارد و لذا، اگر قانون کلی هم ثابت می‌شود، در بعضی از موارد آن قانون کلی، تخصیص بردار است و می‌شود چند مورد از آن استثناء شود.

^۱. البدایة و النهایة ج ۴ ص ۲۵۲

^۲. نهج البلاغة به شرح محمد عبده ص ۴۴۶ حکمت ۲۹۴

شکی نیست که مسئله کربلاء و شهادت امام حسین (ع)، و اسارت خاندان رسالت، از بزرگترین مصایبی است که در دنیا اتفاق افتاده، و به همین لحاظ، بر فرض که در مصیبت ها لطم و پاره کردن پیراهن، سینه زنی و زنجیر زنی حتی با تیغ ممنوع باشد در این مصیبت منع برداشته شده و مشکلی نخواهد داشت، بلکه مورد اجر و ثواب هم خواهد بود.

مرحوم حرّعاملی از امالی شیخ الطائفه طوسی با سندی که اشکال ندارد از امام صادق (ع) در حدیثی نقل می کند که آنحضرت (ع) فرمود: کل الجزع و البكاء مکروه الا الجزع و البكاء لقتل الحسین (ع)، «هر جزع و گریه کردنی مکروه است مگر جزع و گریه ای که در مصیبت شهادت امام حسین (ع) باشد».

هم چنین از ابن قولویه نقل می کند از امام صادق (ع) که فرمود: ان البكاء و الجزع مکروه للعبد فی کل ما جزع ما خلا البكاء علی الحسین بن علی (ع) فانه فیه مأجور، «هر گریه و جزعی برای بنده خدا در هر مصیبتی کراهت دارد، جز در مصیبت امام حسین (ع)، زیرا که در آنجا دارای اجر و ثواب می باشد».^۱

جزع را علمای لغت به نقیض صبر معنی کرده اند، آقای ابن منظور در لسان العرب می گوید: الجزع نقیض الصبر؛ «جزع نقیض صبر است».^۲

و تمام مواردیکه در ایام عاشورا صورت می گیرد، از شدت بکاء و سینه زنی و زنجیر زنی و تیغ زنی، از مصادیق جزع می باشد، که در دو روایت فوق و روایات مشابه آن، نه تنها در مصیبت امام حسین (ع) کراهت ندارد، بلکه مأجور و مستحب نیز می باشد.

در ضمن این دو روایت نیز می رساند، که جزع و بی صبری در هیچ مصیبتی، حرام نیست بلکه کراهت دارد و شاهد جمعی می شود بین روایات دال بر تحریم و روایات دال بر جواز، و لکن مصیبت امام حسین (ع) و جزع در مصیبت آنحضرت را از کراهت نیز استثناء نموده و دلالت بر استحباب آن می نماید.

^۱. الفصول المهمة فی اصول الائمة ج ۳ ص ۴۱۳

^۲. لسان العرب ج ۲ ص ۲۷۴

از همه اینها که بگذریم امام احمد بن حنبل از ام‌المؤمنین عائشه، با سند صحیح نقل می‌کند که وقتی رسول‌الله ﷺ از دنیا رفت، سر مبارک او روی سینه من بود و در خانه من از دنیا رفت، پس من از این جهت که کم تجربه و جوان بودم، سر مبارک آنحضرت ﷺ را از سینه ام برداشته و روی متکاء گذاشتم، بعد از آن بلند شدم، و همراه با زنان دیگر به سینه خود زدم و به صورت خود زدم، «فمن سفهی و حادثة سنّی أن رسول الله ﷺ قبض و هو فی حجری، ثم وضعت رأسه علی وسادة و قمت التدم مع النساء و اضرب وجهی»^۱.

ممکن است گفته شود که ام‌المؤمنین، خودش اعتراف کرده که در آنوقت بخاطر سفاهت و حوادث سن، اینکار را انجام داده است، بنا بر این حجیت شرعیه برای ضرب و جرح در موقع وارد شدن مصیبت را ندارد.

در جواب گفته می‌شود که اولاً، ام‌المؤمنین عائشه می‌گوید: قمت التدم مع النساء ... بلند شدم و با زنان شروع کردم به سینه زنی و زدن ضربات شدید به سینه و صورتم، و مسلم است که مراد از نساء در این روایت، دیگر امهات المؤمنین بوده چون معنی ندارد که زوجات دیگر رسول‌الله ﷺ در آن موقع حضور نداشته باشند، و آنان نیز بی تجربه و جوان نبودند.

ثانیاً: افسوس خوردن ام‌المؤمنین عائشه، به جهت سینه‌زنی او یا زدن به صورتش نبوده، بلکه همانطور که از خود روایت پیدا است، به جهت گذاشتن سر مبارک رسول‌الله از آغوش خود بر سر بالشت و متکاء بوده است.

ثالثاً: ام‌المؤمنین عائشه در موقع رحلت رسول‌الله خداقل نزدیک به بیست سال عمر داشته که نصف آنرا در کنار پیامبر ﷺ گذارنیده است و بعید به نظر می‌رسد که حکم این مسئله را نداند، و بعد آن را حمل بر نادانی و حوادث سن خودش بنماید. رابعاً: آقای صالحی شامی در توجیه این روایت چنین می‌گوید: به سینه و صورت زدن در مصیبت داخل تحریم نمی‌شود، زیرا که تحریم شامل داد و فریاد و گریه و زاری می‌گردد.

^۱. مسند الامام احمد حنبل ج ۶ ص ۲۷۴

و لعنت شده است زنی که در مصیبت لباسش را پاره کند، یا سرش را در مصیبت بتراشد (یا زنی که صورتش را برای آرایش بتراشد)، و زنی که با صدای بلند داد بزند در مصیبت، و در این حدیث از لدم و به سر و سینه زدن یاد نشده است، لکن این عمل نیز مکروه است در حال مصیبت، ولو در حدیث ذکر نشده و ترک این عمل نیز پسندیده است مگر بر رسول خدا ﷺ.

فالصبر یحمد فی المصائب کلّها الا علیک فانه مذموم
و قد کان یدعی لا بس الصبر حازماً فاصبح یدعی حازماً حین یجزع

صبر محمود و پسندیده است در همه مصائب، مگر در مصیبت تو ای رسول خدا ﷺ که صبر در آن مصیبت مذموم و ناپسند است.

و گاهی است که پوشیدن لباس صبر در مصیبت، و خویشتن داری از نشانه های عقل، و بردباری و حزم است، اما گاهی قضیه برعکس می شود، و انسان عاقل و دارای حزم کسی است که جزع کند بر مصیبت.^۱

از آنچه ذکر شد به این نتیجه می رسیم، که مسئله عاشورا و اقامه عزاداری، و سینه زنی و زنجیر زنی با تیغ، یا بدون تیغ از جمله چیزهای است که استثناء شده، و بر فرض که اصل این اعمال حرام یا مکروه باشد، در مورد عاشورا تخصیص خورده است، چنانکه در مورد رسول خدا ﷺ و در مورد اسماء بنت عمیس نیز این نکته در کلمات بزرگان اهل سنت دیده می شود.

بنابراین دیگر جای هیچ اشکالی و ایرادی باقی نخواهد ماند.

در ضمن لازم است تذکر داده شود، که برادران و خواهران اهل سنت ما، نیز در ایام عاشورای حسینی هم در افغانستان و هم در دیگر بلاد، مجالس عزاداری و گریه و سوگواری برای سید جوانان اهل بهشت برپا می نمایند، و من خود در بعضی از این مجالس شرکت کرده ام، و شور و هیجان و ابراز احساسات آن برادران، این حقیر را بسیار تحت تأثیر قرار داده است.

^۱. سبل الهدی و الرشاد ج ۱۲ ص ۲۶۷

دسته سوم پیروان مذهب امام جعفر صادق (ع)

در بین شیعیان دوازده امامی که بیشتر به جعفری معروفند، در اصل برگزاری مراسم عاشورا و گریه و نوحه و هم چنین سینه زنی در مصیبت حضرت سید الشهداء (ع) اشکالی و ایرادی از کسی دیده و شنیده نشده است، و در زنجیرزنی بدون تیغ هم جز از یکی دو نفر اعتراضی وجود ندارد، و در رابطه با زنجیر تیغ دار یا قمه زنی عده ای اعتراض کرده اند و احیاناً حکم به ممنوع بودن آن داده اند. اما مهم این است که هیچ کدام از کسانی، که این حرکت را اجازه نمی دهند، دلیل روشن و قانع کننده ای برای مدعای خود ندارند.

زیرا منع آنها بیشتر جنبه مصلحتی و سیاسی دارد، تا جنبه فقهی و شرعی و بخاطر هراس از تمسخر دیگران چنین فتوایی صادر می کنند. مثلاً عمده دلیل آنان این است، که اینکار موجب وهن مذهب می شود، اما اینکه از کجا استفاده می شود که هرچه موجب وهن مذهب شد، باید ممنوع اعلام شود دلیل روشنی اقامه نشده است.

و بر فرض که کبری قضیه مورد قبول واقع شود، کلام در صغرای قضیه خواهد بود، یعنی اینکه از کجا فهمیدید که زنجیر زنی یا تیغ زنی از مصادیق وهن مذهب است؟ چون ممکن است در جواب گفته شود که این امور، موجب ترویج مذهب و استحکام آن، و سبب عزّت و سربلندی آن است، برای آنکه تشخیص و تطبیق از وظایف خود مکلف است، نه کسی دیگر این اولاً، و ثانیاً اگر ممنوعیت اموری را که موجب وهن مذهب می شود، به عنوان یک قاعده فقهی قبول کنیم، کلام در مدارک به اصطلاح این قاعده است.

و اگر این مطلب را به عنوان یک کبرای کلی بپذیریم، آنوقت نفس سینه زنی و آه و ناله کردن، و زنجیر زدن بدون تیغ را نیز باید ممنوع کرد، بلکه کل مراسم عاشوراء را باید ممنوع کرد، چون در تمام این موارد عده ای مارا مسخره کرده و می کنند و خواهند کرد، بلکه در غیر از مراسم عزاداری، ممکن است بعضی از برنامه های دیگر مذهبی مارا نیز مسخره کنند.

کما اینکه در مورد جشن ولادت با سعادت امام زمان علیه السلام، که هر ساله در نیمه شعبان برگزار می شود، مخالفان شروع به تمسخر و استهزاء می کنند، پس طبق نظر این آقایان باید این برنامه را نیز اجراء نکرد، چنانکه دور خانه خدا طواف نمودن و سنگ به شیطان زدن، و هروله در سعی بین صفا و مروه داشتن، نیز از طرف مخالفان اسلام مورد سخریه و انتقاد قرار می گیرد، پس این آقایان این اعمال را نیز طبق قاعده خودشان ممنوع اعلام نمایند!

البته ممکن است بعضی از این آقایان، در مورد تیغ زنی و قمه زنی به قاعده لاضرر هم تمسک کنند، که در جواب آنان نیز به عرض رسانیده می شود، که اولاً این قاعده احکام الزامیه مثل وجوب و حرمت را، در مواردی که ضرری باشد، برمی دارد و کاری به احکام غیر الزامیه ندارد و ثانیاً قاعده لاضرر یک قاعده امتثانی است و احکام ضرریه را بر می دارد، چون برداشتن حکم ضرری از مکلف منت گذاشتن بر مکلف است، و اگر این قاعده، حکمی را درجائی ثابت کند، مثلاً عملی را که در اصل مباح است ولی ضرری می شود، حرام بگرداند، دیگر از دایره امتثانی بودن خارج خواهد شد.

و بر فرض که بشود به این قاعده تمسک کرد، جای تمسک به آن در مواردی است، که انجام یک عمل منجر به مرگ یا نقص عضوی در انسان بشود، اما صرف بیرون آمدن چند سی سی خون، از بدن انسان نه تنها موجب ضرر نمی شود بلکه برای بدن انسان نفع هم خواهد داشت.

تازه در این قاعده اختلاف است که آیا ضرر شخصی را نفی می کند، یا ضرر نوعی را و مسلم است که مورد قاعده ضرر شخصی خواهد بود، و بنابر این هرکسی که برایش در این اعمال ضرر باشد، انجام ندهد، نه اینکه بخاطر ورود ضرر به یک نفر، یک مباح حرام اعلام شود.

اما ادله جواز و بلکه استحباب زنجیر زنی و تیغ زنی

اول: مرحوم مجلسی می گوید: در بعضی از کتب معتبره دیدم، که از مسلم جصاص روایت نموده است (تا می رسد به اینجا)، که وقتی زینب کبری علیها السلام در

کوفه سر بریده برادرش حسین علیه السلام را بالای نیزه دید، پیشانی مبارکش را به چوبه محمل زد، طوری که خون از زیر مقنعه آن بانوی بزرگوار جاری شد.^۱

و چون اینکار در منظر و مرآی امام سجاد علیه السلام بوده، و آنحضرت منع از آن نکرده و این عمل هم از حضرت زینب علیه السلام که معروف به عقيله بنی هاشم، و عالمه غیر معلّمه هست صادر شده، معلوم می شود حرمت و منع شرعی نداشته، و گرنه بر امام لازم بود که ایشان را منع می کرد.

گفته نشود که این روایت ضعیف است، و خود مرحوم مجلسی هم می گوید: روایت مرسله است زیرا اولاً مرحوم مجلسی می گوید: این روایت را در بعضی از کتب معتبره دیده است، و شهادت مرحوم مجلسی برای اعتبار کتابی آن هم در امثال اینگونه مباحث کفایت می کند، و ثانیاً این روایت در مجالس و محافلی که علمای بزرگ و مراجع عظیم الشان، حضور داشته اند به کرات و مرآت خوانده شده و هیچ یک از مراجع اعتراض نکرده است، که خود این عدم اعتراض، قبول عملی این روایت است.

مرحوم آیت الله العظمی میرزا جواد تبریزی، که از علمای مبرز نجف و قم محسوب می شوند، در جواب سؤال در رابطه با همین مطلب فرموده است: این روایت از قضایای است که از عقيله بنی هاشم حضرت زینب علیه السلام نقل شده است، و اگر واقع شده باشد مانعی از حدوث آن عقلا وجود ندارد، زیرا زدن سر به چوبه محمل دلالت بر بی صبری آنحضرت ندارد.

زیرا خود آنحضرت علیه السلام حضرت امام سجاد علیه السلام را توصیه به صبر می کرد، بلکه این عمل آنحضرت بخاطر اعلان مظلومیت سیدالشهدا علیه السلام و آنچه بر عترت طاهره وارد شد می باشد، و در زمان ما هم، این عمل مشکلی نخواهد داشت، اگر بقصد بیان کردن مظلومیتی باشد که بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در کربلاء واقع شد.^۲

^۱. بحار الانوار ج ۴۵ ص ۱۱۴-۱۱۵

^۲. صراط النجاة ج ۵ ص ۳۷۷

دوم: بر فرض که این روایت را نپذیریم، و هیچ روایتی هم در این زمینه نداشته باشیم، فوق مطلب آن است که شک در جواز می‌کنیم، و همه کسانی که آشنائی با فقه و فقاہت دارند می‌دانند، در مواردی که شک در جواز و عدم جواز عملی می‌شود، اصل و قاعده جواز است مادامی که نهی از آن نرسیده است.

مرحوم صدوق (ره) از امام صادق (ع) نقل می‌کند که آنحضرت (ع) فرمود: کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی، «هر عملی آزاد است مادامی که از آن نهی نشده است».^۱ هم‌چنین از شیخ و استاد خویش نقل می‌کند که گفت: اعتقاد ما شیعیان در باب حظر و اباحه این است که هرچیزی حلال است تا وقتی که نهی نسبت به آن وارد شود.^۲

در کتب معتبر برادران اهل سنت نیز روی این اصل تأکید شده است.^۳ وقتی اصالة الجواز جاری شد معنایش این است که اینکار حرمت ذاتیه ندارد، و وقتی عملی حرمت ذاتیه نداشت، می‌تواند در مواردی مستحب شود، چنانکه متقرباً الی الله به نیت تقویت مذهب صورت بگیرد، و بلکه در بعضی از احیان می‌تواند واجب کفائی باشد، چنانکه بدانیم تقویت دین و مذهب متوقف بر این امر است.

سوم: علاوه بر آنچه ذکر شد دلیل ما برای جواز همان دلیل بر جواز سینه‌زنی است که بالاتفاق همه قبول دارند.

چهارم: فتاوی مراجع بزرگ تقلید.

مرحوم آیت الله العظمی خوئی (ره)، که استاد خیلی از فقهای بنام جامعه تشیع می‌باشد، و خود نیز از اسطوانه‌های فقاہت به حساب می‌آید، شخصیتی که پنجاه سال زعامت علمی و مرجعیتی نجف اشرف و دیگر حوزه های علمیه را عهده دار بود، در جواب این سؤال که آیا در بیرون آوردن خون از سر، در اثر زدن با وسایل برنده، مثل تیغ در عزای امام حسین (ع) در فرض عدم ضرر اشکالی وجود دارد؟

^۱. من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۳۱۷

^۲. اعتقادات الامامیه

^۳. حاشیه رد المحتار ج ۴ ص ۳۴۰

می فرماید: لا اشکال فی ذالک فی مفروض السؤال فی نفسه والله العالم؛ «در فرض سؤال این عمل اشکالی فی نفسه ندارد».^۱

اما در رابطه با استحباب آن می شود به مسئله مواسات و همدردی با اهل بیت (علیهم السلام) تمسک کرد، چنانکه وقتی از مرحوم آیت الله العظمی خوئی (ره) سؤال شد که جواب قبلی شما فقط اباحه و جواز را می رساند، آیا می تواند این عمل مستحب باشد اگر به نیت تعظیم شعائر و مواسات با اهل بیت (علیهم السلام) صورت بگیرد؟ ایشان در جواب فرمود: نصی برای شعاریت آن نداریم، لذا از این طریق حکم به استحباب نمی شود، ولکن بعید نیست که خداوند متعال به کسانی که خودشان را با تیغ می زنند، ثواب عطا کند چنانچه این عمل به نیت مواسات و همدردی با اهل بیت (علیهم السلام) باشد.^۲

بلکه مشهور بین فقهای امامیه جواز این اعمال در مصیبت امام حسین (علیه السلام) است، و لذا هم قبل از مرحوم آیت الله العظمی خوئی و هم بعد از ایشان اکثر فقهای بزرگ شیعه فتوای به جواز و بلکه به استحباب داده اند.

مثل استاد الفقهاء، و المجتهدین مرحوم نائینی و سید الفقهاء مرحوم بروجردی، و اعلم علمای عصر خودش مرحوم اصفهانی و استاد الكل مرحوم میرزا جواد تبریزی، و فرید عصر حضرت آیت الله الظمی وحید خراسانی دام ظلّه، و زعیم حوزه علمیه نجف، مرجع تقلید اکثریت شیعیان جهان، حضرت آیت الله العظمی سیستانی و هم چنین حضرات آیات عظام شیرازی، فیاض روحانی و قمی و غیره.

پنجم: مرحوم شیخ مرتضی آل یاسین کاظمی در کتاب «نظرة دامغة حول مظاهرات عاشوراء» می فرماید: از فرمایش امام صادق (علیه السلام) در روایت خالد بن سدید، «و لقد شققن الجيوب و لظمن الخدود الفاطميات علی الحسین بن علی و علی مثله تلطم الخدود و تشق الجيوب» به درستی که دختران فاطمه زهرا (علیها السلام) در مصیبت و اندوه امام حسین (علیه السلام) یخن ها را پاره کردند و بر صورت های خود با سیلی زدند و بر

^۱. صراط النجاة ج ۱ ص ۴۳۲ سؤال ۱۱۹۳

^۲. همان سؤال ۱۱۹۴

مصیبت امام حسین علیه السلام باید یخن‌ها پاره شود و به صورت‌ها سیلی زده شود،^۱ فهمیده می‌شود که با وسایل برنده زدن به سر، از باب اظهار حزن و غم، در مصیبت شهید کربلاء جایز و بلکه مستحب است، زیرا امر به لطم خدود (زدن به صورت) در روایت فوق، مطلق است و اقل مراتب امر استحباب است، اگرچه موجب زخمی شدن صورت و خون آمدن از آن شود.

بلکه جاری شدن خون از صورت به سبب ضربهای پی در پی، در اغلب اوقات از لوازم عادی آن است، وقتی نازکی پوست صورت و طراوت بشره در نظر گرفته شود، و چه ضرری متوجه مسلمانان خواهد شد اگر یک مقدار از خون خویش را، بر بدنهای خود جاری کنند، به نسبت مواسات و همدردی با آن بدنهای پاکیزه، که در راه خدا به خون خویش غوطه ور شدند.^۲

باز می‌فرماید: ضرر زدن به نفس اگر برای مواسات و همدردی با آن امام شهید علیه السلام باشد از اموریست که بسیاری از اکابر و رجال دین، آنرا تحمل کرده اند، از جمله حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام که افضل اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از امام حسین علیه السلام می‌باشد.

آنحضرت بعد از آنکه صفوف دشمن را با حمله خویش پراکنده ساخت، و وارد شریعه فرات شد درحالیکه به شدت تشنه بود، دستش را به طرف آب برد تا جرعه آب بنوشد، اما همینکه آب را نزدیک دهان مبارکش آورد، بیاد تشنگی برادرش امام حسین علیه السلام و اهل بیت او افتاد، آب را از دستش ریخت و خطاب به شریعه فرمود: یا ماء لا ذقتک و اخی الحسین علیه السلام و عیاله عطاشی؛ «ای آب از تو نخواهم آشامید درحالیکه برادرم حسین و اهل بیتش تشنه هستند».

پس چه مانعی دارد که سایر مسلمانان هم بر سبیل مواسات و همدردی با امام حسین علیه السلام، قبول یک مقدار ضرر را بنمایند، بعد از آنکه می‌بینیم مثل ابوالفضل علیه السلام که دارای مقام عالی و بلند، در علم بدین خدا و احکام آن بوده است، ضرر بر نفس

^۱. التهذیب ج ۸ ص ۳۲۵

^۲. رسائل الشعائر الحسینیة ج ۱ ص ۲۵۹

خویش را تحمل می‌کند تا با برادرش امام حسین (ع) و اهل بیت آنحضرت همدردی نماید.^۱

ششم: مرحوم شیخ عبدالله مامقانی که از اساطین فقاہت، و از اکابر فقهای شیعه به حساب می‌آید، در کتاب «المواکب الحسینیة» در جواب سؤالی که پیرامون جواز دسته جات عزاداری و سینه زنی و تیغ زنی و بقیه مراسم عزاداری، از ایشان شده است می‌فرماید: قبل از یکماه پیش از من در رابطه با این امور سؤال شد و در جواب گفتم: جای شبهه‌ی در رابطه با جواز این امور وجود ندارد، حتی با تیغ و قمه به سر زدن، بلکه اگر فقیه متبحری فتوی بر وجوب کفائی این امور بدهد، در مثل این زمان که جمعی تصمیم گرفته اند تا انوار اهل بیت (ع) را خاموش کنند، تخطئه او ممکن نیست^{۲-۳}.

یعنی نمی‌شود گفت که آن فقیه اشتباه کرده است، ناگفته نماند که فقهای بزرگوار شیعه در زمینه جواز، و بلکه استحباب تیغ زنی و دیگر شعائر حسینی، کتابهای متعددی نوشته اند، که نقل قول از همه آنها موجب تطویل مطلب خواهد شد، خوانندگان گرامی مخصوصاً اهل علم می‌توانند به کتاب رسائل الشعائر الحسینیة که دربردارنده بعضی از این جزوات و رساله های فقهی مجموعه از علماء می‌باشد، و آقای شیخ محمد الحسون به جمع و تحقیق آن پرداخته است مراجعه نمایند.

هفتم: روایاتی است که از ائمه (ع) رسیده است و در آن روایات مردم تشویق به زیارت قبر امام حسین (ع) شده اند حتی اگر خطر مرگ هم آنها را تهدید کند.

۱- امام صادق (ع) از شخصی سؤال کرد: آیا به زیارت قبر امام حسین (ع) می‌روی؟ آن مرد عرض کرد: بلی حتی در صورتی که خوف و خطر باشد، فرمود: هر قدر در این سفر خوف و خطر باشد ثوابش نیز به اندازه خوفش بالا می‌رود، و

^۱. رسائل الشعائر الحسینیة ج ۱ ص ۲۶۰

^۲. همان ص ۲۰۱۰

^۳. شکی نیست که درحال حاضر نیز قضیه چنین است، و عده ای تصمیم گرفته اند تا بهر قیمتی که می‌شود، نام و یاد اهل بیت (ع) را از خاطره‌ها محو نمایند.

کسی که با استقبال از خوف به زیارت قبر امام حسین (ع) برود، خداوند او را از خوف و هراس روز قیامت در امان خواهد داشت.^۱

۲- امام صادق (ع) فرمود: و من اتی قبرالحسین (ع) فی سفینة فتکفّت بهم السفینة، نادی منادٍ من السماء طبتم و طابت لکم الجنة، «کسی که به قصد زیارت قبر امام حسین (ع) سوار کشتی شود و در مسیر کشتی غرق شود و ساکنان آن نیز از بین بروند، منادی از آسمان ندا می کند، خوشا به سعادت شما و مبارک باد بهشت بر شما».^۲

۳- امام صادق (ع) خطاب به فردی از شیعیان فرمود: برای زیارت قبر امام حسین (ع) سوار کشتی می شوید؟ عرض کرد: بلی، فرمود: آیا می دانید که اگر غرق شوید و از بین بروید منادی آسمانی شما را ندا می کند که خوشا به سعادت شما و بهشت بر شما مبارک باد.^۳

۴- امام صادق (ع) به یکی از اصحابش فرمود: بخاطر ترس و خوف، هرگز زیارت قبر امام حسین (ع) را ترک نکن، زیرا کسی که از ترس به زیارت آنحضرت نرود، پشیمانی و حسرت بر او چیره می گردد، بحدی که آرزو می کند ای کاش همانجا دفن شود.^۴

۵- هشام بن سالم می گوید: شخصی از امام صادق (ع) سؤال کرد: اگر کسی در مسیر زیارت امام حسین (ع) توسط ظالمی به قتل برسد، ثواب او چیست؟ آنحضرت فرمود: با ریختن اولین قطره خون او بر زمین، تمام گناهان او آمرزیده خواهد شد، و طینت او از هر ناخالصی خالص شده و چون طینت ملائکه و انبیاء می گردد.^۵

و روایات دیگری که در این باب از ائمه (ع) وارد شده است.

^۱. و سایل الشیعة سی جلدی ج ۱۴ ص ۴۵۷

^۲. همان ص ۴۵۸

^۳. همان ص ۴۵۹

^۴. مستدرک الوسائل ج ۱۰ ص ۲۷۸

^۵. همان ص ۲۷۹

و این روایات می‌رساند که حتی اگر در زیارت ابا عبدالله الحسین (ع) خطر جان هم باشد، باز باید مؤمنین این زیارت را ترک نکنند، بلکه به استقبال خوف و خطر رفته، و حتی از مرگ و کشته شدن هم در این راه استقبال نمایند. همه این تأکیدها بخاطر آن است، که کربلا و قضیه عاشورا زنده نگه داشته شود، و از یادها نرود.

بنابر این می‌توان از این روایات جواز، و بلکه استحباب سینه زنی و تیغ زنی را به طریق اولی استفاده کرد، زیرا که خطر مرگ و حتی ناقص شدن در آن نیست، و از طرف دیگر موجب زنده نگهداشتن عاشوراء و تقویت روحیه پیروان امام حسین (ع) نیز می‌گردد.

از امام صادق (ع) نقل شده است که به فضیل فرمود: آیا شما دورهم می‌نشینید، و در رابطه با ما سخن می‌گوئید، گفتم بلی فدایت گردم، فرمود: من این مجالس را دوست دارم پس یاد ما را زنده نگه دارید، خداوند رحمت کند کسی را که یاد ما را زنده نگه می‌دارد، ای فضیل کسی که ما را یاد کند یا ما نزد او یاد شویم، و به اندازه بال مگسی از چشم او اشک بریزد خداوند گناهان او را می‌بخشد، حتی اگر بیشتر از کف دریا باشد.^۱

و شکی نیست که مراسم عاشوراء حسینی به تمام معنی از اموریست که یاد و خاطره خاندان عصمت و طهارت (ع) و بویژه شهدای کربلاء را زنده نگه می‌دارد. هشتم: بر فرض حرمت این حرکات در دیگر مصایب، قضیه امام حسین (ع) در روایات استثناء شده است چنانکه قبلاً گذشت، و یکی دو روایت هم به عنوان تذکر بیان شد، که مضمون آن این بود: هر جزع و بکائی بر مصیبت مکروه است، مگر آنکه آن جزع و بکاء بر امام حسین (ع) باشد.^۲

و در روایت کلینی از امام باقر (ع) این چنین آمده است که راوی به حضرت عرض می‌کند: ما الجزع؟ قال (ع) اشدّ الجزع الصراخ بالویل و العویل و لطم الوجه و

^۱. قرب الاسناد ص ۳۶

^۲. الفصول المهمة فی اصول الائمة ج ۳ ص ۴۱۳

الصدور و جزالشعر من النواصي؛ «جزع چیست؟ امام فرمود: بالاترین مصداق از مصداق جزع عبارت است از داد زدن با صدای بلند، گریه کردن و زدن به صورت و سینه و کندن موهای سر».^۱

در این روایت امام علیه السلام می فرماید: جزع دارای مراتب است، و شدید ترین مرتبه آن جیغ کشیدن، و به سرو سینه زدن و کندن موهای سر می باشد، و تمام این اعمال در مصیبت امام حسین علیه السلام استثناء شده، و بلکه مطلوب است چون در بعضی از روایات که قبلاً ذکر شد، امام علیه السلام فرمود: فانه فيه مأجور^۲ یعنی دارای ثواب است، و پر واضح است که زدن بر سرو سینه اعم است از آنکه خون بیاید یا نیاید، و هم چنین در کندن موهای سر جای شکی نیست که سر جراحات بر می دارد، و از جای موها خون بیرون می آید، چون وقتی کسی در مصیبتی موهای سرش را بکند، یقیناً هر تار مورا جدا جدا نمی کند، بلکه مشتی از مورا گرفته و یک مرتبه می کشد، و این جور کندن خالی از زخم و جراحات نخواهد بود.

پس چه با کندن مو یا خراشیدن صورت، و لطمه زدن به صورت و سینه خون بیاید، و چه با زدن تیغ به پشت و شانه و سر، خون بیرون بیاید، همه از مصداق جزع به حساب می آید، و وقتی از مصداق جزع شد در مصیبت امام حسین علیه السلام مانعی نخواهد شد.

البته اینجا یک تذکر لازم است، و آن اینکه آنچه به عنوان استدلال نوشته شد، برای علماء و کسانی است که می خواهند از طریق فقه و ادله فقهی، جواز یا عدم جواز تیغ زدن و زنجیر زدن، را مورد تحقیق و بررسی قرار بدهند.

اما کسانی که خود صاحب نظر نیستند، و در مسائل فقهی مقلد یکی از مراجع عظام تقلیدند، وظیفه آن عزیزان رجوع به فتوای مرجع تقلید شان می باشد، که اگر جایز و مستحب می دانستند می توانند انجام بدهند، و اگر مرجع تقلیدشان از

^۱. وسائل الشیعة سی جلدی ج ۳ ص ۲۷۲

^۲. لفصول المهمة فی اصول الائمة ج ۳ ص ۴۱۳

کسانی می باشد که نظرش در این مسئله از باب حکم ثانوی حرمت و عدم جواز است، حتماً پرهیز نمایند.

ضمناً ناگفته نماند که خرافه خواندن این امور از طرف بعضی از افراد مسلماً اهانت بسیار بزرگ، به روایات و مراجع عظام تقلیدی است، که به جواز یا استحباب این حرکات فتوا داده اند و هم چنین توهینی است نا بخشودنی به مراسم حسینی، و میلیون ها شیعه ای که در هر عاشوراء، به قصد و نیت مواسات و همدردی با خاندان رسالت، این اعمال را انجام می دهند.

شبهه دوم

آیا این کار منافات با صبر در مصیبت که در روایات به آن سفارش زیادی شده است ندارد؟

قبل از آنکه به جواب از این شبهه بپردازیم، ابتدا لازم است نکته ای را که آقای ابن کثیر هم در این رابطه ذکر کرده است، و ارتباط با این شبهه دارد نقل کنیم: ایشان می گوید: بهترین گفتار در موقع یادآوری این مصایب، و امثال آن فرمایشی است که علی بن حسین علیه السلام، از جدش رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: ما من مسلم یصاب بمصیبة فیتذکرها و ان تقادم عهدا فیحدث لها استرجاعاً الا اعطاه الله من الاجر مثل یوم اصیب منها، رواه الامام احمد و ابن ماجه، «هر مسلمانی که مصیبتی دیده باشد و هروقت یادش بیاید، ولو از آن مصیبت زمانی گذشته باشد، پس کلمه استرجاع (انا لله و انا الیه راجعون) را بر زبان جاری کند، خداوند متعال به او اجر عطا می نماید مثل اجر روزی که به مصیبت مبتلی شده بود، این روایت را امام احمد بن حنبل و ابن ماجه نقل کرده اند»^۱.

جواب: باید گفته شود که اولاً به سرو سینه زدن، و گفتن کلمه استرجاع باهم قابل جمع است، و هیچ منافاتی باهم ندارند، و آنچه که در شریعت مقدسه به اتفاق کل مذاهب حرام است، گفتن کلماتی است که نشانگر نارضایتی و نا خوشنودی، از اراده الهی باشد، و موجب سخط ذات باری تعالی شود.

^۱. البدایة و النهایة ج ۸ ص ۲۰۳

ثانیاً: مصیبت‌های که تحقق پیدا می‌کنند دو قسم است، یکی مصیبتی است که بر خود شخص وارد می‌شود، مثل از دست دادن یکی از اقارب یا بستگان درجه اول، و مثل مصیبت از دست دادن اموال توسط آتش سوزی یا نهب و غرق، و مثل مبتلی شدن انسان به مرض لا علاج و غیر قابل درمان یا پرهزینه، با درد فوق تحمل یا کمتر از آن، که تقریباً همه روایات وارده در رابطه با صبر در مصیبت، شامل این قسم می‌شود.

قسم دوم مصایبی است که بر جهان اسلام یا یک جامعه یا فرد دیگری وارد می‌شود، که در این گونه مصایب، فرد گریه کننده یا کسی که خودش را می‌زند، مصیبت مستقیماً به او وارد نشده است، بلکه شدت مصیبت و عظمت آن او را وادار می‌کند، که حرکاتی را از خودش بروز بدهد، و این آدم گریه و ناله و لطمه و بقیه اعمالش برای خودش نیست، بلکه برای دیگران است، برای صدمه ایست که به جهان اسلام وارد شده است، برای گرفتاری است که جامعه را فرا گرفته است، ناشی از سوختن دل برای همدردی با مصیبت دیده ای است، که این مصیبت بر او وارد شده است، برای بیان عظمت مصیبت و بزرگی آن است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام وقتی بعضی از تعدیات و غارتگریهای شامیان را، به عرض آن حضرت رسانیدند، اینگونه فرمود: و لقد بلغنی ان الرجل منهم کان یدخل علی المرأة المسلمة و الاخری المعاهدة فیتزعرجها و قلبها و قلائدها و رعائنها، ما تمتنع منها الا بالاسترجاع و الاسترحام، ثم انصرفوا وافرین، مانال رجال منهم کلم و لا اریق بهم دم، فلوان امراء مسلماً مات من بعد هذا اسفاً، ماکان به ملوماً بل کان به عندی جدیراً، «به من خبر داده شد که مردی از سپاه شام به خانه ی زن مسلمانی و زن ذمیة ای (غیر مسلمانی که درپناه اسلام زندگی می‌کند) وارد شده و جواهر و وسایل زینتی آنها را به غارت برده است، درحالیکه آن دو زن، هیچ وسیله ای برای دفاع از خود بجز گریه و التماس کردن نداشتند.

لشکریان شام با بدست آوردن غنائیم زیاد برگشته اند، بدون آنکه یک نفر از آنها زخمی بردارد، و یا قطره خونی از او ریخته شود، اگر برای این حادثه تلخ و ناگوار، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است»^۱.

در این روایت می بینید که علی علیه السلام بخاطر شدت این مصیبت، چون به دو زن بی پناه حمله شده است می فرماید: اگر مسلمانی بخاطر شدت اندوه بمیرد، نه تنها ملامت نمی شود، بلکه این کار او سزاوار و درست است، و هیچ گونه اشاره ای به اینکه باید دیگر مسلمانان، در برابر اینگونه مصایب صبر کنند، و کلمه استرجاع بر زبان جاری نمایند نشده است.

حالا اگر مسلمانی بخاطر خلخالی و گوشواره ای، که از یک زن مسلمان عادی یا یک زن یهودیه، به غارت برده شده، بمیرد کارش درست و منافعی با صبر نیست، پس اگر مسلمانی بخاطر آنچه که بر سر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در کربلاء آمد، از شهادت فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته، تا اسارت زنان و به غارت رفتن اموال، و آتش زدن خیام، از شدت حزن و بزرگی مصیبت فقط خودش را بزند، و مجروح کند تا چه رسد به اینکه بمیرد، به طریق اولی منافات با صبر نخواهد داشت.

ثالثاً: بر فرض که مصیبتی بر خود یک شخص وارد شده باشد، باز نمی شود، بطور مطلق همه حرکات مصیبت دیدگان را بی صبری نامید، چون صبر در هر مصیبتی متناسب با همان مصیبت است، مثلاً اگر از یک خانواده در اثر یک حادثه ای پنج شش نفر از دنیا بروند، یا یکی از ارکان خانواده از بین برود، یا مصیبتی پس از مصیبتی اتفاق بیفتد، یقیناً مصیبت دیدگان را نمی شود، بخاطر آه و ناله و بی تابی زیاد محکوم کرد، و از آنان خواست که مثل کسانی باشند، که پیره مرد یا پیره زنی صدساله را، که سالها در بستر مریضی بوده از دست داده اند، آرام باشند و پشت سر هم کلمه استرجاع بر زبان بیاورند.

^۱. نهج البلاغه به شرح محمد عبده ص ۵۷ خطبه ۲۷

علی (علیه السلام) وقتی جسد فاطمه (علیها السلام) داخل قبر گذاشت، خطاب به رسول خدا، عرض کرد: السلام عليك يا رسول الله عني وعن ابنتك النازلة في جوارك والسريعة اللحاق بك، قل يا رسول الله عن صفيتك صبري، و رقّ عنها تجلدي، الا ان لي في التأسي بعظيم فرقتك و فادح مصيبتك موضع تعزّ، فلقد و سدتك في ملحودة قبرك، وفاضت بين نحري و صدری نفسک، انالله و انا اليه راجعون، فلقد استرجعت الودیعة و اخذت الرهينة، اما حزني فسرمد، و اما ليلي فمسهد الي ان يختارالله لي دارك التي انت بها مقيم.

سلام بر تو ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از من و دختری، که هم اکنون در کنارت آرמידه، و از همه زودتر به تو ملحق شده است، ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با از دست دادن دختری فاطمه، صبر و تحمل من کم شده، و طاقت و توانایی من با فراق او از دست رفته است، ولی برای من که رنج دوری تو را دیده ام، و سختی مصیبت تو را کشیده ام، جا دارد که در مصیبت فاطمه (علیها السلام) صبر و شکیبایی کنم.

من تو را داخل قبر گذاشتم و وقتی روح از تنت مفارقت کرد، سرت روی سینه من بود انالله انا اليه راجعون.

ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، امانت به تو برگشت، و دختری فاطمه در کنار تو آرמיד، ولی غم و اندوه من در این مصیبت جانگداز همیشگی خواهد بود، شبها را بیدار خواهم ماند، تا آن زمانی که خداوند خانه ای را، که تو در آن سکونت داری برایم اختیار نماید.^۱

این حدیث بیانگر این نکته است، که در بعضی از مصایب صبر ممکن نیست، و انسان مصیبت دار، وقتی می بیند چه مصیبتی بر سرش آمده است، و مکان و منزلت عزیزی را که از دست داده است مشاهده می کند، دنیا بر سرش خراب می شود، و تاب و تحمل را از دست می دهد، اما در عین حال، چیزی که موجب نارضایتی او

^۱. نهج البلاغة بشرح محمد عبده ص ۲۷۹ خطبه ۲۰۲

از قضای الهی باشد، و سبب سخط و غضب پروردگار شود، از دهانش خارج نمی گردد.

پس اولاً باید همه مصیبت ها را یک برابر و مساوی قرار نداد، و ثانیاً باید حرفی یا حرکتی که موجب قهر و غضب الهی شود، یا نشانگر عدم رضایت بقضای الهی، باشد از مصیبت دیده سر نزنند.

نتیجه این می شود که صبر، به معنی عدم گریه و زاری و ناله و شیون یا به سر و سینه زدن نیست، بلکه صبر استقامت داشتن و خود را نباختن است.

پس آنچه شیعیان و دیگر مسلمانان، در ایام عاشورا انجام می دهند بی صبری نیست، بلکه تجلیل از قیام حسینی و مواسات و همدردی، با خاندان رسالت و نشان دادن عظمت مصیبت کربلا می باشد.

شبهه سوم

آیا مردانی که بدون پیراهن در مراسم عزاداری به سینه زنی و زنجیرزنی می پردازند، و زنان نیز در آنجا حضور دارند، این عمل شان منافات با شریعت ندارد، و آیا نگاه زنان به بدنهای برهنه ی این مردان جایز است؟

جواب: آنچه بر مردان واجب است، پوشانیدن عورتین است، که طبق بعضی از نظریات فقهی، حداکثر شامل ناف تا زانو می گردد، و پوشانیدن بقیه بدن بر مرد واجب نیست، پس اگر مردی عورت خود را بپوشاند، و سینه و پشت یا بقیه بدن او برهنه باشد، گناهی را مرتکب نشده است، اما بر زنان واجب است که به بدن مرد نامحرم نگاه نکنند، چنانکه پوشاندن صورت، به مقداری که در وضوء شسته می شود بر زنان واجب نیست، اما برای مردان حرام است که به صورت زن نامحرم نگاه کنند، پس این وظیفه بر عهده زنان است، که از نگاه کردن خصوصاً توأم با شهوت بر بدن مردان پرهیز نمایند، ولی در این رابطه مشکلی متوجه مردان نخواهد شد.

شبهه چهارم

شیعیان در ماه محرم، بنام امام حسین علیه السلام نذورات می دهند درحالیکه نذر برای غیر خداوند متعال شرک است.

جواب: متأسفانه طراحان این شبهه فرق بین نیت نذر، و مکان یا زمان ادای نذر را نمی دانسته اند، و گرنه این شبهه را مطرح نمی کردند.

لازم است توضیح داده شود، که نذر عبادتی از عبادات است، که در اصل تحقق آن رجحان داشتن متعلق نذر کفایت می کند، یعنی اگر کسی امر مستحب یا واجبی یا مباح راجحی را نذر کند، اشکالی متوجه او نخواهد بود، اما حرام نمی تواند متعلق نذر باشد، یا حتی مباحی که رجحان شرعی ندارد نیز از نظر بعضی از فقهاء نمی تواند متعلق نذر باشد.

مؤمنین در ایام عزای سالار شهیدان، گوسفند یا برنج و روغن و سایر مواد غذایی را نذر می کنند، تا به عنوان خیرات، اطعام نمایند، و مسلم است که اطعام دیگران مخصوصاً فقراء و مستمندان از اموریست که در شریعت مقدسه به آن تأکید زیاد شده است.

بنابر این نذر کننده، قصد و نیتش از نذر جلب رضای خداوند متعال است، چنانکه صیغه نذر در نزد شیعیان عبارت است از *لله علیّ ان افعل کذا*، یعنی عهد و پیمانی است که نذر کننده با خدا می بندد و مسلم است که در اصل تحقق نذر، نیت ناذر از ارکان صحّت آن می باشد.

وقتی ناذر، عهدی به عنوان نذر، با خداوند تبارک و تعالی را منعقد ساخت، لازم است آن نذر را در مکان و زمانی انجام دهد، گاهی نذر کننده مسئله زمان و مکان را مقید نمی کند، بلکه مطلق می گذارد، در این صورت در هر زمانی یا در هر مکانی می تواند نذر خودش را ادا کند و هیچ مشکلی نخواهد داشت.

اما گاهی ناذر در ضمن نیت نذر مکان خاصی را یا زمان خاصی را، یا مکان و زمان خاص و معینی را در نظر می گیرد، مثلاً نذر می کند، که برای خداوند متعال و به قصد تقرب به او، در مسجد معینی و در روز معینی نماز بخواند، در این صورت بر او واجب می شود، که حتماً در همان مسجد و در همان روز باید نماز را ادا کند، و چنانچه به نذرش عمل نکند، باید كفاره بپردازد، حالا اگر کسی نذر کرد و چنین نیت کرد، که با خداوند متعال عهد می بندم، که برای جلب رضای او و تقرب به او، در روز عاشورای امسال مثلاً، تعدادی گوسفند که عدد آن معین باشد به فلان تکیه خانه بدهم، و ثواب آن نثار روح امام حسین (علیه السلام) و دیگر شهدای کربلاء باشد، مسلماً این کار دارای رجحان شرعی بوده، و ثواب نیز به آن مترتب می شود.

و فکر نمی کنم هیچ یک از فقهای اسلام، اینگونه نذر کردن را حرام یا احیاناً شرک بدانند، و نذرهای شیعیان در ایام عاشوراء نیز این چنین است.

بسیار لازم و بجا بود اگر آقایان طراح این شبهه، قبل از مطرح کردن شبهه خود، به کتابهای فقهی شیعیان مراجعه می کردند، و باب نذر و شرایط انعقاد و صحت آنرا مورد مطالعه قرار می دادند، یا لا اقل به توضیح المسایل های که آقایان مراجع عظام تقلید ادام الله ایام افاضاتهم، برای مقلدان خود می نویسند مراجعه می کردند تا قبل از اشکال و شبهه، جواب آن را دریافت می کردند، و بی جهت مسلمانان پیرو اهل بیت رسول الله ﷺ را متهم به شرک نمی نمودند.

شبهه پنجم

گفته می شود که شیعیان درب تکیه خانه را می بوسند و علمی را که بنام علم کربلاء در تکیه خانه ها نصب می کنند می بوسند و اینکار شرک است.

جواب: معنی شرک عبارت است، از کسی را با خدا در خدائی شریک ساختن، و یا غیر خدا را چون خدا عبادت کردن.

اما بوسیدن عبادت نیست تا گفته شود شرک است، و لذا هیچ کس نگفته که خداوند بوسیده می شود، یا تنها فقط باید خدا را بوسید، برای اینکه خداوند جسم نیست، پس بوسیدن او هم منتفی است، بلکه بوسیدن نشانه محبت است، پدر طفل خودش را می بوسد چون به او علاقه دارد، برادر وقتی برادرش را می بیند او را در آغوش گرفته و می بوسد چون او را دوست می دارد، اتباع یک کشور، وقتی به پرچم و بیرق کشورشان می رسند، مخصوصاً در بعضی از مراسم های خاص آنرا می بوسند، چون می خواهند علاقه و دل بستگی خودشان را به کشورشان نشان بدهند.

معمولاً بین مردم رسم است که دست سالخوردگان، و علماء و اساتیدشان را می بوسند، که نشانه تقدیر و احترام و علاقه به آنهاست.

حال اگر بوسیدن شرک باشد، پس باید در تمام این موارد شرک باشد، و اگر در یک جا شرک نبود، در جاهای دیگر هم شرک نخواهد بود.

برای آنکه مسایل اعتقادی تخصیص بردار نیست، که گفته شود مثلاً عبادت غیر خدا شرک است، مگر در فلان مورد و فلان مورد، بلکه اگر شرک شد تعمیم دارد، یعنی هر جا ملاک و مناط شرک تحقق پیدا کند، شرک هم تحقق پیدا می کند.

شیعیان نیز روی علاقه و محبت، و بخاطر احترام و بزرگداشت خاندان رسول الله ﷺ، آنچه را که اضافه بر آن بزرگواران بشود احترام می کنند، و بخاطر شدت علاقه می بوسند، مثلاً جلد قرآن کریم معمولاً یا از چرم است یا از پلاستیک و یا از مقوّا، اما همه مسلمانان عالم وقتی قرآن بدست شان داده شود، جلد قرآن را قبل از باز کردن آن می بوسند، درحالی که جلد قرآن، قرآن نیست و اگر سؤال شود، می گویند چون جلد قرآن است می بوسیم یعنی در اثر اضافه به قرآن کریم ارزش و احترام پیدا می کند.

علم هم اضافه به ابوالفضل علیه السلام می شود و چون ابوالفضل العباس علیه السلام مورد احترام است، و اگر می بود پایش را می بوسیدیم، و خاک پایش را سرمه چشم می کردیم، این علم هم که به آن بزرگوار اضافه می شود، از مضاف الیه کسب شرف و فضیلت می کند.

آقای صالحی شامی از کتاب العلل و السؤالات عبدالله بن امام احمد بن حنبل نقل می کند: عبدالله گفت از پدرم امام احمد بن حنبل سؤال کردم از کسی که دست به منبر پیامبر صلی الله علیه و آله می کشد، و قصد تبرک دارد و می بوسد، و هم چنین قبر مطهر را می بوسد، به این نیت که خداوند برایش ثواب عطا کند؟ پدرم گفت: اشکالی ندارد. امام احمد بن حنبل نیز با سند حسن و ابوالحسن یحی بن الحسن الخشنی و در اخبار مدینه از داود ابن ابی صالح روایت می کند: مروان روزی به مسجد النبی صلی الله علیه و آله رفت، و دید مردی صورت خود را بر قبر گذاشته است، پس مروان از گردن او گرفت و گفت می دانی چکار می کنی؟ آن مرد صورت به طرف مروان کرد، دید او ابو ایوب انصاری از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و در جواب مروان گفت: بلی می دانم چکار می کنم، من برای سنگها و دیدن آنها نیامده ام بلکه برای زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده ام.

بعد می نویسد: در باب ادله زیارت گذشت، که ابن عساکر با سند جید روایت کرده است، که بلال وقتی از شام برای زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پس نزد قبر مطهر رفت، و درحالی که گریه می کرد صورتش را بر قبر می مالید.

خطیب ابن جمله نیز یاد آوری کرده است، که ابن عمر (رض) دستش را بر قبر می گذاشت، و بلال صورتش را بر قبر می گذاشت، و شکی نیست که استغراق در محبت مأذون است و اشکالی ندارد، و مقصود از تمام این اعمال احترام و تعظیم است.

تا آنجا که می گوید: بعضی از فقهاء، از مشروعیت بوسیدن حجرالاسود استنباط می کنند، جایز بودن هرچیزی را که مستحق تعظیم باشد، آدمی باشد یا غیر آن (تا آنجا که می گوید): از احمد بن حنبل در رابطه با بوسیدن منبر پیامبر وقبر آنحضرت صلی الله علیه و آله سؤال شد، جواب داد اشکالی ندارد. تا آنجا که برای تأیید مطالب گفته شده، این شعر را به عنوان مؤید مطلب ذکر می کند.

امرّ علی الدیار دیار لیلی اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا
و ما حبّ الدیار شغفن قلبی ولكن حبّ من سكن الدیارا

وقتی گذارم به دیار و شهر لیلی می افتد، پس شروع می کنم به بوسیدن این دیوار، و آن دیوار دوستی شهر و دیار لیلی، یقیناً قلب مرا تسخیر نکرده است، بلکه این بوسیدن ها بخاطر کسی است که در این دیار ساکن است.^۱

یعنی چون محبوبم در این دیار است پس این دیار نیز برای من محبوب است. و اینکه گفته شد بعضی از فقهاء از تقبیل و بوسیدن حجر، جواز را تعیم داده اند به هر چیزی که واجب التعظیم و مستحق آن باشد، حرف درستی است، زیرا اگر گفته شود بوسیدن شرک است، امکان استثناء وجود ندارد، چون جمع بین متناقضین محال است، و نقیض موجبیه کلیه، سالبه جزئیه می باشد.

^۱. سبل الهدی و الرشاد ج ۱۲ ص ۳۹۸

فصل نهم:

در ثواب گریه بر شهدای کربلاء و مخصوصاً
حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام

گرچه در فصول گذشته تا حدودی به این مطلب اشاره شده است اما لازم است اینجا تفصیلاً حق مطلب ادا شود.

علمای اهل سنت مثل احمد بن عبدالله طبری، و حافظ سلیمان قندوزی حنفی و غیر ایشان، از امام احمد بن حنبل، در باب مناقب روایت می‌کنند، که امام حسین (ع) فرمود: «من دمت عیناه فینا دمة او قطرت عیناه فینا قطرة آتاه الله عزوجل الجنة، و در بعضی کتب (بؤه الله عزوجل الجنة)؛ «کسی که چشمانش در رابطه با ما گریان شود یا برای ما قطره اشکی از چشمانش بیاید، خداوند متعال جایگاه او را بهشت قرار می‌دهد»، بعد هم می‌نویسد: «خرجه احمد فی المناقب، یعنی احمد بن حنبل این روایت را در باب مناقب روایت کرده است»^۱.

ابن قولویه با سند از امام زین العابدین علی بن حسین (ع) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

ایما مؤمن دمت عیناه لقتل الحسین بن علی (ع) دمة حتی تسیل علی خده بؤه الله بها فی الجنة غرفاً یسکنها احقبا، و ایما مؤمن دمت عیناه حتی تسیل علی خده فینا لاذی مسنا من عدونا فی الدنيا، بؤه الله بها فی الجنة مبعوا صدق، و ایما مؤمن مسه اذی فینا فدمعت عیناه حتی تسیل علی خده من مضاضة ما اوذی فینا صرف الله عن وجهه الاذی و آمنه يوم القيامة من سخطه و النار، «هر مؤمنی که به خاطر شهادت امام حسین (ع) گریه کند، به حدی که اشکش بر صورتش جاری شود، خداوند متعال، غرفه‌هایی در بهشت به او عطا کند، که مدت‌ها در آن ساکن گردد.

و هر مؤمنی که به خاطر اذیت و آزار که به ما، از دشمنان مان در دنیا رسیده است، به حدی گریه کند که اشکش بر صورتش جاری گردد، خداوند متعال در بهشت به او جایگاه شایسته‌ای ارزانی فرماید.

^۱. ینابیع المودة ج ۲ ص ۳۷۳ - ذخائر العقبی ص ۱۹، هم چنین آقای محمد بیومی در کتاب السیدة فاطمة الزهراء (ع) ص ۴۹ حدیث فوق را از احمد بن حنبل نقل می‌کند.

و هر مؤمنی که در راه ما اذیت و آزاری به او برسد پس گریه کند تا اشکش بر صورتش سرازیر گردد ، خداوند متعال، آزار و ناراحتی را از او برگرداند و در روز قیامت، از غضب خود و آتش دوزخ در امانش قرار دهد»^۱.

و باز از امام صادق (ع) در ضمن حدیثی طولانی روایت می کند که فرمود: و من ذکر الحسین عنده فخرج من عینه (عینیه) من الدموع مقدار جناح ذباب کان ثوابه علی الله عز و جل و لم یرض له بدون الجنة، «و کسی که نزد او از مصائب امام حسین (ع) یاد شود، و از چشمانش حتی به اندازه بال مگسی، اشک بیرون بیاید ثواب او بر خداوند متعال است، و خداوند کمتر از بهشت برای او راضی نخواهد شد»^۲.

علامه مجلسی می نویسد: در بعضی از کتاب های برخی از مؤلفین، از معاصرین دیدم که روایت شده است : وقتی رسول خدا (ص) دخترش فاطمه (ع) را خبر داد از شهادت فرزندش حسین (ع) و آنچه که به آن حضرت وارد می شود ، فاطمه (ع) گریه شدیدی کرد، و بعد خطاب به پیامبر (ص) عرض نمود: این واقعه کی رخ خواهد داد؟ پیامبر (ص) فرمود: در زمانی که من و تو و علی نباشیم ، پس گریه آن مخدره بیش تر شد و عرض کرد پدر جان، پس چه کسی بر حسین گریه خواهد کرد ؟ پیامبر (ص) فرمود : به راستی که زنان اتمم برای زنان اهل بیتم اشک می ریزند، و مردان اتمم برای مردان اهل بیتم گریه می نمایند و هرنسلی بعد از نسل قبل، این عزاداری و گریه و ناله را، در هر سال تجدید می نمایند ، و وقتی قیامت فرا برسد، تو زنان اتمم را به خاطر اینکه عزاداری برای حسین و اهل بیتش کرده اند، شفاعت می نمایی و من مردان اتمم را به خاطر عزاداری شان برای حسین و اهل بیتش، شفاعت می نمایم .
و هر کسی برای حسینم گریه کرده باشد، و در مصیبت او اشک ریخته باشد ما دست او را می گیریم، و داخل بهشتش می نمایم.

^۱.کامل الزیارات ص ۱۰۰

^۲. همان

فاطمه جان : هر چشمی در روز قیامت گریان است از وحشت و ترس، مگر چشمی که بر حسینم گریه کرده باشد که آن چشم خندان است، در حالی که بشارت داده شود به نعیم بهشتی.^۱

باز می نویسد: در بعضی از مؤلفات علمای شیعه دیدم، که حکایت شده بود از سید علی حسینی که گفت: وقتی مهاجر بودم در مشهد مولایم علی بن موسی (ع)، با جماعتی از مؤمنین، وقتی روز عاشورا فرا رسید، مردی از دوستان ما، شروع کرد به خواندن مقتل سیدالشهداء (ع)، و به این روایت که از امام باقر (ع) نقل شده است رسید، که آن حضرت فرموده است: کسی که از چشمانش به اندازه بال مگسی در مصیبت امام حسین (ع) اشک بریزد، خداوند تبارک و تعالی گناهان او را می آمرزد، اگر چه به اندازه کف دریا باشد.

در آن مجلس مردی عالم نما و جاهل مرکب، که ادعای علم می کرد و لکن علم را نمی شناخت، به عنوان اعتراض گفت: این حرف صحیح نیست و عقل آن را نمی پذیرد، سپس بحث و گفتگوی زیادی صورت گرفت، اما به جایی نرسیدیم، و همه متفرق شدند و آن معترض به عناد خود مصر بود، و حدیث را تکذیب می کرد.

اما وقتی به خانه اش رفت و خوابید، در خواب دید؛ مثل اینکه قیامت به پا شده است، و مردم همه محشور شده اند، آن هم در زمینی که خالی از گیاه و نبات است، و پستی و بلندی ندارد، موازین برای سنجش اعمال نصب شده، و صراط امتداد دارد، به حساب هر کسی رسیدگی می شود، و صحیفه اعمال هر کسی نشر شده است.

آتش جهنم زبانه می کشد، و بهشت نیز زینت شده است، و گرما بحد اعلای خودش رسیده است.

در این وقت آن فرد احساس تشنگی شدیدی کرد، و هر طرف دنبال آب می رفت اما آب پیدا نمی کرد.

۱. بحار الانوار ج ۴۴ ص ۲۹۲

پس به راست و چپش نظر کرد ، دید حوضی بزرگ دارای طول و عرض زیاد آنجا هست با خودش گفت : این حوض کوثر است ، دید در آن آب سرد تر از یخ و گوارا و شیرین وجود دارد ، و دید دو مرد و یک زن که نورانیت شان همه آن خلایق را، تحت اشراف قرار داده است به مردم آب میدهند ، اما در عین حال لباس سیاه در بر دارند و گریه می کنند، و غم و اندوه از چهره های آنها پیداست .

سؤال کرد: اینها کی هستند ؟ گفته شد آن مرد محمد مصطفی (ص) و آن مرد دیگر علی مرتضی (ع) و آن زن فاطمه زهرا (ع) می باشد .

پرسید: چرا لباس سیاه در بر دارند و چرا محزونند و گریه می کنند؟ گفته شد: آیا مگر امروز عاشورا نیست ، روزی که حسین (ع) به شهادت رسیده است ، غم و غصه این بزرگواران نیز به همین جهت است .

میگوید : نزدیک فاطمه زهرا (ع) رفتم و عرض کردم یا بنت رسول الله من خیلی تشنه هستم پس به من نگاه تندی کرد و فرمود: تو همان کسی هستی که منکر ثواب و فضل گریه، بر فرزندم حسین شدی، حسینی که پاره قلبم و نور چشمم میباشد ، آن حسینی که او را با ظلم و ستم به شهادت رساندند ، خداوند قاتلان او و کسانی را که بر او ستم کردند و آب را بر روی او بستند لعنت کند.

آن مرد می گوید: از خواب بیدار شدم، در حالیکه بسیار ترسیده بودم ، پس بسیار استغفار نمودم و از خداوند طلب بخشش کردم ، و پشیمان شدم از آن حرفها که در آن مجلس گفته بودم، و رفتم همه دوستانی را که در آن مجلس جمع بودند پیدا کردم ، خوابم را برای آنها گفتم، و از انکار حدیث ثواب گریه بر امام حسین (ع) توبه نمودم.^۱

۱. بحارالانوار ج ۴۴ ص ۲۹۳

اشکال و جواب

البته ممکن است کسانی اینجا اشکال کنند و بگویند، که مگر می‌شود یک قطره اشک این همه فضیلت داشته باشد، و سبب بخشوده شدن همه گناهان شود؟

ما قبلاً در همین کتاب این شبهه را جواب داده ایم، عزیزان خواننده مراجعه بفرمایند.

و برای مزید اطلاع اینجا نیز به چند روایت مشابه، در کتب برادران اهل سنت اشاره می‌نماییم:

۱- آقای سیوطی نقل می‌کند، از مالک و مسلم و ابن جریر از ابو هریره از رسول خدا ﷺ که فرمود:

إذا توضأ العبد المسلم فغسل وجهه خرج من وجهه كل خطيئة بطشتها يده مع الماء أو مع آخر قطر الماء حسن يخرج نقياً من الذنوب، «وقتی که مسلمان وضو می‌گیرد، و آب به صورت خود می‌زند، تمام گناهان او با شستن صورتش، یا با آخرین قطره های آب از بین می‌رود، قسمی که دیگر گناهی در او باقی نمی‌ماند».^۱

و از ابن ابی شیبہ از ابو امامه نقل می‌کند، از رسول خدا ﷺ که فرمود: اذا توضأ الرجل المسلم خرجت ذنوبه من سمعه و بصره و يديه و رجله، فان جلس مجلس مغفوراً له، «وقتی مسلمان وضو می‌گیرد، گناهان او از گوش و چشم و دست و پایش بخشیده می‌شود و پس از فراغ از وضو دیگر گناهی برای او باقی نمی‌ماند».^۲

اگر با یک وضو همه گناهان بخشیده شود و اشکالی وارد نباشد، با گریه در مصایب امام حسین (ع) نیز می‌تواند همه گناهان بخشیده شود، و اشکالی نداشته باشد.

۲- آقای موفق خوارزمی از علی (ع) از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ان الله جعل لا خي على فضائل لا تحصى كثيرة، فمن ذكر فضيلة من فضائله مقراً بها، غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر، و من كتب فضيلة لم تزل الملائكة تستغفر له ما

^۱ الدر المنثور ج ۲ ص ۲۶۴

^۲ همان

بقی لذلک الکتاب اسم، و من استمع الی فضیلة من فضائله، غفرالله له الذنوب التي اکتسبها بالاستماع، و من نظر الی کتاب من فضائله غفرالله له الذنوب التي اکتسبها بالنظر، ثم قال: النظر الی اخي علی بن ابی طالب عبادة، و ذکره عبادة، و لا یقبل الله ایمان عبد الا بولایته و البرائة من اعدائه، «خداوند متعال برای برادرم علی (ع) فضیلت هایی قرار داده است، که از حد شمارش بیرون است، پس کسی که فضیلتی از فضیلت های او را یاد کند در حالی که آنرا قبول داشته باشد، خداوند تبارک و تعالی گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد، و کسی که در رابطه با فضایل علی (ع) چیزی بنویسد، ملائکه مرتب برای او از خداوند طلب مغفرت می کنند، تا آن نوشته موجود باشد، و کسی که فضیلتی از فضایل او را بشنود، بخشیده میشود تمام گناهانی را که از طریق شنیدن از او سرزده است، و کسی که فضیلتی از فضایل علی علیه السلام را در کتابی بخواند، خداوند همه گناهانی را که او از طریق نگاه کردن انجام داده است می بخشد.

بعد رسول خدا (ص) فرمود: نگاه کردن به صورت برادرم علی، عبادت است و یاد کردن او عبادت است، و خداوند ایمان هیچ بنده ای را قبول نخواهد کرد، مگر به ولایت علی (ع) و بیزاری جستن از دشمنان او^۱. پس اگر با شنیدن یا یاد کردن یا نظر کردن به یک فضیلت، همه گناهان بخشیده شود، به سبب گریه بر سید الشهداء (ع) هم می تواند همه گناهان بخشیده شود.

۳- آقای مناوی روایت می کند: کسی که از خداوند بهشت بخواهد سه بار، بهشت به خداوند عرض می کند: اللَّهُمَّ ادْخِلْهُ الْجَنَّةَ، خدایا این آدم را داخل بهشت کن.

و کسی که سه بار از آتش جهنم به خدا پناه ببرد، جهنم به خدا عرض می کند: اللَّهُمَّ أَجِرْهُ مِنَ النَّارِ، «خدایا این آدم را از آتش جهنم نگاه دار»^۲.

^۱. المناقب موفق خوارزمی ص ۳۲

^۲. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر ج ۶ ص ۱۸۷

پس اگر با سه بار بهشت خواستن، انسان اهل بهشت شود، و با سه بار از جهنم به خدا پناه بردن، انسان از جهنم نجات پیدا کند، با گریه بر امام حسین (ع) هم این امر ممکن و درست خواهد بود.

۴- آقای عینی با سند از ابو برزه از رسول خدا (ص) روایت می کند که آن حضرت فرمود: هر زن و شوهر مسلمان که چهار فرزند خود را از دست داده باشند، خداوند آن دو را به فضل و رحمت خود، داخل بهشت می گرداند، گفتند: یا رسول الله اگر سه فرزند از دست داده باشند؟ فرمود: اگر سه فرزند هم از دست داده باشند، باز داخل بهشت می شوند، عرض کردند: یا رسول الله اگر دو فرزند از دست داده باشند؟ فرمود: اگر دو فرزند هم از دست داده باشند باز هم اهل بهشت می شوند.^۱

پس اگر با فوت دو فرزند، مادر و پدر اهل بهشت شوند و گناهان آن دو آمرزیده شود، با گریه بر امام حسین (ع) که ریحانه و جگر گوشه رسول خدا (ص) می باشد، نیز انسان می تواند اهل بهشت شود و گناهانش آمرزیده گردد.

۵- آقای سیوطی از طبرانی و بیهقی از رسول خدا (ص) روایت می کند که فرمود: ما من مسلم یكون له ثلاث بنات فینفق علیهن حتی ین او یمتن الا کن له حجاباً من النار، فقالت امرأة: او بنتان؟ فقال: او بنتان، «هر مسلمانی که سه دختر داشته باشد و آنها را سرپرستی کند، تا آنها شوهر کنند یا بمیرند، برای آن مسلمان این سه دختر حجاب از آتش جهنم می شوند، سؤال شد اگر دو دختر داشته باشد؟ فرمود: اگر دو دختر هم داشته باشد چنین است»^۲، یعنی از آتش جهنم محفوظ است و بهشتی می شود.

پس اگر کسی با داشتن سه یا دو دختر اهل بهشت شود، با اقامه عزا و گریه بر مصیبت فرزند رسول خدا (ص) حتماً اهل بهشت خواهد شد.

در ضمن محبت داشتن به اهل بیت (ع) مخصوصاً دوست داشتن امام حسن و امام حسین (ع) از واجبات است و کسی که آن دو را دوست نداشته باشد،

^۱. عمدة القاری ج ۸ ص ۲۹

^۲. الدر المنثور ج ۱ ص ۳۳۸

نمی‌تواند ادعای مسلمانی بکند و اثر دوستی و محبت عبارت است از غمگین بودن در غم آنها و خوشحال بودن در خوشحالی آنها.

۶- آقای صالحی شامی از طبرانی در معجم کبیر از سلمان (رض) نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: من احب الحسن و الحسين احبته و من احبته احبه الله و من احبه ادخله جنات النعیم و من ابغضهما او بغی علیهما ابغضته و من ابغضته ابغضه الله و من ابغضه الله ادخله نار جهنم و له عذاب مقیم، «هرکس که حسن و حسین را دوست داشته باشد، من او را دوست می‌دارم، و هرکس که من او را دوست داشته باشم، خداوند او را دوست می‌دارد و هرکس را خدا دوست داشته باشد او را وارد بهشت پر از نعمت خواهد کرد، و هر کس حسن و حسین را دوست نداشته باشد و نسبت به آن دو بغض بورزد، و یا علیه آن دو شورش کند، من او را دشمن می‌دارم و هر کس را من دشمن بدارم، خداوند با او دشمن می‌شود، و هرکس را که خدا دشمن بدارد، داخل جهنم می‌کند، و برای او عذاب پایدار و مستمری خواهد بود».^۱

ممکن است گفته شود که در موارد ذکر شده، غرض این است که اگر یک مسلمانی اعمال دینش را انجام بدهد، اما گاهی لغزش و گناهی هم از او سرزده باشد، و آن گناه و لغزش مربوط به حق الناس نباشد، خداوند متعال او را به خاطر اموری، که در روایات ذکر شده است می‌بخشد، و جایگاه او را بهشت قرار می‌دهد.

در جواب می‌گوییم: اولاً روایاتی را که از کتب برادران اهل سنت، نقل کردیم همه مطلق و بدون قید است، و تنها قیدی که در بعضی از روایات وجود دارد قید اسلام است؛ یعنی خداوند متعال این کار را برای مسلمان انجام می‌دهد، غیر از این قید و شرط دیگری ندارد.

ثانیاً ما هم می‌گوییم که این بخشش‌ها چه در رابطه با عزاداری سیدالشهداء (ع) باشد، چه اعمال نیک دیگر، صد البته که منوط به شرایط است؛

^۱. سبل الهدی و الرشاد ج ۱۱ ص ۵۷

یعنی اول باید طرف مسلمان باشد، دوم باید گناهی که از او سر زده مربوط به حق الناس نباشد، سوم اینکه از کسانی نباشد، که عمداً واجبات را ترک و محرمات را انجام می‌دهند، و بعد می‌خواهند با یک عمل (مثل آنچه ذکر شد) همه گناهان خود را پاک نمایند.

بلکه این روایات، و آنچه در رابطه با فضل زیارت امام حسین (ع) آمده است، همه در رابطه با مسلمانی است که ایمان به خدا و رسولش و قیامت و غیره را دارد، و اعمال دین را هم انجام می‌دهد، اما چون انسان خالی از گناه نیست، گریه بر امام حسین (ع)، و آنچه در روایات دیگر نقل شد، سبب بخشایش آن لغزش‌ها می‌گردد.

فصل دهم:

زیارت امام حسین علیه السلام و ثواب
زائرین آن حضرت

مقدمه:

ائمه (ع) و بلکه خود حضرت ختمی مرتبت (ع)، مردم را تشویق و تحریک برای زیارت مرقد مطهر امام حسین (ع) در مواقع خاص یا بالعموم می نمودند، و علت آن این بود که راه و رسم آن حضرت، برای همیشه باقی بماند و با زیارت آن بزرگوار ظالمین، در طول تاریخ محکوم شده، و از مظلوم حمایت گردد. هم چنین حق برای همیشه حق بماند و باطل متروک گردد.

واضح و مبرهن است، که اگر مردم همیشه به زیارت قبر امام حسین (ع) بروند، و حتی در صورت مشکلات و گرفتاری، و حتی خطر جانی نیز آن را ترک ننمایند، نتیجه آن، قوی بودن و قوی ماندن حق در تمام اعصار و قرون است.

و چون ما مسلمانان موظفیم، که به حکم وظیفه دینی و انسانی، از حق و حقیقت دفاع نموده، و باطل را محکوم کنیم، پس یک راه همین راه زیارت مرقد مطهر آن بزرگوار می باشد، چنانکه تشویق برای عزاداری و بیان ثواب برای گریه و زاری و اقامه مجالس، در ایام محرم و سیاه پوش کردن، و سیاه پوشیدن همه برای همین جهت است .

شما حساب کنید وقتی میلیون ها انسان، از سرتاسر عالم با هزار گرفتاری و مشکل، خود را به شوق و شغف تمام به کربلاء می رسانند ، چه تاثیری در عالم به جا میگذارد، هرکی می شنود از خودش می پرسد، مگر حسین کی بوده و چه کرده؟ و خود را ملزم می کند که در این زمینه تحقیقاتی انجام بدهد؛ وقتی تحقیق و تتبع می کند و حقیقت ماجرا برای او معلوم می شود، آنگاه است که در برابر آن امام بزرگوار (ع) احساس حقارت نموده و مجبور می شود، در پیشگاه با عظمت او سر تعظیم فرود آورد.

علاوه بر این که آن بزرگوار، را به خاطر آن فدا کاری تحسین می نماید؛ تلاش و کوشش می کند، که مثل او همیشه در برابر ظلم و ظالم ایستادگی کند، و

برای رسیدن به هدف مقدسی که دارد، یک آن از پا ننشیند، بلکه با تمام قوا در برابر موانع رسیدن به هدف به مبارزه برخیزد.

مضاف بر این محبت داشتن نسبت به کسی، انسان را آرام نمی‌گذارد، و برای رسیدن به محبوب از هر طریق ممکن تلاش می‌کند، و یک راه برای رسیدن به محبوب رفتن به زیارت او می‌باشد، و اگر محبوب قبلاً از این جهان چشم پوشیده، زیارت قبر او و اثبات حقانیت او و محکوم کردن دشمنان او بهترین وسیله برای رسیدن به او خواهد بود.

به همین جهت است که مسلمانان در طول تاریخ، به زیارت قبر مطهر حضرت رسول الله ﷺ شرفیاب می‌شوند، و علمای اسلام نیز این زیارت را مستحب می‌دانند.

آقای تقی الدین سبکی (بعد از آنکه آثار زیارت مطلق قبور را منحصر به چهار اثر می‌کند) می‌نویسد: در زیارت قبر پیامبر ﷺ هر چهار اثر موجود است: ۱- انسان به یاد مرگ و آخرت می‌افتد؛ (وقتی ببیند پیامبر با آن عظمت از دنیا رفته است، میداند که دنیا به کسی وفا نخواهد کرد).

۲- زیارت قبور برای دعا کردن جهت اموات است، و نسبت به پیامبر ﷺ ما وظیفه داریم که در حق آن حضرت دعا کنیم، اگر چه آن حضرت ﷺ به لطف خداوند و فضل او، از دعای ما بی‌نیاز است.

۳ و ۴ - تبرک به اهل قبور اگر از صلحاء و اهل خیر باشند، و اداء حق آنها که به گردن ما قرار دارد، و این هر دو در زیارت قبر پیامبر ﷺ موجود است، زیرا هیچ کس بر برکت تر از پیامبر ﷺ نیست، و حق هیچ کس به گردن ما بیشتر از حق پیامبر ﷺ نیست، (تا آنجا که می‌گوید) پس زیارت قبر پیامبر ﷺ بالخصوص مستحب است، به جهت دلیل‌های خاصی که وجود دارد، و فوایدی که در این زیارت است، که در جای دیگر نیست.

اما زیارت قبر غیر پیامبر ﷺ عموماً مستحب است، و روایاتی که دلالت بر استحباب زیارت قبور می‌کند، قبلاً نگاشته شده است، و هم چنین نقل اجماع علماء بر این مطلب نیز قبلاً تذکر داده شده است.

بعد کلام ابن ابی زید را، از کتاب نوادر نقل می‌کند، که در آن رفتن عبدالله بن عمر را بر سر قبر برادرش عاصم، جهت زیارت قبر او، و هم چنین نوحه خوانی او در فراق برادرش را حکایت می‌کند، و هم چنین رفتن ام‌المؤمنین عائشه را، بر سر قبر برادرش عبدالرحمن جهت زیارت قبر او متذکر می‌شود.

می‌گوید: زیارت مردگان مثل زیارت زندگان است، و کسی نگفته که زیارت زندگان عبادت است، بلکه اگر به قصد تقرب به خداوند باشد عبادت است، و ثواب دارد و اگر به قصد تقرب نباشد عبادت نیست، بلکه عمل مباحی است که ثواب ندارد، و اینکه به قصد تقرب است یا نیست بستگی به نیت زیارت کننده دارد.

زیارت قبور نیز چنین است، که اگر به قصد تقرب به خداوند باشد عبادت است، و ثواب بر آن مترتب می‌شود، اما اگر به قصد تقرب نباشد عملی مباح است و ثواب ندارد.^۱

لازم است تذکر داده شود که تقی‌الدین سبکی، از علمای بزرگ اهل سنت، و شافعی مذهب است که در زمان خود شیخ الاسلام بوده، و کتاب شفاء السقام فی زیارة خیر الانام، را در رد ابن تیمیه و اتباع او که زیارت قبور را بدعت می‌دانستند نگاشته است.

و باز می‌گوید: استحباب زیارت قبور صلحاء فی الجمله معلوم است، و امید برکت در زیارت قبور آنان بیشتر از زیارت قبور غیر ایشان است.

اما کسانی را که قطع و یقین داریم به برکت ایشان، مثل انبیاء (ع) و کسانی را که شرع اسلام شهادت داده است، به بهشتی بودن شان، قصد زیارت آنها مستحب است.

^۱. شفاء السقام ص ۱۹۱-۱۹۴

و انبیاء و صلحاء مراتب شان با همدیگر فرق می‌کند، و آنکه از همه بزرگتر است، وجود مقدس رسول الله ﷺ می‌باشد، همانطوریکه مساجد دارای مراتب است، و بزرگترین مسجد مسجدالحرام می‌باشد.^۱

مقصودش این است که هر مقدار صاحب قبر، با عظمت‌تر باشد، ثواب زیارت او بیشتر، و برکت یافتن به زیارت او زیادتر است.

آقای حصنی دمشقی نیز، در باب استدلال به احادیث، برای استحباب زیارت قبر پیامبر ﷺ می‌نویسد: مادر این باب بعضی از احادیث وارده، در زیارت قبر آن حضرت ﷺ را متذکر می‌شویم، و کسانی که این احادیث را نقل کرده اند ذکر نموده و سندها را حذف می‌کنیم چون این احادیث همه با طرق و سندهای صحیح، یا قریب به صحیح یا حسن ذکر شده است، و کسانی که این احادیث را تصحیح کرده‌اند، از ائمه اعلام که اعتماد به این احادیث نموده‌اند، نیز یادآور می‌شویم.

از جمله آن احادیث، این فرمایش حضرت رسول ﷺ است: من زار قبری وجبت له شفاعتی، «هرکس قبر مرا زیارت کند، شفاعت من برای او واجب می‌شود».

این حدیث را افراد زیادی، از ائمه حدیث نقل کرده اند؛ مثل دارقطنی و بیهقی و غیره، و حدیث با همین لفظ، در تعدادی از کتب مورد اعتماد نقل شده است.

و از جمله آن احادیث این حدیث است، که حضرت رسول ﷺ فرمود: من حج فزار قبری بعد وفاتی فکأنما زارنی فی حیاتی، «هرکس به حج برود و سپس قبر مرا زیارت کند، مثل کسی است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است»، این حدیث را دارقطنی در سنن خود و دیگر کتابهایش نقل کرده است.

و از جمله احادیث در این باب این حدیث است، که فرمود: من حج البیت و لم یزرنی فقد جفانی، «هرکس به حج برود و به زیارت من نیاید، بر من جفا کرده

^۱. شفاء السقام ص ۱۹۶

است»، ابن عدی این حدیث را در کتاب الکامل نقل کرده است، و هم چنین غیر او نیز روایت نموده است،

و از جمله آن احادیث این حدیث است که پیامبر ﷺ فرمود: من زار قبری اوزارنی کنت له شفیعاً او شهیداً، «کسی که قبر مرا زیارت کند، یا خودم را در زمان حیاتم زیارت کند، من شفیع او یا شاهد او خواهم بود»، ابن طیالسی حدیث را در مسند خود نقل کرده و امام الاثمه ابن خزیمه نیز آن را روایت کرده است.^۱

و در چند صفحه قبل می‌نویسد: از اموری که علماء بر ابن تیمیه اعتراض کرده‌اند، این گفتار او می‌باشد که زیارت قبر پیامبر ﷺ و قبور انبیا (ع) معصیت و گناه است، به اجماع قطعی بین علماء، و این گفتار و فتوی از ابن تیمیه ثابت است، و ثابت شده نزد قاضی جلال الدین قزوینی.

(بعد میگوید): پس دقت کن در این عبارت و فتوی که چه معصیت عظیمی را مرتکب شده است، که گفته: زیارت قبر پیامبر ﷺ معصیت است، و اینکه به دروغ ادعای اجماع نموده است، و ادعا نموده است که صحابه رضی الله عنهم و تابعین و ائمه مسلمین این چنین گفته اند، و من گمان نمی‌کنم که احدی جرئت این جسارت را داشته باشد.

در حالیکه کتب مشهوره بلکه کتاب های غیر مشهوره، و عمل مسلمانان در طول تاریخ، دلالت بر تشویق به زیارت قبر پیامبر ﷺ دارد، پس زیارت آن حضرت از بالاترین اعمال، و مقرب ترین افعال، به سوی پروردگار عالمیان می‌باشد، و این زیارت، سنت سید مرسلین ﷺ و مورد اجماع همه موحدین است؛ و اشکال نمی‌گیرد بر این عمل مگر کسی که در قلب او مریضی نفاق راه پیدا نموده است، و کسی که زاده یهود و از دشمنان دین و مشرکین است.^۲

^۱. دفع الشبه عن الرسول ص ۱۹۰-۱۹۲

^۲. همان ص ۱۶۷-۱۶۸

آقای صالحی شامی می‌گوید: از عبدی از علمای مالکیه نقل شده است، که پیاده رفتن جهت زیارت قبر پیامبر ﷺ، ثوابش بالاتر از ثواب رفتن به کعبه می‌باشد.^۱

در جای دیگر تحت عنوان تنبیه می‌گوید: امام احمد و امام مالک، دوست نداشتند که گفته شود: ما زیارت کردیم قبر پیامبر ﷺ را، و علمای دین در معنی این کلمه (کراهت داشتن آن‌دو) اختلاف کرده اند، ابو عمران مالکی گفته است: به این جهت مکروه میدانستند که زیارت مباح است، هرکه بخواهد می‌رود و هرکه نخواهد نمی‌رود، در حالیکه زیارت قبر پیامبر ﷺ واجب است، و عبدالحق صقلی گفته است: یعنی از سنن واجبه می‌باشد.^۲

و در صفحه بعد در رد ابن تیمیه و اتباع او می‌نویسد: الباب الثالث فی الرد علی من زعم ان شد الرحل لزیارته ﷺ معصیه، «باب سوم در رد کسی است که گمان نموده، سفر نمودن برای زیارت قبر آن حضرت ﷺ معصیت است».

و در باب مذکور می‌گوید: قبلاً گفتیم که اجماع علماء منعقد است، بر تاکید زیارت رسول اکرم ﷺ و حدیث «لا تشد الرحال الا الی ثلاثه مساجد»، حجت و دلیل ما بر این مطلب است.

حافظ ابو عمر بن عبدالبر (بعد از ذکر حدیث صحیحین، که آن حضرت ﷺ به مسجد قبا می‌رفت سواره و پیاده) گفته است: در رفتن آنحضرت ﷺ به مسجد قبا، چیزی که معارض با حدیث اول باشد وجود ندارد؛ زیرا حدیث لا تشد الرحال ... نزد علما در رابطه با کسی است، که نذر نموده و خود را ملزم کرده، به نماز خواندن در یکی از مساجد سه گانه؛ پس بر او لازم است که به همان مساجد برود نه به غیر آن.

^۱. سبل الهدی و الرشاد ج ۳ ص ۳۲۲

^۲. همان ج ۱۲ ص ۳۸۲

و اما رفتن به مسجد قبا و غیر آن، اشکالی ندارد، به دلیل حدیث رفتن پیامبر ﷺ به آن مسجد، پیاده و سواره.

امام علامه محمود بن جمله در رابطه با سخن ابن عبدالبر گفته است: آنچه را که ابن عبدالبر، در رابطه با مفهوم حدیث مذکور گفته حق است، و معنی دیگری غیر از آن ندارد، به همین لحاظ است که می‌بینی فقهاء و محدثان، حدیث فوق را در باب نذورات، و سفر برای جهاد و تعلم علم واجب و احسان به والدین و زیارت برادران دینی، و دیدن آثار صنع الله ذکر می‌کنند، و تمام اینها مطلوب شارع مقدس می‌باشد، یا از باب وجوب و یا استحباب، و سفر برای تجارت و اهداف دنیوی جائز است و همه این امور از این حدیث خارج است. پس تنها چیزی که تحت حدیث فوق باقی می‌ماند، سفر کردن برای معصیت است، نه حرمت مطلق سفر کردن.

یا سبحان الله که سفر کردن برای زیارت پیامبر ﷺ معصیت باشد، و کسی که چنین عقیده‌ای دارد، به خود جرئت جسارت و اهانت و بی ادبی نسبت به پیامبر ﷺ داده است، و در اطلاق این کلام چیز نیست که اقتضاء می‌کند کفر گوینده آن را.^۱

مقریزی نیز در باب روایاتی، که در رابطه با زیارت قبر پیامبر ﷺ آمده است، می‌نویسد: دارقطنی با سند خود از عبدالله بن عمر از نافع بن سالم از پدرش سالم روایت می‌کند، که رسول خدا ﷺ فرمود: من جائی زائراً لم یدعه حاجة الی زیارتی کان حقاً علی آن اکون شفیعاً له یوم القیامة، «هرکس که به زیارت من بیاید و قصدش فقط زیارت من باشد نه چیز دیگر، حق او بر من است که روز قیامت شفیع او باشم».^۲

^۱. سبل الهدی و الرشاد ج ۱۲ ص ۳۸۳

^۲. امتاع الاسماع ج ۱۴ ص ۶۱۵

ابن حجر نیز می‌گوید: بدترین و خشن‌ترین مطلبی که از ابن تیمیه نقل شده است، انکار جواز زیارت قبر پیامبر ﷺ می‌باشد.

و از جمله اموری که در رد فتوای ابن تیمیه استدلال شده، از اجماع بر مشروعیت زیارت قبر پیامبر ﷺ گفتاریست، از امام مالک که او دوست نداشته کسی بگوید: زیارت کردم قبر پیامبر ﷺ را، و محققان اصحاب او جواب داده‌اند، که قصد مالک از این گفته، کراهت لفظ می‌باشد از باب ادب، نه اصل زیارت برای اینکه زیارت قبر آن حضرت ﷺ از افضل اعمال، و بزرگترین تقریبات به سوی خداوند متعال است، و مشروعیت آن محل اجماع است بدون اشکال.

و بعضی از محققین گفته‌اند، معنی حدیث سفر نکنید مگر به سوی سه مسجد یا عام است، پس هر سفر کردنی مگر به سوی سه مسجد (مکه و مدینه و بیت المقدس) حرام است، یا اینکه معنی آن خاص است.

مسئلاً اراده معنی عام از حدیث فوق درست نیست، زیرا در این صورت سفر برای تجارت، وصله رحم و طلب علم و دیگر سفرهای مباح، همه حرام و ممنوع می‌شود.

پس معنی خاص مراد است، و بهتر آن است که اینگونه معنی شود: برای خواندن نماز سفر نکنید، مگر به یکی از سه مسجد.

نتیجه این می‌شود، فتوای کسی که منع از سفر به زیارت قبر شریف یا قبور صلحاء می‌کند باطل است.^۱

شربینی نیز در این رابطه نظرش را اینگونه بیان کرده است: زیارت قبوری که مسلمانان آنجا دفن هستند، برای مردان به اجماع امت مستحب است، و اول زیارت قبور در اسلام نهی شد، اما بعداً این نهی برداشته شد، بخاطر فرمایش

^۱. فتح الباری ج ۳ ص ۵۴

حضرت رسول ﷺ من شما را از زیارت قبور نهی کردم در گذشته اما الآن پس به زیارت قبور بروید.

(تا آنجا که میگوید) قاضی ابوطیب گفته است: هر کسی که زیارت او در حیاتش مستحب باشد، از نزدیکان و دوستان، زیارت او بعد از مرگ مانند زمان حیات مستحب است، اما زیارت قبور غیر اقارب و دوستان مستحب است، در صورتی که برای تذکر امر آخرت، یا طلب رحمت برای آنان باشد، و اسنوی گفته: این فتوی خوب و درست است، و در کتاب بحر نیز مثل همین را گفته است.

اذرعی گفته است: شبهه به قواعد دین این است، که استحباب سفر برای زیارت قبور در صورتی است، که سفر فقط برای زیارت قبور نباشد، بلکه در گفتار شیخ ابی محمد آمده است که سفر فقط برای زیارت قبور، بدون دخالت دادن امر دیگری جایز نیست.

اما قبر پیامبر ﷺ از این عدم جواز استثنا شده است، و مراد او از این گفتار این است که در حالی که رفتن و نرفتن مساوی باشد، کراهت دارد (نه مثل زیارت قبر رسول الله ﷺ که رفتن به سوی آن ارجح است نسبت به نرفتن).

(تا آنجا که میگوید) و کراهت دارد برای زنان زیارت قبور، چونکه آنجا گریه می کنند، و صدایشان به گریه بلند می شود، زیرا زنان رقیق القلب می باشند، و در موقع گریه با داد و فریاد ناله می کنند، و کمتر می توانند مصیبت را تحمل کنند.

اما برای آنان حرام نیست، چون رسول خدا ﷺ در حدیث مورد اتفاق همه، وقتی دید زنی کنار قبر طفل خودش گریه می کند، به او فرمود: تقوای الهی داشته باشد و صبر پیشه کند، پس اگر زیارت قبور برای زنان حرام می بود، آن زن را نهی می فرمود.

و از عائشه ام المؤمنین روایت شده که عرض کرد: یا رسول الله ﷺ موقع زیارت قبور چه بگویم؟ فرمود: بگو: السلام علی اهل الدیار من المومنین و المسلمین و یرحم الله المتقدمین منّا و المتأخرین و انا انشاء الله بکم لاحقون، رواه مسلم، و گفته شده: زیارت قبور برای زنان حرام است به خاطر روایتی که ابن ماجه و ترمزی نقل کرده اند.

(تا آنجا که میگوید) و گفته شده: زیارت قبور برای زنان مکروه است... .
(تا آنجا که میگوید) تمام این اقوال از حرمت یا کراهت یا اباحه، برای زنان در رابطه با قبور دیگر است، اما زیارت قبر حضرت سید المرسلین ﷺ از بزرگترین تقربها است، به سوی خداوند، هم برای مردان و هم برای زنان، و دمه‌نوری ملحق کرده به قبر پیامبر ﷺ، قبور بقیه انبیاء و صالحین و شهداء را، و این مطلب ظاهر و روشن است.^۱

نقل این اقوال و انظار از علمای بزرگوار اهل سنت، برای این بود که اولاً: دانسته شود که فقط شیعیان زیارت قبور انبیاء و صلحاء و شهداء را مستحب نمی‌دانند، بلکه اجماع اهل سنت نیز بر همین مطلب است، و بالاتر اینکه در بین اهل سنت نسبت به زیارت قبر پیامبر ﷺ قول به وجوب هم وجود دارد.
و ثانیاً: کسانی که در زمان زندگی شان واجب الاحترام اند، و زیارتشان مقرب انسان به سوی خداوند متعال است، بعد از مگر شان نیز زیارت قبور آنان همان حکم را دارد، و از بزرگترین مقربات به سوی خداوند به حساب می‌آید.
ثالثاً: زیارت قبور انبیاء و صلحاء و شهداء، به جهت ادای حقیقت، که آنان به خاطر خدمات و تلاشهایشان، برای ابقای دین به گردن ما دارند.

رابعاً: تجلیل و بزرگداشت شخصیت آنان است، و اینکه آن بزرگواران با بقیه مساوی در این امر نیستند، بلکه اگر زیارت قبور عامه مسلمین مباح باشد،

^۱. مغنی المحتاج ج ۱ ص ۳۶۵.

زیارت قبور این بزرگواران مستحب است، و اگر زیارت قبور دیگران مستحب باشد، زیارت این بزرگان واجب است.

و خامساً: مقدمه‌ای باشد، برای آنچه که در ذیل و در رابطه با زیارت قبر امام حسین (ع)، و ثواب آن سخن گفته می‌شود، تا کسی اشکال نکند، که اینکار شرک است.

زیرا اگر شرک باشد اولاً: فرقی بین قبر پیامبر ﷺ و دیگر قبور نیست، و ثانیاً: کلمه استحبابی که در فرمایشات علمای اهل سنت، نسبت به زیارت قبور علماء و شهداء آمده است شامل زیارت قبر امام حسین (ع)، و دیگر شهدای کربلاء نیز می‌شود.

ثواب زیارت قبر امام حسین (ع)

۱- شیخ طوسی از امام صادق (ع) روایت می‌کند که فرمود: من اراد زیارة قبرالحسین (ع) لا اشراً و لا بطراً و لا ریاء و لا سمعة محصّت ذنوبه کما یمحّص الثوب فی الماء فلا یبقی علیه دنس و یکتب الله له بكلّ خطوة حجة و کل ما رفع قدمه عمرة، «کسی به زیارت قبر حسین (ع) مشرف شود، و قصدش از این زیارت، تقرّب به خداوند متعال باشد، نه برای تفریح و تفرّج و ریا و سمعه، تمام گناهان او پاک می‌شود، همانطوریکه لباس پس از شستن پاک می‌شود، پس هیچ گناهی در او باقی نمی‌ماند، و خداوند به هر قدمی که او در این راه می‌گذارد ثواب یک حج، و هر قدمی که در این راه برمی‌دارد، ثواب یک عمره را عطا می‌فرماید»^۱.

۲- و باز از امام صادق (ع) نقل می‌کند: من لم یأت قبرالحسین (ع) حتی یموت کان منتقص الایمان، منتقص الدین ان ادخل الجنة، کان دون المؤمنین فیها، «هر کس توانایی زیارت قبر امام حسین (ع) را داشته باشد، و به این زیارت نرود، تا وقتی

^۱. التهذیب ج ۶ ص ۴۴

که بمیرد از نظر دینی و ایمانی ناقص بوده است، و اگر با این حال اهل بهشت باشد، درجه اش از دیگر مؤمنین پایین تر است».^۱

۳- ابن قولویه روایت می کند که امام باقر (ع) فرمود: زیارة قبرالحسین (ع) و زیارة قبر رسول الله (ص) و زیارة قبور الشهداء تعدل حجة مبرورة مع رسول الله (ص) «زیارت قبر امام حسین (ع) و زیارت قبر پیامبر (ص) و زیارت قبرهای شهیدان، ثوابش برابر است با ثواب یک حج قبول شده آن هم با رسول خدا (ص)».^۲

۴- و باز از امام صادق (ع) نقل می کند که وقتی راوی از آن حضرت (ع)، در رابطه با زیارت قبر امام حسین (ع) پرسید، فرمود: انه افضل ما يكون من الاعمال، «زیارت قبر امام حسین (ع) از برترین اعمال، در نزد خداوند متعال است».^۳

۵- و باز از امام صادق (ع) روایت می کند که فرمود: من أتى قبر الحسين (ع) عارفاً بحقه كتبه الله في أعلى عليين، «کسی که به زیارت قبر امام حسین (ع) مشرف شود، در حالی که عارف به قدر و منزلت آن حضرت باشد، خداوند متعال جایگاه او را، در اعلی علیین قرار خواهد داد».^۴

۶- شیخ صدوق از امام صادق (ع) روایت می کند که فرمود: زیارة قبر الحسين (ع) تعدل عندالله عشرين حجة و افضل من عشرين حجة، «زیارت قبر امام حسین (ع)، ثوابش در پیشگاه خداوند برابر است، با ثواب بیست حج، بلکه برتر است از ثواب بیست حج».^۵

۷- علامه مجلسی از امام صادق (ع) روایت می کند: «وقتی کسی برای زیارت قبر امام حسین از خانه اش بیرون می آید، هفتصد ملک او را مشایعت و همراهی

^۱. التهذيب ج ۶ ص ۴۴

^۲. کامل الزیارات ص ۱۵۶.

^۳. همان ص ۱۴۶.

^۴. همان ص ۱۴۷.

^۵. ثواب الاعمال ص ۹۲.

می‌کنند، تا به کربلا برسد، و وقتی امام حسین (ع) را زیارت کرد، منادی ندا می‌کند که خداوند همه گناهان تو را بخشید، پس این عمل را دوباره انجام بده، و آن تعداد ملائکه با او بر می‌گردند، و او را تا خانه اش مشایعت می‌کنند، و بعد به او می‌گویند: ترا به خدا سپردیم، و از آن لحظه تا دم مرگ مرتب به زیارت او می‌آیند، و مرتب به زیارت قبر امام حسین (ع) می‌روند، و ثواب این زیارت‌ها برای او نوشته می‌شود.^۱

۸- شیخ طوسی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: کسی که زیارت کند قبر امام حسین (ع) را در روز عرفه، خداوند متعال ثواب هزار هزار حج با امام قائم، حضرت مهدی (عج) و ثواب هزار هزار عمره با رسول‌الله (ص)، و ثواب آزاد کردن هزار هزار برده، در راه خدا و ثواب دادن هزار هزار بار اسب متاع و توشه در راه خدا را، به او عنایت می‌فرماید، و خداوند متعال او را بنده صدیق خود می‌نامد، که به وعده خداوند ایمان آورده است، و ملائکه می‌گویند: این آدم صدیق است، که خداوند متعال او را از فوق عرش خود پاک ساخته است، و در زمین به نام کروب‌ی یاد می‌شود.^۲

البته روایات در کتب روائی شیعه در این زمینه خیلی زیاد است، ما به عنوان مشت نمونه خروار به چند روایت فوق اکتفاء می‌نمائیم، طالبین می‌توانند به کتاب‌های بحارالانوار، وسایل الشیعه، کامل الزیارات، کافی، تهذیب و غیره مراجعه نمایند.

جواب از یک شبهه

توضیحی که اینجا لازم است این است، که ممکن است کسانی ایراد بگیرند و بگویند: چگونه امکان دارد ثواب زیارت امام حسین (ع)، بالاتر از یک حج و

^۱. بحار الانوار ج ۹۸ ص ۶۸.

^۲. تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۴۹.

یک عمره، یا حتی بالاتر از هزاران حج و عمره باشد، و آیا این معنی دلالت ندارد که لازم نیست مردم به حج بروند، بلکه اگر به زیارت قبر امام حسین (ع) بروند، بیشتر از حج و عمره گیرشان می آید.

در جواب باید گفت: اولاً این روایات برای تشویق و ترغیب انجام دادن این عمل است، و از اینگونه روایات در کتب فریقین زیاد دیده می شود.

مثلاً امام احمد بن حنبل و دیگران نقل کرده اند، که پیامبر (ص) فرمود: ثواب انجام عمره در ماه مبارک رمضان برابر ثواب حج است.^۱

بخاری نیز این روایت را در صحیح، خود آورد است.^۲

مسلم نیشابوری نیز در صحیح خود، این روایت را از پیامبر (ص) اینطور نقل می کند: «عمره فی رمضان تقضی حجة او حجة معی، «عمره در ماه مبارک رمضان برابر است با حج یا برابر است با حجی که با من صورت بگیرد».^۳

بنابراین اگر به اشکال فوق برگردیم اینجا هم می شود گفت: اگر کسی در ماه رمضان عمره مفرده انجام بدهد، دیگر لازم نیست که به حج برود، و باید حج از گردنش ساقط شود.

آقایان هر جوابی که اینجا دادند همان جواب را ما برای اشکال فوق بیان می کنیم.

ثانیاً: از نظر فقه ما، هیچ عملی ولو هر قدر بالا و والا هم باشد، جای عمل واجب را نمی گیرد، پس اگر کسی مستطیع باشد، و حج واجب را انجام ندهد، و صد بار هم به کربلاء برود، نمی تواند از زیر بار حج واجب شانه خالی کند.

۱. مسند امام احمد بن حنبل ج ۶ ص ۴۰۶. عمدة القاری ج ۱۰ ص ۱۱۷ - تلخیص الجبیر ج ۷ ص ۷۶ - المغنی ج ۳ ص ۱۷۶ و کتابهای دیگر.

۲. صحیح بخاری ج ۲ ص ۲۰۰.

۳. صحیح مسلم ج ۹ ص ۳.

بلکه در کتاب وسایل الشیعه در کتاب حج بابی داریم، که عنوان آن این است: باب ثبوت الکفر و الارتداد بترک الحجّ و تسویفه استخفافاً او حجوداً، «این باب در ثبوت کفر و ارتداد بترک حج و به تأخیر انداختن آن است، چه از باب استخفاف و اهمیت ندادن به این واجب و چه از باب انکار این واجب».^۱

پس در همین باب در روایت اول از امام صادق (ع) روایت می‌شود که فرمود: من مات و لم یحجّ حجة الاسلام، لم یمنعه من ذلک حاجة تجف به او مرض لا یطیق فیهِ الحجّ او سلطان یمنعه، فلیمت یهودیا او نصرانیاً، «کسی که بمیرد و حجة الاسلام را بدون عذر و داشتن مشکل و منع حکومت انجام نداده باشد، پس باید یا یهودی بمیرد یا نصرانی و حق ندارد مسلمان بمیرد».^۲

مرحوم حر عاملی می‌گوید: این روایت را مرحوم مفید در مقنعه، و مرحوم شیخ طوسی در تهذیب، و مرحوم برقی در محاسن، و مرحوم محقق در معتبر، و مرحوم صدوق در عقاب الاعمال روایت کرده اند،^۳ و این نقل در بیشتر کتب حدیثی، نشانگر اهمیت روایت و عظمت مضمون آن می‌باشد.

و در روایت دیگری آمده است که امام صادق (ع) فرمود: من مضت له خمس سنین فلم یغد الی ربّه و هو موسر انه لمحروم، «کسی که پنج سال از حج رفتنش گذشته باشد، و دوباره اقدام به رفتن حج نکند و قدرت مالی هم داشته باشد، پس از لطف خداوند متعال خود را محروم ساخته است».^۴

و در روایت دیگری آمده است که امام صادق (ع) فرمود: در وصیت نامه علی (ع) نوشته شده است: لا تترکوا حجّ بیت ربکم فتهلکوا و قال من ترک الحجّ

۱. وسایل الشیعه سی جلدی ج ۱۱ ص ۲۹

۲. همان

۳. همان ص ۳۰

۴. کافی ج ۴ ص ۲۷۸

لحاجة من حوائج الدینا، لم تقض حتی ينظر الی المحلقین، «حج خانه خدا را ترک نکنید که هلاک می‌شوید، و فرمود: کسی که به خاطر حاجتی از حوائج دنیوی به حج نرود، آن حاجتش بر آورده نخواهد شد تا به حج برود».

و در روایت دیگری امام صادق (ع) فرمود: اما ان الناس لو ترکوا حج هذا البیت لنزل بهم العذاب و ما انظروا، «اگر مردم حج بیت‌الله را ترک کنند و نروند، عذاب خداوند بر آنها نازل خواهد شد، بدون آنکه به آنها مهلت داده شود».^۱ و با این روایات ثابت می‌شود که، هیچ چیز جای حج واجب را نمی‌گیرد، و ثوابی که برای زیارت امام حسین (ع) بیان شده است، در رابطه با ثواب حج مستحب است، نه واجب.

اشکال و جواب

ممکن است گفته شود که، در روایات ثواب زیارت قبر امام حسین (ع) آمده بود، که برابر با هزاران حج و عمره است، چطور ممکن خواهد بود که یک عمل این همه ثواب داشته باشد؟

جواب: اولاً: خداوند متعال وقتی می‌بخشد، از خودش می‌بخشد و از خداوند در رابطه با آنچه می‌کند کسی حق سوال و اعتراض ندارد.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾ در آنچه خدا انجام می‌دهد کسی حق چون و چرا ندارد ولی انسانها مورد سؤال قرار می‌گیرند،^۲ و خداوند به هر کس هر مقدار بخواد ثواب عطا می‌کند.

ثانیاً: در روایات فریقین موارد مشابه زیاد است، و ما به عنوان نمونه یکی دو مورد را ذکر می‌کنیم.

^۱. وسایل الشیعه سی جلدی ج ۱۱ ص ۲۳.

^۲. انبیاء ۲۳.

ابن ابی شیبہ از ابایوب انصاری از رسول الله ﷺ روایت می کند که فرمود: من صام رمضان ثم اتبعه بستة من شوال فقد صام الدهر أو فكأنما صام الدهر، «کسی که ماه رمضان را روزه بگیرد و پشت سر رمضان شش روز از ماه شوال را روزه بگیرد، پس همه عمر را روزه گرفته است، یا مثل این است که همه عمر را روزه گرفته باشد».^۱

سیوطی نیز از رسول الله ﷺ روایت می کند که فرمود: رباط شهر خیر من صیام دهر و من مات مرابطاً امن من الفزع الاکبر، «یک ماه پاسداری کردن از مرزهای کشور اسلام، بهتر است از همه عمر روزه گرفتن، و کسی که در حال مراقبت از مرز کشور اسلامی بمیرد، از وحشت بزرگ روز قیامت در امان خواهد بود».^۲

خوب حالا سوال این است، که چطور ممکن است شش روز روزه ماه شوال برابر با روزه گرفتن در همه عمر باشد، یا یک ماه مراقبت از مرز کشور اسلامی برابر باشد ثواب آن با روزه گرفتن در همه عمر، و این در صورتی است که دهر را، به معنی همه عمر دنیا نگیریم، و الا معنی این می شود، که اگر کسی شش روز در شوال روزه بگیرد مثل این است که به اندازه عمر دنیا روزه گرفته است.

هر جوابی که اینجا داده شد، آنجا هم داده می شود.

ثالثاً: بعضی از اعمال به خاطر آثاری که دارند، ثواب زیادی بر آنها مرتب می شود، مثلاً در قرآن کریم می خوانیم: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِئَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ مثل کسانی که در راه خدا مال های خود را انفاق می کنند، مثل دانه ای، است که پس از کاشته شدن هفت خوشه برویاند، و در هر خوشه ای صد دانه باشد، و

^۱. المصنّف ج ۲ ص ۵۰۹.

^۲. الجامع الصغير ج ۲ ص ۷.

خداوند برای هر کس که بخواهد آن را چند برابر کند، و خداوند گشایشگر دانا است.^۱

نتیجه اینکه دادن یک درهم در راه خدا، برابری می کند با هفتصد درهم، و اگر خداوند بخواهد بیشتر از این هم اجر می دهد، بلکه بیشتر از آنچه که تصور می شود، چون او گشایشگر دانا است.

مسئلاً این اجر به خاطر ارزش انفاق است.

حالا اگر کسی همه چیزش را و بالاتر از همه چیز، هستی اش را در راه خدا بدهد، اجر او در پیشگاه خداوند چه مقدار خواهد بود؟

حسین بن علی (ع) از همه چیز و همه کسش، بلکه از خودش در راه خدا گذشت، پس خداوند متعال هم از جمله مرزدها و اجرهای، که به آن حضرت عطا نموده است، یکی این است که اجر زوار قبر او را، برابر با چندین هزار حج و عمره بگرداند.

^۱. بقره ۲۶۱.

خاتمه:

۱- آیا قاتلان امام حسین علیه السلام شیعه

بودند؟

۲- چرا امام حسن علیه السلام صلح کرد و

امام حسین علیه السلام قیام نمود؟

پس از فصول ده گانه ای که گذشت اینجا لازم است به عنوان خاتمه به یکی دوتا از شبهات کهنه و قدیمی که جدیداً باز اینجا و آنجا مطرح می شود و به سبب طرح آن احساسات شیعیان و هواداران اهل بیت رسول الله ﷺ، جریحه دار می گردد پاسخ داده شود، شبهه این است که:

۱- آیا قاتلان امام حسین (ع) شیعه بودند؟

گرچه که میدانیم طراحان این قسم از شبهات، هرگز دست از این گونه توطئه ها بر نمی دارند، و جواب دادن هم برای آنها بی فایده است، چرا که قبلاً این گونه شبهات، ده ها بار جواب داده شده است، اما برای اینکه ذهن آدمهای حقیقت جو روشن شود، باز هم جواب داده می شود.

گفته می شود: شیعیان امام حسین (ع) را، به شهادت رساندند، و بعدش هم برای آنحضرت گریه و زاری می کنند.

طراحان این شبهه دلیل محکم و بلکه ضعیف و سست، هم برای آنچه می گویند یا گفته اند ندارند، و تنها دلیلی که می توانند اقامه کنند، شرکت کوفیان در جنگ کربلاء است، که به زعم خود کوفیان را از شیعیان دوازده امامی حساب کرده اند، و غیر از این چیز دیگری در مغز آنها خطور نکرده است، بلکه فقط می خواهند با طرح این شبهه، خود از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند، البته ما در گذشته در کتاب (دفاع از مذهب اهل بیت (ع)) به این شبهه جواب داده ایم، ولی باز هم بخاطر خواهش بعضی از بستگان، این شبهه را یکبار دیگر جواب می دهیم، جواب ما از شبهه فوق، با طرح چند سؤال از طراحان این شبهه می باشد.

۱- علی (ع) وقتی به کوفه رفت، و پایتخت کشور اسلامی را به آنجا منتقل کرد، به عنوان خلیفه چندم این کار را انجام داد؟ اگر همه کوفیان یا اکثر آنها شیعه بودند، باید از علی (ع) به عنوان خلیفه بلا فصل، و امام واجب الطاعه و معصوم تبعیت می کردند، درحالی که تاریخ می نویسد، مردم کوفه علی (ع) را خلیفه چهارم می دانستند، و بر همین اساس هم با آنحضرت بیعت کرده بودند، و

از او در قبال مخالفینش حمایت می‌کردند، و چون آنحضرت را امام معصوم و مفترض الطاعه، (مثل شیعیان) قبول نداشتند، گاهی هم با آنحضرت مخالفت می‌کردند، و طبق فرمان او عمل نمی‌کردند.

مثلاً امر باید به حکمیت واگذار شود و گرنه با امام (ع) خواهند جنگید، و خروج خوارج نهروان پس از پایان حکمیت بر همین اساس استوار می‌باشد، که به مخالفت با آنحضرت برخاستند، چون از نظر آنها خلیفه، معصوم نبود و می‌توانست اشتباه یا حتی گناه کند.

۲- اگر شیعیان، آنزمان بزعم طراحان شبهه در مقابل امام حسین (ع) قرار گرفتند، و با آنحضرت جنگیدند چرا مسلمانان دیگر، از مذاهب اهل سنت بلند نشدند، که از امام حسین (ع) دفاع کنند؟ آیا مگر امام حسین (ع) فرزند پیامبر آنها نبود؟ و آیا نباید از کسی که مظلوم است دفاع کرد؟

۳- آیا طراحان شبهه می‌توانند نام چند نفر از لشکر ابن سعد را که به فرمان عبیدالله بن زیاد والی یزید بن معاویه در کوفه، به جنگ با امام حسین (ع) آمدند، و آنحضرت را شهید کردند، و شیعه بودند برای ما بیان نمایند؟

۴- آیا طراحان شبهه می‌توانند بگویند: کسانی که در طول تاریخ، از عزاء داری برای امام حسین (ع) ممانعت کرده‌اند، و عزاداران امام حسین (ع) را شکنجه و آزار نموده‌اند، یا حتی آنانرا به شهادت رسانیده‌اند، جزء کدام فرقه و مذهب بوده و هستند؟

۵- آیا یزید را که عده ای از علمای اهل سنت، قائل به مسلمان بودنش هستند و حتی او را امیرالمؤمنین می‌نامند، پیرو کدام مذهب از مذاهب اسلامی می‌دانند؟

۶- آیا اگر امام (ع) را شیعیان به شهادت رسانده‌اند، پس کسانی که آنحضرت را دعوت کردند، تا با او بیعت به خلافت کنند، و قبل از عاشوراء با نماینده آنحضرت مسلم بن عقیل (ع) بیعت کردند، پیرو کدام مذهب بودند؟

اگر گفته شود که پیرو مذهب تشیع بودند، قابل قبول نیست، زیرا شیعیان معتقدند، که امام و خلیفه‌ی بعد از پیامبر ﷺ با بیعت، امام و خلیفه نمی‌شود، بلکه با نص پیامبر ﷺ یا امام قبل به امامت منصوب می‌گردد. پس چاره ندارند که بگویند: آنهایی که امام حسین (ع) را دعوت کردند تا با او بیعت کنند شیعه نبودند، زیرا شیعیان آنحضرت را، قبل از دعوت و بیعت هم امام می‌دانستند.

۷- اگر لشکر ابن سعد شیعه بودند، چرا امام حسین (ع) روز عاشورا آنها را شیعیان آل ابی سفیان، خطاب کرد و فرمود: و یحکم یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم، «وای بحال شما ای پیروان و یاوران آل ابی سفیان، اگر دین ندارید و از آخرت نمی‌ترسید، لا اقل در دنیا و زندگی دنیایی تان آزاده باشید و حریت داشته باشید»^۱.

۸- اگر لشکر ابن سعد شیعه بودند، چرا ابن زیاد وقتی دستور داد، که آب را بر روی خاندان پیامبر ﷺ ببندند، برای توجیه این عمل شنیع خویش، بستن آب بر روی خلیفه سوم عثمان بن عفان را بهانه کرد، و در نامه خود به ابن سعد نوشت: بین حسین (ع) و یارانش، و شریعه فرات مانع ایجاد کن، تا دسترسی به آب نداشته باشند همانطور که خلیف سوم از آب منع شد.^۲

یعنی انتقام تشنه ماندن خلیفه سوم را، باید از حسین (ع) و اهل بیت رسول خدا ﷺ گرفت، این درحالیست که به شهادت تاریخ، وقتی خلیفه سوم محاصره شد، و او را از آب منع کردند، علی (ع) خودش چند مشک آب برداشت، و با تلاش زیاد، و مقابله با کسانی، که خانه خلیفه را محاصره کرده بودند، و شنیدن الفاظ غیر مناسب از محاصره کنندگان، آن چند مشک آب را به خانه خلیفه رسانید، و او و خانواده اش را از تشنگی نجات داد.^۳

^۱. مقتل الحسین خوارزمی ج ۲ ص ۳۳

^۲. البدایة و النهایة ج ۸ ص ۱۷۵

^۳. همان ج ۷ ص ۱۸۷

نتیجه اینکه اگر جنگجویان ابن سعد شیعه بودند، معنی نداشت این مطلب را قبول کنند.

۹- چرا کسانی که شیعه نبودند، دیگران را از پیوستن به امام حسین (ع)، و یاری او منع می‌کردند؟

طبری می‌نویسد: عصر تاسوعا (نهم محرم) وقتی سپاه ابن سعد، به قصد جنگ با امام حسین (ع)، به سوی خیمه‌گاه آنحضرت راه افتادند، و حضرت عباس (ع) پس از شنیدن سخنان نمایندگان ابن سعد، رفت تا با برادرش امام حسین (ع) قضیه را در میان بگذارد.

در آن فاصله کوتاه، افرادی که در سپاه امام حسین (ع) بودند، لب به موعظه و نصیحت سپاه یزید، باز کردند تا شاید آن سیه دلان از خواب غفلت بیدار شوند، و در برابر فرزندان رسول خدا قرار بگیرند.

در آن میان از اصحاب امام حسین (ع) زهیر بن قین، با عزره که از سپاه یزید بود، به گفتگو پرداخت، عزره گفت: ای زهیر ما تو را قبلاً به عنوان شیعه این خانواده نمی‌شناختیم، بلکه در نزد ما عثمانی بودی، پس چطور شد که الآن با حسین هستی؟ زهیر جواب داد: آیا همین بودنم با حسین دلالت نمی‌کند، که من از شیعیان او باشم؟^۱

^۱. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۱۷

می‌بینید که عزره، از بودن زهیر که سابقه غیر شیعی دارد، در لشکر امام حسین (ع) تعجب می‌کند، و خود این نکته می‌رساند که هرکه در مقابل حسین (ع) بود شیعه نبود.

نتیجه اینکه در کوفه یک اقلیت شیعی زندگی می‌کرد، که آنها پس از استیلای معاویه بن ابی سفیان، بر ممالک اسلامی، مورد ضجر و شکنجه‌ی والیان خلیفه قرار گرفتند، و اکثراً کوفه را ترک کردند.

زیاد ابن ابیه پدر عبیدالله بن زیاد، وقتی از طرف معاویه بن ابی سفیان، والی کوفه شد، شیعیان را مورد تعقیب قرار داد، و هرکی را دستگیر می‌کرد به قتل می‌رسانید.^۱

بلکه گفته شده که، او همه اهل کوفه را در سال ۵۳ هجری، جمع کرد تا اعلام کنند که از علی (ع) بیزارند.^۲

خلاصه که در زمان واقعه کربلاء شیعیان کوفه، تعدادشان به بیست هزار نفر نمی‌رسید، بلکه در زمان حکومت علی (ع) نیز تعداد شیعیان به بیست هزار نفر نمی‌رسید، و قبلاً خواندید که لشکر ابن سعد در کربلاء بیش از بیست هزار نفر بوده است.

۲- چرا امام حسن (ع) صلح کرد و امام حسین (ع) قیام نمود؟

این شبهه را نیز بعضی از نا بخردان، که از تاریخ و احوال زمان امامان (ع) خبر ندارند، مطرح می‌کنند و قصدشان از بیان این شبهه، در واقع اشکال به مقام عصمت امامان (ع) است، زیرا می‌گویند یا کار امام حسن (ع) درست بوده، پس در این صورت امام حسین (ع) خطا کرده است، و یا برعکس. درحالیکه شیعیان قائل به عصمت امامان (ع) هستند و این دو حرکت از دو امام ناقض این عقیده می‌باشد.

در جواب باید گفته شود: طراحان این شبهه معنای تناقض را نفهمیده‌اند، که این شبهه را مطرح می‌کنند زیرا اگر می‌دانستند، هرگز با طرح این شبهه، جهل خود را آشکار نمی‌ساختند، برای اینکه واضح است این شبهه حتی به یک نفر

^۱. مجمع الزوائد ج ۶ ص ۲۶۶

^۲. سیر اعلام النبلاء ج ۳ ص ۴۹۶

هم، که در طول عمر خویش، دو سه مورد برخلاف هم را، انجام داده باشد وارد نمی‌شود، تا چه رسد به دو نفر در دو زمان و با دو نفر.

اگر امام حسین (ع) در مقابل معاویه قیام می‌کرد، باز این شبهه تا حدودی رنگ و بویی پیدا می‌کرد، ولی امام حسن (ع) با معاویه صلح کرد، و امام حسین (ع) پایبند آن صلح باقی ماند، و اما با یزید هیچ کس صلح نکرده بود، بلکه آمدن یزید در عرصه خلافت، خودش عهد شکنی و خلاف قرار داد صلح بود.

امام حسن (ع) هیچ وقت با معاویه، این چنین صلحی انجام نداده بود، که خلافت اسلامی را به هرکه دلش خواست ببخشد.

از طرف دیگر اعمال یزید با اعمال معاویه، از نظر ظاهر تفاوت زیادی داشت، معاویه تا حدودی ظاهر را حفظ می‌کرد، ولی یزید علنی شراب می‌خورد.

معاویه یزید را از بیعت گرفتن از امام حسین (ع)، بر حذر داشته بود، ولی یزید، به‌والی خودش در مدینه دستور داد، که اگر حسین بن علی (ع) بیعت نکرد سر او را برای من بفرست.

ابن اعثم کوفی می‌نویسد: یزید به والی خود در مدینه دستور داد، که حسین بن علی (ع) و عبدالرحمن بن ابی‌بکر و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بن خطاب، را دستگیر کن و با آنها مدارا نکن، و هرکس از این چند نفر که با من بیعت نکرد، گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست.^۱

و وقتی امام حسین (ع) به‌سوی کوفه حرکت کرد، یزید به عبیدالله بن زیاد والی کوفه نوشت، و به او فرمان داد، تا با حسین (ع) بجنگد و اگر حسین (ع) را اسیر کرد به شام بفرستد.^۲

درحالی‌که معاویه در ظاهر قضیه این موارد را متوجه بود، و به همین لحاظ، تا زنده بود از امام حسین (ع) بزور برای یزید بیعت نخواست.

یزید را صحابه رسول خدا (ص) مسلمان نمی‌دانستند، و در فصل اول، قیام صحابه علیه یزید گذشت.

^۱. الفتوح ج ۵ ص ۱۰

^۲. تاریخ مدینه دمشق ج ۱۴ ص ۲۱۳

خوب بود آقایان طراح این شبهه این رباعی را می‌خواندند و در آن دقت می‌کردند:

در تناقض هشت وحدت شرط دان وحدت موضوع و محمول و مکان
وحدت شرط و اضافه، جزء و کل قوه و فعل است در آخر زمان

در پایان به افرادی که شبهه آخر را مطرح کرده اند می‌گوئیم:

۱- پیامبر ﷺ در حدیثی با کفار فریش صلح کردند، ولی در مواقع دیگر جنگیدند، آیا شما این دو برخورد مخالف را متناقض می‌بینید یا خیر؟

اگر جواب شما این باشد که اینجا هم تناقض است، در این صورت عقیده شما فاسد، و از اسلام خارج شده اید.

و اگر جواب شما این است که اینجا تناقض نیست، پس هر جوابی اینجا داشتید، جواب شبهه قبلی شما هم خواهد بود.

۲- پیامبر ﷺ نماز تراویح را به جماعت اقامه نکرد، ولی جناب خلیفه دوم دستور داد آن نماز به جماعت خوانده شود.

آیا اینجا تناقض است یا خیر؟

اگر بگوئید تناقض است که کار خودتان را خراب کرده اید.

و اگر بگوئید تناقض نیست پس همان جواب را، در اینجا هم بکار بگیرید و دست از این شبهه بردارید.

در پایان از خداوند متعال درخواست می‌کنم، که ای عمل قلیل و ناچیز را، به لطف و کرم خود از این حقیر بی بضاعت بپذیرد.

و ثواب این عمل را بعد از قبول، نثار روح پدر و مادرم بگرداند، و کسانی را که مایه نفاق و دوئیت در جوامع اسلامی می‌شوند، اگر قابل هدایت هستند، هدایت بفرمائید و الا اسم شان را از صفحه روزگار براندازد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و علی آله

الاطیبین الانجبین و صحبه المنتجبین المنتخبین.